



دانشکده الهیات و معارف اسلامی

(شهید مطهری)

پایان نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

بازخوانی شبهات اعتقادی و سیاسی - اجتماعی عصر امام علی (ع) و پاسخ آنها در معارف علوی

استاد راهنما:

حجت الاسلام و المسلمین حسن نقی زاده

استاد مشاور:

دکتر مرتضی ایروانی نجفی

نگارنده: خدیجه شیشه چی

زمستان ۹۲

با سپاس از خداوند متعال که مرا توفیق بهره‌مندی از خوان پر نعمت سخنان امام
علی(ع) ارزانی داشت

و سپاسگزاری از امیرالمومنین که مرا مهمان معارفش نمود

و قدردانی از تمام کسانی که مرا در نگارش این پایان‌نامه
یاری رساندند

به ویژه استاد گرامی جناب حجت الاسلام و المسلمین حسن نقی زاده که با
راهنمایی و صبوری خویش مرا تا انتهای کار همراهی نمود

و استاد گرامی جناب آقای دکتر مرتضی ایروانی نجفی که مرا از مشورت خود
بهره‌مند ساخت

و تشکر ویژه از خانواده‌ام به خاطر همه زحماتشان

اظہار نامہ

اینجانہب خدیجہ شیشہ چی. دانشجوی دورہ کارشناسی ارشد رشتہ علوم قرآن و حدیث دانشکدہ الہیات و معارف اسلامیہ دانشگاہ فردوسی مشہد نویسنده پایان نامہ بازخوانی شبہات اعتقادی و سیاسی - اجتماعی عصر امام علی و پاسخ آنها در معارف علوی تحت راهنمایی حجت الاسلام و المسلمین حسن نقی زادہ متعهد می شوم:

- تحقیقات در این رسالہ/پایان نامہ توسط اینجانہب انجام شدہ است و از صحت و اصالت برخوردار است.
- در استفادہ از نتایج پژوهشہای محققان دیگر بہ مرجع مورد استفادہ استناد شدہ است.
- مطالب مندرج در رسالہ/پایان نامہ تاکنون توسط خود یا فرد دیگری برای دریافت ہیچ نوع مدرک یا امتیازی در ہیچ جا ارائہ شدہ است.
- کلیہ حقوق معنوی این اثر متعلق بہ دانشگاہ فردوسی مشہد می باشد و مقالات مستخرج با نام « دانشگاہ فردوسی مشہد » و یا « Ferdowsi University of Mashhad » بہ چاپ خواہد رسید.
- حقوق معنوی تمام افرادی کہ در بہ دست آمدن نتایج اصلی رسالہ/پایان نامہ تأثیرگذار بودہ اند در مقالات مستخرج از رسالہ/پایان نامہ رعایت شدہ است.
- در کلیہ مراحل انجام این رسالہ/پایان نامہ، در مواردی کہ از موجود زندہ (یا بافتہای آنها) استفادہ شدہ است ضوابط و اصول اخلاقی رعایت شدہ است.
- در کلیہ مراحل انجام این رسالہ/پایان نامہ، در مواردی کہ بہ حوزه اطلاعات شخصی افراد دسترسی یافتہ یا استفادہ شدہ است، اصل رازداری، ضوابط و اصول اخلاق انسانی رعایت شدہ است.

تاریخ امضای دانشجو

مالکیت نتایج و حق نشر

- کلیہ حقوق معنوی این اثر و محصولات آن (مقالات مستخرج، کتاب، برنامہ های رایانہ ای، نرم افزارها و تجهیزیات ساختہ شدہ) متعلق بہ دانشگاہ فردوسی مشہد می باشد. این مطلب باید بہ نحو مقتضی در تولیدات علمی مربوطہ ذکر شود.
- استفادہ از اطلاعات و نتایج موجود در رسالہ/پایان نامہ بدون ذکر مرجع مجاز نمی باشد.
- متن این صفحہ نیز باید در ابتدای نسخہ های تکثیر شدہ وجود داشته باشد.



بسمه تعالی

مشخصات رساله/پایان نامه تحصیلی دانشجویان

دانشگاه فردوسی مشهد

عنوان رساله/پایان نامه: بازخوانی شبهات اعتقادی و سیاسی-اجتماعی عصر امام علی و پاسخ آنها در معارف علوی

نام نویسنده: خدیجه شیشه چی

نام استاد راهنما: حجت الاسلام حسن نقی زاده

نام استاد مشاور: دکتر مرتضی ایروانی نجفی

رشته تحصیلی: الهیات و معارف
اسلامی

گروه: علوم قرآن و حدیث

دانشکده: الهیات و معارف اسلامی

تاریخ دفاع: ۹۲/۱۱/۱۹

تاریخ تصویب: ۹۰/۲/۲۴

تعداد صفحات: ۲۱۲



دکتري

مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد

چکیده رساله/پایان نامه: یکی از شیوه‌های تقابل با اندیشه‌های دینی، شبهه افکنی است و لذا شناخت شبهات دینی، پیشگیری از گسترش و نیز پاسخگویی به این شبهات از اهمیت برخوردار می‌باشد. پس از رحلت پیامبر، به عللی از جمله انحراف حکومت از مسیر اصلی، زمینه تفرقه و پیدایش بدعت‌ها و شبهه‌افکنی‌ها فراهم گردید. در این راستا یکی از اولویت‌های امام علی، تبیین معارف و پاسخگویی به شبهات بوده و طبیعی می‌نمود که امام به حکم وظیفه به تمامی شبهات زمان خویش پاسخ دهد. از دیگر سو پاسخگویی به شبهات، از نیازهای جامعه امروز نیز می‌باشد که بر طبق مفاد حدیث ثقلین، رجوع به قرآن و معارف اهل بیت و از جمله معارف علوی را طلب می‌کند. این تحقیق برآن است تا ضمن ارائه تعریفی از شبهه، خاستگاه آن و شیوه امام علی در پاسخگویی به شبهات، تعدادی از شبهات اعتقادی و سیاسی-اجتماعی عصر امیرالمومنین را مطرح ساخته و پاسخ این شبهات را به مدد سخنان حضرت استخراج نماید و در ادامه به ویژگی‌ها و امتیازات معارف علوی در عرصه پاسخگویی به شبهات پرداخته و کارآمدی این معارف برای پاسخ‌گویی به شبهات عصر کنونی را مورد بحث قرار دهد.

کلید واژه:

۱. نهج البلاغه

۲. شبهه

۳. معارف علوی

۴. پاسخ به شبهات

۵. فقه الحدیث

امضای استاد راهنما:

تاریخ:

فهرست مطالب

فصل اول: مقدمه و کلیات	۱
۱.۱. مقدمه	۱
۱.۱.۱. تعریف موضوع	۱
۱.۱.۲. اهمیت موضوع و هدف	۲
۱.۱.۳. پرسش های اساسی پژوهش	۳
۱.۱.۴. فرضیه های پژوهش	۳
۱.۱.۵. پیشینه بحث و نوآوری آن	۴
۱.۱.۶. نوع و روش پژوهش	۶
۱.۱.۷. مشکلات پژوهش	۶
۱.۱.۸. ساختار پژوهش	۶
۲.۱. کلیات	۷
۲.۱.۱. معرفی نهج البلاغه	۷
۲.۲.۱. اهمیت تحقیق در نهج البلاغه	۸
۲.۲.۳. کارهای موضوعی در نهج البلاغه	۹
۲.۲.۴. اجمالی از شرایط و فضای صدور خطبه ها	۱۰
۲.۲.۵. زمینه های تاریخی بحث و پیشینه آن	۱۱
۲.۲.۶. یادآوری چند نکته	۱۲
فصل دوم: واکاوی مفهوم شبهه، خاستگاه و شیوه مقابله با آن	۱۵
۲.۱. شبهه در لغت	۱۵
۲.۲. شبهه در اصطلاح	۱۶
۲.۳. واژه شبهه در کلام علوی	۱۸
۲.۴. ضرورت و اهمیت پاسخگویی به در نگاه امام	۲۰
۲.۵. مشخصه های شبهه در کلام علوی	۲۲

۲۴	۶.۲. خاستگاه شبهه
۲۵	۶.۲.۱. انگیزه‌ها و عوامل شبهه افکنی
۲۷	۶.۲.۲. زمینه‌های اثرپذیری از شبهه
۲۹	۶.۲.۷. راه مصون ماندن از آسیب‌های شبهه
۳۰	۶.۲.۸. روش امام در پاسخگویی به شبهات
۳۱	۶.۲.۸.۱. ارجاع به منابع مورد اعتماد (قرآن و سنت)
۳۲	۶.۲.۸.۲. تکیه بر اصول پذیرفته شده نزد طرف مقابل
۳۳	۶.۲.۸.۳. افشای نیت شبهه افکن
۳۴	۶.۲.۸.۴. توجه به نتیجه پذیرش شبهه
۳۴	۶.۲.۸.۵. خودداری از پاسخ به برخی شبهات به دلیل مساعد نبودن فضا
۳۶	فصل سوم: برخی از شبهات اعتقادی و پاسخ آن‌ها در معارف علوی
۳۶	۳.۱. شبهه قضا و قدر و جبر و اختیار
۳۶	۳.۱.۱. توضیح بیشتر
۳۸	۳.۱.۲. بررسی و پاسخ
۴۶	۳.۲. شبهه کفر مرتکبان کبیره
۴۶	۳.۲.۱. توضیح بیشتر
۴۷	۳.۲.۲. بررسی و پاسخ
۵۳	۳.۳. شبهات مرتبط با اصل امامت
۵۳	۳.۳.۱. شبهه انتخاب خلیفه توسط مردم به جای نص
۵۳	۳.۳.۱.۱. توضیح بیشتر
۵۴	۳.۳.۱.۲. بررسی و پاسخ
۵۸	۳.۳.۲. شبهه "حسبنا کتاب الله"
۵۹	۳.۳.۲.۱. توضیح بیشتر
۵۹	۳.۳.۲.۲. بررسی و پاسخ
۶۴	۳.۳.۳. خودداری امام از اقدام مسلحانه

- ۳.۳.۳.۱. توضیح بیشتر ۶۵
- ۳.۳.۳.۲. بررسی و پاسخ ۶۵
- ۳.۳.۴. عدم اجتماع خلافت و نبوت در یک خاندان ۶۸
- ۳.۳.۴.۱. توضیح بیشتر ۶۸
- ۳.۳.۴.۲. بررسی و پاسخ ۷۰
- ۳.۴. دنیا مذموم است یا ممدوح؟ ۷۷
- ۳.۴.۱. توضیح بیشتر ۷۷
- ۳.۴.۲. بررسی و پاسخ ۷۹
- فصل چهارم: برخی از شبهات سیاسی - اجتماعی و پاسخ آن‌ها در معارف علوی ۹۱**
- ۴.۱. سیاست و تدبیر امام ۹۱
- ۴.۱.۱. توضیح بیشتر ۹۱
- ۴.۱.۲. بررسی و پاسخ ۹۳
- ۴.۱.۳. مبانی و اصول بینش سیاسی امام علی ۹۶
- ۴.۱.۳.۱. حق مداری ۹۶
- ۴.۱.۳.۲. آخرت گرایی ۹۶
- ۴.۱.۳.۳. جدایی ناپذیری اخلاق فردی از اخلاق سیاسی ۹۷
- ۴.۲. شبهات پیرامون قتل عثمان ۹۸
- ۴.۲.۱. جریان قتل عثمان ۹۸
- ۴.۲.۲. دلیل حمایت امیرالمومنین از عثمان ۱۰۰
- ۴.۲.۳. اعتراض‌های مکرر امام به خلیفه ۱۰۴
- ۴.۲.۳.۱. توضیح بیشتر ۱۰۴
- ۴.۲.۳.۲. بررسی و پاسخ ۱۰۵
- ۴.۲.۴. کناره گیری امام از ماجرای قتل عثمان ۱۱۰
- ۴.۲.۴.۱. توضیح بیشتر ۱۱۰

۴. ۲. ۴. ۲. بررسی و پاسخ ۱۱۰
۴. ۲. ۵. امام علی پناهگاه شورشیان ۱۱۳
۴. ۲. ۵. ۱. توضیح بیشتر ۱۱۳
۴. ۲. ۵. ۲. بررسی و پاسخ ۱۱۳
۴. ۲. ۶. عدم قصاص قاتلان عثمان ۱۱۴
۴. ۲. ۶. ۱. توضیح بیشتر ۱۱۵
۴. ۲. ۶. ۲. بررسی و پاسخ ۱۱۶
۴. ۲. ۷. گفتار و رفتار متناقض امام علی در مورد عثمان ۱۲۴
۴. ۲. ۷. ۱. توضیح بیشتر ۱۲۴
۴. ۲. ۷. ۲. بررسی و پاسخ ۱۲۶
۴. ۳. شبهات پیرامون بیعت با امام ۱۲۹
۴. ۳. ۱. فراگیر نبودن بیعت امام ۱۲۹
۴. ۳. ۱. ۱. توضیح بیشتر ۱۲۹
۴. ۳. ۱. ۲. بررسی و پاسخ ۱۳۰
۴. ۳. ۲. اجباری بودن بیعت ۱۳۴
۴. ۳. ۲. ۱. توضیح بیشتر ۱۳۴
۴. ۳. ۲. ۲. بررسی و پاسخ ۱۳۵
۴. ۳. ۲. ۳. مسأله امکان تجدید نظر در بیعت ۱۳۸
۴. ۴. خودداری امیرالمومنین از دادن امتیاز مالی به برخی افراد ۱۴۰
۴. ۴. ۱. توضیح بیشتر ۱۴۱
۴. ۴. ۲. بررسی و پاسخ ۱۴۳
۴. ۵. عدم واگذاری ولایت به طلحه و زبیر و کارگزاران عثمان ۱۴۹
۴. ۵. ۱. عدم واگذاری ولایت به کارگزاران عثمان و در رأس آنها معاویه ... ۱۴۹
۴. ۵. ۱. ۱. توضیح بیشتر ۱۴۹
۴. ۵. ۱. ۲. بررسی و پاسخ ۱۵۱

۴. ۵. ۲. عدم واگذاری ولایت به طلحه و زبیر ۱۶۰
۴. ۵. ۲. ۱. توضیح بیشتر ۱۶۰
۴. ۵. ۲. ۲. بررسی و پاسخ ۱۶۱
۴. ۶. ۱. اجازه سفر به طلحه و زبیر با وجود آگاهی از نیت آنان ۱۶۴
۴. ۶. ۱. توضیح بیشتر ۱۶۴
۴. ۶. ۲. بررسی و پاسخ ۱۶۵
۴. ۷. نفی حکومت غیر خدا ۱۶۸
۴. ۷. ۱. واقعه حکمیت ۱۶۸
۴. ۷. ۲. توضیح بیشتر ۱۷۰
۴. ۷. ۳. بررسی و پاسخ ۱۷۰
۴. ۸. نبرد با اهل قبله ۱۷۶
۴. ۸. ۱. توضیح بیشتر ۱۷۷
۴. ۸. ۲. بررسی و پاسخ ۱۷۸
۴. ۹. دوگانگی رفتار امام با افراد و اموال به جای مانده پس از نبردهای داخلی... ۱۸۵
۴. ۹. ۱. توضیح بیشتر ۱۸۶
۴. ۹. ۲. بررسی و پاسخ ۱۸۷
- فصل پنجم: ویژگی‌ها و امتیازات معارف علوی در عرصه پاسخگویی به شبهات... ۱۹۱**

۵. ۱. امتیازات معارف علوی برای پاسخگویی به شبهات عصر حضرت علی..... ۱۹۱

۵. ۱. ۱. شخصیت و موقعیت ممتاز امام علی ۱۹۲

۵. ۱. ۲. جامعیت کلمات و تنوع مفاهیم ۱۹۲

۵. ۱. ۳. صدور سخنان امام در فضایی شبهه آلود ۱۹۴

۵. ۲. کارآمدی معارف علوی برای پاسخگویی به شبهات عصر حاضر ۱۹۶

نتیجه گیری ۲۰۳

کتابنامه ۲۰۴

۱.۱. مقدمه

۱.۱.۱. تعریف موضوع

پیامبر گرامی اسلام S ، شرط نجات از گمراهی را طبق حدیث شریف ثقلین، تمسک به قرآن و اهل بیت اعلام فرموده است. از مصادیق بارز تمسک به اهل بیت برای ما که در عصر غیبت کبری به سر می‌بریم، رجوع به سیره و رهنمودهای به جای مانده از معصومان می‌باشد. نهج البلاغه یکی از میراث‌های گرانسنگ مورد نظر است که در آن خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امیرالمومنین a به کوشش سید رضی جمع‌آوری شده است. از آنجا که این دریای بی‌پایان معارف، از سخنان معصومی حکایت دارد که جامع علوم مختلف در زمینه‌های گوناگون است، دارای اهمیت ویژه‌ای بوده و شایسته توجه بیشتری است.

از طرفی دین اسلام از ابتدای ظهور خود، همواره با مخالفت جدی دشمنان روبرو بوده است. این دشمنان پس از آن که از طریق تقابل نظامی نتوانستند اسلام را از میان بردارند به جنگ نرم و مقابله فکری و فرهنگی پرداختند که یکی از این شیوه‌ها شبهه افکنی است. از آنجا که شبهه با نفوذ در اذهان و تأثیر بر اعتقاد افراد، ضعف و سستی آفریده و از تقید مردمان نسبت به عقاید و آرمان‌ها می‌کاهد، گروهی از افراد را از درون تهی می‌کند. این گونه افراد، در واقع تنها در میان مسلمانان حضور دارند اما تحرک و زیانی برای دشمن نداشته و حتی ممکن است با تدبیر دشمن، ناخواسته در جهت اهداف آنان گام بردارند و به این ترتیب تنها افراد معدودی که در اعتقاد خود راسخ مانده‌اند، در برابر دشمن، باقی می‌مانند. لذا یکی از راه‌های مهم برای مقابله با دشمنان اسلام، تقویت باورهای جامعه اسلامی، پیشگیری از نفوذ شبهات و پاسخگویی به شبهات می‌باشد. این برنامه‌ها اگر در پرتو رهنمودهای مرجعی معصوم و با شیوه‌ای عالمانه و مناسب انجام پذیرد، می‌تواند در جهت شبهه‌زدایی و ریشه‌کن‌سازی شبهات، موفق و مؤثرتر واقع شود.

بسیاری از شبهات مطرح شده در عصر ما، در عصرهای گذشته نیز مطرح بوده؛ که گاه با شکل و قالبی جدید و حتی گاه به همان شکل قبلی تکرار می‌شود. بنابراین با مطالعه و پیگیری شبهات مطرح شده در زمان معصومین و توجه به ریشه آن‌ها می‌توان راحت‌تر به پاسخ بسیاری از شبهات با استفاده از منبعی مطمئن دست یافت.

دوران سی‌ساله امامت امام علی **a** بدان سبب که از همان ابتدا با نقشه‌های منافقان برای دور کردن خلافت از ایشان مواجه گشت، با شبهات بسیاری همراه بود به ویژه آن که در دوران زمامداری پنج‌ساله ایشان، یکی از راهکارهای دشمنان و مخالفان حکومت ایشان، شبهه‌پراکنی در موضوعات مختلف بود تا بتوانند حکومت علوی را تضعیف کرده و در نهایت آن را از پای درآورند. لذا امیرالمومنین **a** در جهت شفاف‌سازی مسائل، رفع شبهات و مقابله با شیوه‌های دشمن که در عرصه فرهنگی با اساس مکتب و به ویژه اسلام علوی به تعارض برخاسته بود، سعی و کوشش فراوان نمود.

این پژوهش بر آن است تا با رویکرد فقه‌الحدیثی ضمن پرداختن به تعریف شبهه، عوامل بروز و چگونگی برخورد با آن با استفاده از معارف علوی، به طرح تعدادی از شبهات پاسخ داده شده در زمینه‌های اعتقادی و سیاسی- اجتماعی عصر امام علی **a** پرداخته، پاسخ‌ها و شیوه پاسخگویی ایشان به برخی از آن‌ها را که دارای اهمیت بیشتر است، در حد ظرفیت پایان نامه مورد بررسی قرار دهد و همچنین از این طریق توان بالای معارف علوی در پاسخ به شبهات را نشانگر باشد.

۱.۱. اهمیت موضوع و هدف

یکی از نیازهای جدی جامعه اسلامی با توجه به هجوم شبهات از سوی دشمنان، پاسخگویی به شبهات، با استناد به مرجعی قابل اعتماد است. به علت عدم دسترسی به امام معصوم، تنها راه انجام این مهم، همان رجوع به قرآن و روایات اهل بیت و از آن میان نهج‌البلاغه است.

مفروض این تحقیق این است که نهج‌البلاغه و در تکمیل آن، دیگر سخنان حضرت در منابع دیگر، ظرفیت بالایی برای استفاده در زمینه‌های مختلف و از جمله پاسخگویی به شبهات را دارد ولی آنگونه که شایسته توجه است، به آن پرداخته نشده است. در نهج‌البلاغه با توجه به تنوع موضوعات مطرح شده می‌توان پاسخ بسیاری از شبهات، از جمله شبهات اعتقادی و سیاسی- اجتماعی را یافت که هدف اولیه این تحقیق بازخوانی برخی از شبهات عصر حضرت، در زمینه‌های گفته شده و بررسی پاسخ آن‌ها می‌باشد.

همچنین یکی از اهداف اصلی این تحقیق، آشنایی با سیره و اهداف حضرت، شناخت شخصیت ایشان و بالخصوص سیره و روش حضرت در برخورد با شبهه، شبهه‌افکنان و شبهه‌داران بوده است که این هدف اگر چه در فصل دوم به صورت خاص و البته مختصر مورد توجه و بررسی بوده، اما در اثنای فصول بعد نیز می‌توان سیره ایشان در موضوعات مذکور را مشاهده نمود.

از طرف دیگر شاید یکی از دلایل عدم رجوع به سخنان ائمه برای استفاده در جمیع زمینه‌ها و از جمله پاسخگویی به شبهات، عدم آگاهی از مضامین عالی آن و نیز تصور ناکارآمدی این سخنان برای پاسخگویی به نیازهای امروز باشد. از این رو طی روند بازخوانی برخی از شبهات زمان امام علی **a** و پاسخ حکیمانه و جامع حضرت به آن‌ها، دفع این توهم نیز انجام می‌گیرد و این موضوع نیز یکی از اهداف این تحقیق محسوب می‌شود. ضمن آنکه هنگام پاسخ به برخی از شبهات، که به نوعی به مقام والای امامت بازمی‌گردد، شبهاتی که هم‌اکنون نیز در مورد امامت و ولایت ایشان وجود دارد، مطرح می‌شود که با توجه به اهمیت ویژه این مسأله، پرداختن به این گونه شبهات، جایگاه ویژه‌ای دارد.

۱.۱.۳. پرسش‌های اساسی پژوهش

اول. نهج‌البلاغه و دیگر سخنان حضرت علی **a**، در خصوص مفهوم شناسی شبهه، خاستگاه و شیوه‌ی مقابله با آن چه رهنمودهایی دارد؟

دوم. انواع و ابعاد شبهات مطرح شده عصر امام علی **a** در زمینه‌های اعتقادی و سیاسی- اجتماعی کدامند و پاسخ آنها چیست؟

سوم. رهنمودهای امیرالمومنین **a** در نهج‌البلاغه و دیگر سخنان ایشان در عرصه پاسخگویی به شبهات آن زمان، تا چه حد با نیاز عصر کنونی مطابقت دارد؟

۱.۱.۴. فرضیه‌های پژوهش

اول. از آنجا که عصر امیرالمومنین **a** به ویژه دوران حکومت ایشان با فراز و نشیب‌های بسیاری مواجه بوده است و به مقتضای جامعیت علم امام و دلایلی دیگر، سخنان ایشان مشتمل بر طرح بسیاری از رهنمودهای لازم در خصوص شبهه می‌باشد. بر اساس خطبه ۳۸، ۵۰ و برخی

دیگر از سخنان حضرت، شبهه حاصل در هم آمیختن حق و باطل بوده و از سوی شبهه افکنان به قصد ایجاد فتنه پردازش می‌شود و به خاطر شباهتش به حق، شبهه نامیده شده و مورد قبول واقع می‌شود. عواملی از قبیل میل به قدرت و ثروت و یا فرار از مجازات برخی از انگیزه‌های شبهه‌افکنی و عواملی چون شخصیت‌زدگی، نشناختن زمانه و مختصات آن، سطحی‌نگری و زودباوری و به طور کلی عدم بصیرت، برخی از زمینه‌های اثرپذیری از شبهه می‌باشد. راه ایمنی از شبهه، کسب بصیرت و طلب توفیق از خداوند می‌باشد.

دوم. در معارف علوی پاسخ به ده‌ها شبهه در زمینه‌های اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، تربیتی و غیره را می‌توان یافت. از جمله شبهات اعتقادی پیرامون جبر و اختیار و قضا و قدر و شبهات پیرامون امامت و همچنین شبهات سیاسی- اجتماعی مانند شبهاتی پیرامون عدم صحت بیعت امیرالمومنین **a** و شبهه حکمیت در جنگ صفین.

سوم. با توجه به این که سخنان حضرت علی **a**، تفسیر و تبیین اسلام ناب و حقائق جاودانه آن می‌باشد و از زبان کسی صادر شده‌است که هم معصوم و هم عالم به نیاز جوامع بشری در تمامی اعصار و نسل‌هاست، می‌توان از طریق آن پاسخ بسیاری از شبهات کنونی مانند شبهات مربوط به قبض و بسط شریعت یا حوزه مباحث انتظار از دین و یا دیدگاه‌های مربوط به هرمنوتیک را به دست آورد.

۱. ۱. ۵. پیشینه بحث و نوآوری آن

پژوهش‌های انجام یافته در مورد شبهات و پاسخگویی به آن را می‌توان در دو بخش معرفی کرد. بخش اول پژوهش‌هایی که در مورد شناخت شبهه و ماهیت آن، خاستگاه شبهه، شیوه‌های شبهه افکنی و تأثیر آن و نیز شیوه پاسخگویی به آن انجام یافته‌است. در این مورد می‌توان به پایان نامه «بررسی شبهه از دیدگاه روایات» که توسط آقای عزیز دانا اناری در دانشگاه قم سامان یافته، اشاره کرد. در این پژوهش به تعریف شبهه از دیدگاه لغویون و روایات، عوامل بروز و گسترش شبهه، راه‌های مقابله با شبهه و مصادیقی از شبهه افکنان پرداخته شده‌است.

نمونه دیگر، پایان نامه «شبهه افکنی شیوه‌ای مسالمت آمیز در دین ستیزی» می‌باشد که توسط آقای مجتبی وافی در موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، نگاشته شده‌است. در این

پایان نامه ابتدا مفهوم شبهه از دیدگاه لغت، قرآن و نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته و سپس شیوه‌های مختلف القای شبهه از دیدگاه آیات و روایات بیان می‌گردد.

سومین مورد «شبهه‌ها و فتنه‌های فرهنگی در زمان حکومت علی **a**» است که توسط آقای محمد رضا احمدی ندوشن نوشته شده‌است. در این پایان نامه به تأثیر فتنه‌ها و شبهه‌ها بر پیشرفت اهداف و اصلاحات علوی پرداخته شده‌است.

دو مقاله «شبهه‌شناسی در فرهنگ اسلامی» از آقای محمد حسین پژوهنده و «اصول و مبانی شبهه‌شناسی در گفتمان‌های علمی-مذهبی» نوشته آقای غلامحسین اعرابی نیز نکات قابل توجهی را داراست.

اگرچه گفتار امیرالمومنین **a** در این بخش، دربردارنده مطالب ارزنده‌ای می‌باشد اما نگارنده، به پژوهش درخور توجهی که به طور ویژه با استناد به سخنان امام به این بحث پرداخته باشد، در زمان تصویب این طرح دست نیافت.

بخش دیگر، پژوهش‌هایی است که در آن به طرح شبهات و پاسخ به آن با استفاده از سخنان امیرالمومنین **a** اهتمام شده‌است. مقالاتی چون «زن در نهج البلاغه (پاسخ به چند شبهه)» از «مریم پورحسینی» و «شبهات قاسطین در فتنه صفین» از «محمد رضا احمدی ندوشن» از این دست می‌باشند.

در این مورد بیشتر از طریق سایت‌های پاسخگویی به شبهات، می‌توان بحث را دنبال کرد مانند سایت موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی و سایت مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات. البته در این سایت‌ها پاسخ به شبهه با استمداد از هر منبعی، مورد نظر می‌باشد نه به طور خاص با استفاده از معارف علوی.

نوآوری این پایان نامه در آن است که ضمن پرداختن به دیدگاه امام علی **a** در باب ردّ شبهات، تعدادی از شبهات مطرح شده در زمان ایشان جمع آوری شده و پاسخ آنها نیز از لابلای سخنان و سیره ایشان استخراج شده‌است. در حالی که در نگاه‌های دیگر اگرچه به بیان معارفی از سخنان حضرت علی **a** پرداخته شده اما از این زاویه خاص که ایشان به کدامین شبهات پاسخگو بوده و یا چگونه پاسخگو بوده‌اند، پرداخته نشده‌است. همچنین پس از استخراج پاسخ

امام به شبهات عصر خویش، به این موضوع نیز پرداخته می‌شود که آیا کلام ایشان پاسخگوی شبهات کنونی نیز می‌باشد یا خیر؟

۱.۱.۶. نوع و روش پژوهش

روش انجام این پژوهش کتابخانه‌ای و استنادی می‌باشد و از طریق مشاوره با دانشوران و متخصصان، بحث دنبال شده است. شیوه نگارنده برای نگارش فصل سوم و چهارم این پژوهش که فصل‌های اصلی آن می‌باشند، این بوده است که ابتدا با مطالعه کتب دربردارنده تاریخ زندگانی امیرالمومنین **a** و سیره ایشان و نیز مراجعه به منابعی که در آن سخنان حضرت همراه با شأن صدور آن گرد آمده است، به گردآوری شبهات مطرح شده در عصر امیرالمومنین **a** پرداخته و سپس پاسخ این شبهات از نهج البلاغه و یا دیگر کتب حاوی سخنان امام استخراج شده و به صورت منظم ارائه شده است. استفاده از نرم‌افزارهای مختلف مانند منهج النور، نهج البلاغه، جامع الاحادیث و مکتبه اهل بیت یاریگر نگارنده در جستجوی مطالب بوده است. همچنین در موارد لازم از شروح نهج البلاغه و دیگر منابع و آثار مرتبط و نیز نگارش‌های موضوعی بهره‌گیری شده است. از طریق مراجعه به سایت‌های پاسخگویی به شبهات نیز، آشنایی با شبهات و شیوه پاسخگویی به آن‌ها مورد توجه بوده است.

۱.۱.۷. مشکلات پژوهش

نهج البلاغه و دیگر سخنان امام علی **a**، دارای معارف و علوم مختلفی است که می‌توان توسط آن به بسیاری از شبهات مطرح شده در زمینه‌های مختلف پاسخ گفت؛ اما دشواری خاصی که نگارنده در این پژوهش، با آن مواجه گشت، این بود که موضوع تحقیق به پاسخگویی شبهات عصر امیرالمومنین **a** محدود می‌شد. لذا اگرچه به پاسخ بسیاری از شبهات در اثنای جستجو برخورد می‌نمودم اما لزوماً باید طرح این شبهه در زمان حضرت نیز به اثبات می‌رسید تا بتوان از آن در پایان نامه استفاده برد و این امر مستلزم آن بود که منابع تاریخی نیز مورد دقت قرار گیرد.

۱.۱.۸. ساختار پژوهش

این پژوهش در ۶ فصل سامان یافته است:

در فصل اول، مقدمه شامل اهمیت موضوع، تعریف موضوع، هدف، پیشینه بحث؛ و کلیات شامل معرفی نهج البلاغه، اهمیت تحقیق در آن، کارهای موضوعی، اجمالی از شرایط و فضای صدور خطبه‌های نهج البلاغه، زمینه‌های تاریخی بحث و پیشینه آن مطرح شده است.

فصل دوم به واکاوی مفهوم شبهه، خاستگاه و طریقه مقابله با آن می‌پردازد.

فصل سوم، برخی از شبهات اعتقادی زمان حضرت علی **a** را طرح نموده و پاسخ آن‌ها را در پرتو معارف علوی تبیین نموده است.

فصل چهارم به تعدادی از شبهات سیاسی-اجتماعی مطرح شده و پاسخ آن‌ها از طریق رهنمودهای امام پرداخته است.

و در فصل پنجم از ویژگی‌ها و امتیازات معارف علوی در عرصه پاسخگویی به شبهات، سخن به میان آمده است.

۱.۲. کلیات

۱.۲.۱. معرفی نهج البلاغه

نهج البلاغه دربردارنده سخنان حضرت علی **a** است که توسط سید رضی در قرن چهارم هجری جمع‌آوری شده است. این مجموعه توسط گردآورنده در سه بخش خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات حکمت‌آمیز تنظیم شده است. ایشان در بخش اول، ۲۳۹ خطبه، در بخش دوم، ۷۹ نامه و در بخش آخر، ۴۸۰ حکمت را آورده است.^۱ این تعداد از موارد یاد شده تمامی سخنان حضرت علی **a** که در اختیار سید رضی بوده، نمی‌باشد چرا که مسعودی که ۱۰۰ سال پیش از وی می‌زیسته در کتاب خود مروج الذهب چنین می‌نگارد که مردم بیش از چهار صد و هشتاد و اندی از خطبه‌های امام را حفظ کرده و از آن استفاده می‌کنند.^۲ بنابراین سید رضی تنها بخشی از سخنان حضرت را در نهج البلاغه آورده است. وی خود در مقدمه نهج البلاغه در مورد چگونگی آغاز این گردآوری و هدف از آن می‌نگارد که تعدادی از دوستان پس از مطالعه کتاب دیگری از سید رضی که در پایان آن تعدادی از سخنان کوتاه امام را آورده بود، از وی درخواست نمودند که کتابی

^۱. دشتی، محمد، شناخت نهج البلاغه ۸

^۲. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر ۴۳۱/۲

تألیف کند که در آن، برگزیده سخنان امام در جمیع فنون و بخش‌های مختلف، از خطبه و نامه و موعظه گردآوری شده باشد به گونه‌ای که این کتاب متضمن شگفتی‌های بلاغت و فصاحت کلام ایشان باشد. ایشان نیز درخواست دوستان را اجابت کرده^۱ و کتاب خویش را به آن دلیل که درهای بلاغت را به روی خواننده می‌گشاید، " نهج البلاغه " نامید^۲. ایشان خود دلیل عدم ارتباط برخی قسمت‌ها در کلام امیرمؤمنان **a** را همان هدف وی بیان می‌دارد که برگزیدن نکته‌ها و جملات درخشان حضرت است نه حفظ تمام پیوندها و ارتباطات کلامی^۳.

۱.۲.۲. اهمیت تحقیق در نهج البلاغه

بیشتر سخنان حضرت علی **a** در نهج البلاغه، مربوط به دوران پنج ساله‌ای است که حکومت و خلافت به طور رسمی در اختیار ایشان بود. امام علی **a** با توجه به نیازهای اساسی جامعه اسلامی و نیازمندی‌های مادی و معنوی انسان‌ها، واقعیت‌های فراوانی را مطرح فرموده است که تعلق به عصر خاص و یا نسل و جامعه مخصوصی ندارد و همواره قابل بهره‌گیری و استفاده جوامع بشری است. استاد مطهری در مورد قابل استفاده بودن نهج البلاغه برای تمامی اعصار و انسان‌ها می‌نویسد: «سخن امیرالمومنین **a** کلیت دارد. محدود به زمان و مکان و افراد مشخصی نیست. مخاطب او "انسان" است و به همین جهت نه مرز می‌شناسد و نه زمان^۴»

در مورد تنوع موضوعات و ویژگی جامع‌الاطراف بودن سخنان حضرت، سید رضی در مقدمه نهج البلاغه می‌نویسد: «از شگفتی‌های سخنان امام علی **a** که او خود در این زمینه تنهاست و شریک و همتایی در آن ندارد، این است که هرگاه کسی، سخن آن حضرت درباره زهد و مواعظ را تأمل کند و خود را از این جهت بیگانه دارد که این سخن شخصی عظیم‌القدر و نافذ الامر است، شک و تردید نخواهد کرد که گوینده این سخن کسی است که جز در وادی زهد و پارسایی قدم نگذاشته و هیچ اشتغالی بجز عبادت نداشته است و یقین می‌کند که این سخن از کسی است که در گوشه خانه‌ای تنها و دور از اجتماع یا در یکی از غارها قرار گرفته که جز صدای خودش را نمی‌شنود و غیر خویش دیگری را نمی‌بیند، و همواره مشغول عبادت است. و

۱. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، مقدمه شریف رضی ۳۴

۲. همان: ۳۶

۳. همان: ۳۵

۴. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه ۳۰

هیچ گاه نمی‌تواند باور کند که این سخن کسی است که به هنگام جنگ در دریای لشکر دشمن فرو می‌رفت و پهلوانان و جنگجویان نیرومند را بر زمین می‌آفکند. و او با این حال یکی از زهاد و یکی از افراد صالح و پاک و نمونه‌ای است که نظیر ندارد. این است فضائل عجیب و شگفتی‌زا و ویژگی لطیف او که جمع میان اضداد کرده است^۱»

از سوی دیگر سخنان وحی گونه امام از منبع زلال قرآن منشأ می‌گیرد و ریشه در علم غیب و عصمت امام دارد و همه حقائق و واقعیت‌های جهان آفرینش و ماورای این عالم برای ایشان روشن است. لذا با توجه به ویژگی‌های سخنان امام که "تنوع در موضوعات مختلف"، "عدم انحصار به زمان و افراد خاص" و "عصمت و علم امام" می‌باشند، شایسته است در زمینه‌های مختلف از سخن ایشان بهره جست.

۱.۲.۳. کارهای موضوعی در نهج البلاغه

همانگونه که گفته شد، در نهج‌البلاغه موضوعات مختلفی آمده‌است که می‌تواند زمینه تحقیق و پژوهش واقع شده و از نتیجه آن به صورت عملی در جامعه استفاده شود. محققان در نهج البلاغه، بر حسب دانش و سلیقه خود، سخنان امام علی (ع) را موضوع بندی کرده‌اند تا راه را برای تحقیق خود و دیگران هموار کنند. استاد مطهری موضوعات نهج‌البلاغه را به صورت زیر دسته‌بندی کرده‌است: الهیات و ماوراء الطبیعه، سلوک و عبادت و تقوا، حکومت و عدالت، اهل بیت و خلافت، موعظه و حکمت، دنیا و دنیاپرستی، حماسه و شجاعت، ملاحم و مغیبات، دعا و مناجات، شکایت و انتقاد از مردم زمان، اصول اجتماعی، اسلام و قرآن، اخلاق و تهذیب نفس، شخصیت‌ها^۲. سپس ایشان هفت مبحث نخست را در کتاب خویش توضیح داده‌است.

علامه شیخ محمد تقی شوشتری در "بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه" که بهترین شرح موضوعی نهج البلاغه است؛ این موضوعات را تا ۶۰ موضوع گسترش داده و در هر موضوع سخنان متعددی را از امام آورده است^۳.

۱. نهج البلاغه، مقدمه شریف رضی ۳۵ و ۳۶

۲. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه ۳۱

۳. شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه ۵۹۹/۱

لیب بیضون پژوهشگر مصری در "تصنيف نهج البلاغه" مباحث کتابش را به ۹ باب کلی، ۴۹ فصل و ۴۲۵ موضوع تبویب و تنظیم کرده است.^۱ دو کتاب دیگر که در آن موضوعات نهج البلاغه تقسیم بندی شده، "الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه" تألیف علی انصاریان^۲ و کتاب "فرهنگ موضوعات کلی نهج البلاغه" تألیف محمد دشتی^۳ می باشد.

پیرامون کلام امام و در موضوعات مختلفی که در نهج البلاغه مطرح شده است، کارهای زیادی انجام یافته که در آن یک موضوع خاص از طریق جمع آوری تمام موارد سخنان امام مورد بحث و نتیجه گیری قرار گرفته است. از جمله این موضوعات می توان کتب مختلفی تحت عناوین "خدا در نهج البلاغه"^۴، "دنیا در نهج البلاغه"^۵ و "انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه"^۶ را نام برد. البته از آنجا که معارف علوی همچون قرآن، پیوسته در حال جوشش است هنوز جای تحقیق و کار موضوعی در آن بسیار وجود داشته و آنچه انجام یافته به نسبت قدر و منزلت و اهمیت حقیقی آن ناچیز است.

۱.۲.۴. اجمالی از شرایط و فضای صدور خطبه ها

دوران صدور خطبه های امام علی **a** را می توان در موارد زیر خلاصه کرد: ۱. خطبه های قبل از خلافت و زمامداری، ۲. فرموده های هنگامه خلافت یعنی آن زمان که عثمان به قتل رسیده و حضرت هنوز زمامداری را به عهده نگرفته بود و ۳. سخنان و نگاهشده ها در دوران ۵ ساله زمامداری^۷. اما شمار خطبه هایی که قبل از زمامداری و نیز به هنگام اقبال مردم به سوی ایشان برای قبول خلافت پس از قتل خلیفه سوم، از امام صادر شده، بسیار محدود است. بیشتر خطبه ها و تمام نامه هایی که در نهج البلاغه جمع شده است، مربوط به دوران زمامداری ایشان می باشد. روشن است که آگاهی از اسباب صدور سخنان امام، تا حد زیادی به فهم کلام ایشان کمک

۱. برای مشاهده فهرست موضوعات کتاب نک: صفحات ۹-۳۲

۲. برای مشاهده فهرست موضوعات کتاب نک: صفحات ۵-۲۴

۳. برای مشاهده فهرست موضوعات کتاب نک: صفحات ۶۰۷ - ۷۰۲

۴. گرامی، محمد علی، ناشر: بنیاد نهج البلاغه

۵. شمس الدین، سید مهدی، ناشر: انتشارات شرکت سهامی چاپخانه، ۱۳۶۵ ش

۶. حسن زاده آملی، حسن، ناشر: بنیاد نهج البلاغه، تهران، ۱۳۶۵ ش

۷. دشتی، محمد، شناخت نهج البلاغه ۹

می‌رساند و لذا سبب صدور خطبه‌ها و نیز نامه‌ها و حکمت‌ها توسط برخی از مولفان جمع‌آوری شده است. یکی از آثاری که در این زمینه مطالب ارزنده‌ای را جمع‌آوری نموده است، شرح ابن ابی الحدید معتزلی می‌باشد. اما متأسفانه سبب صدور تمامی سخنان حضرت در آن موجود نمی‌باشد. از دیگر نویسندگانی که پس از پی بردن به این نقیصه به این امر اهتمام نمود، دکتر محسن باقر موسوی است. ایشان به جمع‌آوری سبب صدور خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه از کتب مختلف پرداخته و آنها را در کتاب "المدخل الی علوم نهج البلاغه" تألیف کرده است اما ایشان نیز با وجود جستجوی بسیار به سبب صدور برخی از سخنان ایشان دست نیافته است.

در این باب پایان نامه آقای احمد داوری چلقائی با عنوان "بررسی فضای فرهنگی اجتماعی صدور خطبه‌های نهج البلاغه" نیز نگارش یافته است.

مطالعه تاریخ زندگانی و وقایع دوران حضرت و نیز آشنایی با سیره فردی و اجتماعی ایشان خود می‌تواند کمک بسیاری در دریافت و فهم فضای صدور سخنان امام باشد و بی شک تأمل در فضا و اسباب صدور خطبه‌ها و نامه‌ها می‌تواند محقق را در جهت شناخت بهتر شبهات و پاسخ آن‌ها در کلمات امام که ناظر به شبهات وارده است، یاری رساند.

۱.۲.۵. زمینه‌های تاریخی بحث و پیشینه آن

پاسخگویی به شبهات، از همان هنگام نزول قرآن مورد توجه بوده است و قرآن به بسیاری از شبهات مطرح شده توسط منافقان و کافران از طریق جدال احسن پاسخ داده است. امام صادق ع در مورد شیوه قرآن در جدال احسن، آیه «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ، الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا إِذَا أَنْتُمْ تُوقِدُونَ^۱» را مثال زده و پاسخ خداوند به آن را یادآور می‌شود و سپس

^۱ . سوره یس ۷۸-۸۰ « و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!، بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی داناست!، همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما بوسیله آن، آتش می‌افروزید!»

می‌فرماید: «این جدال احسنِ قرآن است، چرا که در روند آن عذر کافران و شبهاتشان از میان برداشته می‌شود»^۱

قرآن در آیات بسیاری نظیر آیه فوق به طرح شبهات و پاسخ به آن اهتمام ورزیده است. پیامبر S نیز، به پاسخگویی به سوالات و شبهات پرداخته است. در خبری آمده است که مردی از امام صادق a پرسید که آیا پیامبر S جدال به احسن می‌نمود؟ ایشان با یادآوری آیه «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲ به او می‌فرمایند: آیا گمان می‌کنی که پیامبر S با دستور خداوند به مخالفت برمی‌خیزد؟ و سپس با واسطه اجدادش، خبری را روایت می‌فرماید که بر طبق آن بزرگان پنج آیین نزد پیامبر S حاضر شده و هر کدام از او می‌خواهند که به آیین‌شان ایمان آورد و چون پیامبر از آنان دلیل می‌طلبد؛ دلایل شبهه انگیز و غلط ارائه می‌دهند که پیامبر به تمامی آنها پاسخ می‌دهد.^۳ پس از پیامبر، ائمه نیز چون ایشان پاسخگویی به شبهات را ادامه دادند. اهتمام امیرالمومنین a به پاسخگویی و شیوه ایشان، یکی از مسائل مورد بررسی در پژوهش حاضر است. جلد ده بحارالانوار حاوی بسیاری از احتجاجات ائمه اطهار است که بسیاری از آنها در پاسخ شبهات مطرح شده، بیان شده است.

مولفان، این سوالات و پاسخ‌ها را در کتبی گردآوری نموده‌اند که از جمله می‌توان کتاب سلیم بن قیس، احتجاج طبرسی و بحارالانوار مرحوم مجلسی را نام برد. برخی مولفان نیز با استفاده از سخنان ائمه به پاسخگویی به شبهات مختلف پرداخته‌اند.

بنابراین چنان که دیده می‌شود پاسخگویی به شبهات همراه با نزول وحی مورد توجه بوده و توسط پیامبر و ائمه ادامه یافته و پس از آن مولفانی با استفاده از سخنان این بزرگان به این راه ادامه داده‌اند.

۱.۲.۶. یادآوری چند نکته

اول. در این پژوهش، نهج البلاغه به تصحیح صبحی صالح مورد استفاده قرار گرفته است.

۱. حسن بن علی، تفسیر المنسوب الی الامام العسکری ۵۲۸ و ۵۲۹ و مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار ۲۵۶/۹ و ۲۵۷

۲. سوره نحل ۱۲۵ «و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!»

۳. حسن بن علی، تفسیر المنسوب الی الامام العسکری ۵۲۹-۵۴۳ و مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار ۲۵۷/۹-۲۶۶

دوم. در ترجمه بخش های مختلف برگرفته از نهج البلاغه، از ترجمه آقای سید جعفر شهیدی استفاده نموده و در ترجمه بخش های برگرفته از غررالحکم و درر الکلم، از ترجمه آقای سید هاشم رسولی محلاتی و در ترجمه آیات قرآن کریم، از ترجمه آقای ناصر مکارم شیرازی سود جسته ام.

سوم. از آنجا که متن عربی فرموده های امام **a** در این پژوهش جایگاه ویژه ای داشته و از سوی دیگر ترجمه سخنان ایشان و نیز متون عربی نیز بایسته بوده است؛ متن عربی اصل قرار گرفته و در متن آمده و ترجمه ها در پاورقی پس از ذکر مأخذ هر حدیث بیان شده است.

چهارم. از آنجا که بر طبق عنوان پایان نامه، پاسخ به شبهات توسط معارف علوی مورد نظر بوده است؛ در این پژوهش، محدوده مراجعه در پاسخ گویی ها، نهج البلاغه و دیگر سخنان امام علی **a** است که در منابع و کتب دیگر نقل شده است. هر چند در برخی موارد برای تکمیل بحث و به عنوان شاهد از سخنان پیامبر **S** و دیگر ائمه استفاده شده است که موارد آن انگشت شمار است. همچنین در پاسخ به شبهات گوناگون که در عصر امام مطرح شده است، نویسندگان و شارحان پس از ایشان پاسخ های گوناگون و زیبایی را بیان نموده اند اما بدان علت که ملاک و مدار، پاسخ حضرت امیر **a** به شبهات بوده، سعی گردیده است تا پاسخ های دیگران با سخنان امام علی **a** جز در موارد اندکی که به منظور توضیح بیشتر عرضه شده است، در هم نیامیزند. و لذا بیشترین منابعی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته، نهج البلاغه، کتب تاریخ و سیره امیرالمومنین **a** است.

پنجم. به منظور کاستن از اغلاط و رعایت ضبط صحیح متون عربی، این متون به وسیله کپی کردن و ذخیره سازی به متن پژوهش انتقال یافته است. هر چند در مواردی که این شیوه میسر نشده است متون مورد نظر، فاقد اعراب گذاری و حرکت است.

ششم. در فصل سوم از شبهات اعتقادی، چهار شبهه و در فصل چهارم از شبهات سیاسی - اجتماعی، نه شبهه مورد بررسی قرار گرفته است. دلیل آن که در این پژوهش، تعداد شبهات بررسی شده در زمینه سیاسی - اجتماعی بیشتر از بخش اعتقادی می باشد، آن است که بیشتر شبهات در زمان ایشان جنبه سیاسی و اجتماعی داشته و برای درگیر کردن اذهان عموم و جدا کردن آن ها از

حکومت مطرح می‌شد و البته شبهات اعتقادی به نسبت شبهات سیاسی کمتر مطرح بوده و سخنان حضرت نیز بیشتر ناظر به مسائل سیاسی و اجتماعی است.

هفتم. شیوه طرح شبهات و پاسخ به آن‌ها در فصل سوم و چهارم این گونه است که ابتدا شبهه به طور خلاصه در قالب چند جمله عنوان می‌شود. سپس با عنوان "توضیح بیشتر" مسائل بیشتری ارائه می‌شود. در این قسمت نوعاً چند نمونه از مواردی که نشان‌دهنده وجود شبهه در زمان حضرت امیر **a** بوده به همراه توضیحاتی بیان می‌گردد و سپس تحت عنوان "بررسی و پاسخ" به وسیله معارف علوی اعم از بخش سخنان، نامه‌ها و سیره حضرت، پاسخ ارائه می‌گردد. به برخی از شبهات، پاسخ مفصل و به برخی دیگر پاسخ کوتاه‌تری داده شده است که این موضوع بستگی به میزان اهمیت شبهه، فراوانی طرح موضوع در معارف حضرت امیر و تعدد پاسخ‌ها به شبهه دارد.

هشتم. ملاک در انتخاب شبهات مطرح شده در این پژوهش، اهمیت آن در زمان حضرت می‌باشد. البته این ملاک در حد اطلاعات و مطالعات نگارنده، مورد نظر بوده است و لذا چه بسا مواردی مهم‌تر از شبهات مطرح شده در این پژوهش، وجود داشته باشد که نگارنده از آن غافل مانده و به آن نپرداخته باشد. منظور از مهم‌تر بودن شبهات نیز این بوده است که آنچه مطرح شده، تأثیر بیشتری بر فضای جامعه داشته و یا در موارد بیشتری مطرح شده و تعداد پاسخ‌های حضرت به آن نیز فراوان‌تر باشد.

نهم. در این پژوهش از کتبی مانند کتاب سلیم بن قیس و احتجاج طبرسی استفاده شده است. علت استفاده از این کتب، علیرغم فقدان سند روایات و یا مشکلاتی که در انتساب آنها به مولف وجود دارد، این است که این پژوهش رویکرد فقه الحدیثی داشته و از حیث سند به روایات و نقل آن نپرداخته است.

از آنجا که موضوع این فصل «واکاوای شبهه، خاستگاه آن و شیوه پاسخگویی به آن در کلام امیرالمومنین ^a» است، ضرورت دارد که در ابتدا تصویری از مفهوم شبهه ارائه و سپس مشخص گردد که شبهه از کجا منشأ می‌گیرد و زمینه رشد آن چیست و راه و روش برخورد با آن کدام است؟ لذا در ابتدا به بررسی مفهوم شبهه پرداخته می‌شود.

۲. ۱. شبهه در لغت

شبهه از ریشه «شبه» می‌باشد که به معنای همانند بودن چیزی به چیز دیگر است.

«أشبه الشيء الشيء: ماثله» یعنی مانند آن شد. در قرآن کریم آمده است: «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ^۲»

یعنی دل‌های آنان شبیه یکدیگر است که منظور شباهت آنان در کفر و فسق است.^۳

شبه بر وزن علم و شبه بر وزن فرس و همچنین شبیه، به معنای نظیر و مثل می‌آید و جمع آن اشباه است.^۴

پس ریشه "شبه" بر تشابه و همانندی چیزی به چیز دیگر دلالت دارد. از همین ریشه و معنا کاربرد دیگری نیز مشاهده می‌شود که درهم‌آمیختگی، پوشیدگی و مشکل بودن امور است و آن به دلیل شباهتی است که در آنها می‌باشد. برای مثال گفته می‌شود: «اشْتَبَهَتْ الامور و تَشَابَهَتْ: التبتست فلم تتميز و لم تظهر^۵» یعنی امور پوشیده و درهم‌آمیخته شدند به شکلی که تمیز داده نمی‌شوند.

همچنین «اشتبه الامر: اختلط^۶» یعنی درهم‌آمیخته شد و «المشبهات من الامور: المشكلات^۷».

۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب ۵۰۳/۱۳

۲. سوره بقره ۱۱۸ «دلها و افكارشان مشابه یکدیگر است»

۳. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین ۳۴۹/۶

۴. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب ۵۰۳/۱۳ و قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن ۲/۴

۵. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین ۳۵۰/۶

۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین ۵۰۵/۱۳

۷. العین ۴۰۴/۳ و لسان العرب ۵۰۳/۱۳ و مجمع البحرین ۳۵۰/۶

واژه متشابه در قرآن نیز به کار رفته و به گروهی از آیات، در مقابل آیات محکم گفته می‌شود. این واژه از همین ریشه بوده و آیاتی را گویند که به دلیل مشابهت آنان به غیرشان از لحاظ لفظ و یا معنی تفسیرشان مشکل است.

اما «شُبُهه» بر وزن فُعْله اسم است از اشتباه. تعریف برخی از لغت‌نامه‌ها از شبهه چنین است:

«الشبهه: الالتباس و امور مشتبهه و مشبهه: مشکلة يشبه بعضها بعضاً^۱»: شبهه یعنی پوشیدگی و درهم‌آمیختگی و امور مشتبهه اموری است که بعضی از آنها همانند بعضی دیگر باشد.

ابن‌اثیر ذیل ریشه "ش‌ب‌ه" سخنی از حدیفه در مورد فتنه را نقل می‌کند: «تشبه مقبله و تبین مدبره». یعنی فتنه هنگامی که رو می‌کند، امر بر مردم مشتبه می‌شود و گمان می‌کند حق است؛ پس در آن وارد می‌شوند و آنچه جایز نیست را انجام می‌دهند و هنگامی که پشت می‌کند، حقیقت آن روشن می‌شود و در آن هنگام مردم می‌فهمند که دچار خطا شده‌اند.^۲

بنابراین در مورد کلماتی که از ماده «ش‌ب‌ه» اشتقاق یافته‌اند، یک معنی کلی به چشم می‌خورد که همانندی و تشابه دو چیز به یکدیگر به مناسبتی بین آنهاست^۳ و شبهه نیز از همین مفهوم همانندی گرفته شده و همان طور که پیش از این در توضیح لغت‌دانان آمد به امری گویند که حقیقت آن به علت شباهتش با حق مورد تردید قرار گرفته و تشخیص آن مشکل است.

۲.۲. شبهه در اصطلاح

مفهوم شبهه در لغت با توجه به کتب لغت روشن گردید. اینک برای بررسی مفهوم شبهه در اصطلاح باید توجه داشت که معنای اصطلاحی شبهه در علوم مختلف، متفاوت می‌باشد. اگرچه در تمامی آن‌ها وجه مشترکی دیده می‌شود اما به هر حال نباید از تفاوت معنایی آن در علوم مختلف غافل بود چرا که با در نظر داشتن وجه کاربرد لفظ شبهه در یک علم خاص مفهوم آن روشن‌تر به دست می‌آید و مانع از اشتباه در فهم می‌گردد. این واژه در علوم مختلفی چون

۱. ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب ۱۳/۵۰۴

۲. ابن‌اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۲/۴۴۲

۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۶/۱۱

اعتقادات (کلام)، فقه، منطق و ... کاربرد دارد. در اینجا به طور خلاصه مفهوم شبهه در علوم مختلف بررسی می‌شود.

در علم منطق اصطلاحی به نام «مشبهات» دیده می‌شود. مشبهات یکی از هشت قسم قیاس محسوب می‌شود. قیاس خود یکی از طرق علمی استدلال است. مشبهات به قضایای کاذبی می‌گویند که ظاهراً شبیه یقینیات^۱ یا مشهوراتی^۲ است که مورد اعتقاد مردم است. محتمل است که استدلال‌کننده، به علت ضعف دانش خود و یا به علت ضعف تشخیص طرف مقابل و به اشتباه افکندن وی، از این قضایا در استدلال خود بهره گیرد. مشابهت این قضایا به قضایای یقینی و مشهور به دو نوع مشابهت لفظی و معنوی تقسیم می‌شود.

مشبهات با تعریف ذکر شده به همراه وهمیات که یکی دیگر از مبادی قیاس است، ماده اصلی مغالطه را تشکیل می‌دهند.^۳

در فقه نیز واژه شبهه به کار می‌رود. شبهه آن است که امر چیزی پوشیده باشد چنانچه در حلال یا حرام بودن آن و یا صحیح یا فاسد بودن آن، یقین نباشد. در فقه، شبهه که موضوع اصول عملیه است، به دو نوع "موضوعی و حکمی" تقسیم می‌شود. هر گاه حکم موضوعی مشخص نباشد به آن شبهه حکمی گویند. مانند آن که مشخص نباشد چیزی حلال است یا حرام؛ یا این که واجب است یا مستحب؟ هرگاه حکم کلی موضوعی، مشخص باشد اما تردید در مصداق خاص آن حاصل گردد، به آن شبهه موضوعیه گویند. مانند این که مشخص نباشد که فلان مایع شراب است یا سرکه یا غیر آن‌ها؟^۴

فقها در باب حدود به روایتی از امیرالمومنین **a** استناد می‌کنند: «اِذْرَءُوا اَلْحُدُودَ بِاَلشُّبُهَاتِ^۵» که مفهوم آن ساقط شدن حدود به هنگام شبهات است.

۱. مظفر، محمد رضا، المنطق ۲۸۲: یقینیات به اعتقاد مطابق واقع گویند که احتمال نقیض در آن نیست و شناخت آن تقلیدی نمی‌باشد. پس شامل جهل مرکب، ظن و تقلید نمی‌شود.

۲. همان ۲۹۳: مشهورات قضایائی است که بین مردم مشهور است و تمام عقلا یا اکثر آنها یا گروه خاصی این قضایا را تصدیق می‌کنند.

۳. همان: ۳۰۵

۴. فتح الله، احمد، معجم الفاظ الفقه الجعفری ۲۴۰ و ۲۴۱

۵. ابن بابویه، محمد بن علی، المقنع ۴۳۷

اما در علوم عقلی به امری شبهه گویند که موجب تردید در حق می‌شود. از این رو همواره با برداشتی منفی در رویارویی با صدق و حقیقت مورد توجه قرار می‌گیرد و بازگشت آن به کژاندیشی یا نوعی مغالطه بوده و بطلان آن در گرو امتناع اجتماع یا ارتفاع نقیضین است. نزد اهل کلام، شبهه در اندیشه بشری با شبهات هفت گانه ابلیس در ابتدای خلقت و مهلت دادن او در فریب فرزندان آدم آغاز شده است.^۱

۲.۳. واژه شبهه در کلام علوی

کلمه شبهه در کلام امیرالمومنین **a** در موارد متعددی کاربرد داشته است که از این میان در نهج البلاغه ده مورد به صیغه مفرد و دوازده مورد به صورت جمع به کار رفته است و همگی بار معنایی منفی دارند.^۲

با توجه به تفاوت مفهوم شبهه در علوم گفته شده و نگاهی به موارد استفاده این کلمه در نهج البلاغه چنین به نظر می‌رسد که در کتاب یاد شده و فراتر از آن در لسان روایات، بسته به موضوع مورد بحث، شبهه در موارد مختلف آن کاربرد داشته است. چنانکه پیش از این، گفته آمد، شبهه در فقه به مواردی گفته می‌شود که حلال یا حرام بودن آن مورد تردید است و توقف در آن موارد و عدم ورود به آن در روایات سفارش شده است. این مفهوم را می‌توان در عباراتی از کلام امام **a** نظیر «حَلَالٌ بَيْنٌ وَ حَرَامٌ بَيْنٌ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ أَتْرَكَ وَ الْمَعَاصِيَ حِمَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ يَرْتَعِ حَوْلَهَا يُوشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا»^۳ دید. شبهه در علوم دیگر نیز مورد بحث قرار گرفت؛ اما منظور از شبهه در پژوهش حاضر همان است که از سوی دشمن با هدف ایجاد خلل در باور و اعتقادات طراحی و پراکنده می‌شود.

واژه‌های دیگری نیز در مفهوم شبهه در کلام حضرت مشاهده می‌شود که از جمله آن‌ها واژه "لبس" در شکل‌های مختلف آن است. این واژه از لحاظ مفهوم نزدیکی زیادی با شبهه

۱. علی رامین و دیگران، دانشنامه دانش گستر ۱۰/۴۵۶

۲. دشتی، محمد و محمدی، سید کاظم، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه ص ۲۳۴

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه ۷۵/۴ «حلال، روشن و واضح است و حرام نیز؛ پس هر کس آنچه از گناه که بر او مشتبه شده، فروگذارد بی گمان حرامی را که برایش آشکار است، بیشتر فرومی‌گذارد. گناهان قرقرگاه خداست که هر کس پیرامون آن بچرخد، نزدیک است در آن وارد شود»

داشته و در قرآن و همچنین اقوال ائمه به چشم می‌خورد. مفهوم اصلی این واژه به شکل «لبس» پوشاندن شیء است^۱ و لباس به آنچه که بدن را می‌پوشد گفته می‌شود.^۲ «لبس» به مخلوط شدن امور و درهم آمیختگی و شبهه‌ناک شدن آن گفته می‌شود در العین آمده است: «اللبس خلط الامور بعضها ببعض اذا التبست»^۳

اللبسه و اللبس و الالتباس به مفهوم شبهه می‌باشند.^۴

بعضی کاربردهای لبس در قرآن و نهج البلاغه از این قرارند :

« وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۵ »

«إِنَّ مَعِيَ لَبِصِرَتِي مَا لَبَسْتُ وَ لَا لُبْسَ عَلَيَّ^۶ »

« فَاحْذَرِ الشُّبُهَةَ وَ اشْتِمَالَهَا عَلَيَّ لُبْسَتِهَا^۷ »

واژه دیگری که هم معنا با واژه شبهه کاربرد دارد، واژه «تمویه» است که از ریشه «موه» می‌باشد. تمویه به معنای تلبیس است و از همین رو به شخص خدعه‌کننده، مُمَوِّه نیز گویند. هر گاه فردی باطل را زینت دهد و آن را در صورت و ظاهر حق جلوه دهد، می‌گویند: "قد مَوَّه فلان باطله"^۸

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن ۷۳۵/۱ و طریحی، فخرالدین بن محمد، لسان العرب ۲۰۲/۶

۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین ۲۶۲/۷

۳. همان

۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن ۷۳۵/۱ و ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب ۲۰۴/۶ و طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین ۱۰۳/۴

۵. سوره بقره ۴۲ «و حق را با باطل نیامیزد! و حقیقت را با اینکه می‌دانید کتمان نکنید»

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷ «همانا، حقیقت بینی من، با من همراه است، نه حق را پوشیده داشته‌ام و نه بر من پوشیده بوده است»

۷. همان، نامه ۶۵ «ترجمه نهج البلاغه شهیدی: از شبهت بپرهیز و از آمیختگی آن به حق و باطل؛ ترجمه نهج البلاغه دشتی: از شبهه و حق پوشی بپرهیز؛ ترجمه نهج البلاغه آیتی: پس حذر کن از شبهت و از آمیختن آن به حق و باطل بپرهیز»

۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب ۵۴۴/۱۳

امیرالمومنین **a** خطاب به عمار یاسر، درباره شخصیت مغیره بن شعبه که برای نرفتن به جهاد، شبهه داشتن خویش را مطرح می‌کرد، می‌فرماید:

«یا أبا اليقظان ما يقول لك الأعور^۱، فإنه والله دائماً يلبس الحقّ بالباطل و يموه فيه، و لن يتعلّق من الدين إلّا بما يوافق الدنيا^۲»

۲. ۴. ضرورت و اهمیت پاسخگویی به شبهات در نگاه امام

پاسخگویی به شبهات در نگاه امام علی **a** از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و ایشان در تمام طول دوران خلافت خود و بلکه پیش از آن نیز همواره به این مهم اهتمام داشته‌اند. این مدعا را می‌توان با تأمل در لابلای سخنان و نامه‌های ایشان مشاهده کرد. دلیل بارز اهمیت پاسخگویی به شبهات، تأثیر فوق‌العاده آن بر اعتقادات و فضای جامعه و خطر ساز بودن آن است. مگر جز این است که تعدادی از شبهات در زمان حضرت علی **a** زمینه ساز شروع جنگ‌های داخلی شده و خسارت‌های جبران ناپذیری بر امت اسلامی وارد ساخت؟ ما در فصل‌های بعد برخی از این شبهات را بررسی خواهیم نمود. ایشان در کلامی در اهمیت مصون بودن از شبهات می‌فرماید: «طوبى لمن لم تنعم عليه مشتهيات الامور^۳» واژه "تنعم" از ریشه "غمم" به معنای پوشاندن است و به همین دلیل به معنای ملتبس و مشتبه شدن که نوعی پوشیدگی است، نیز کاربرد دارد^۴. برطرف ساختن شبهات به قدری مهم است که امام آن را، یکی از اهداف رسالت پیامبر **S** معرفی می‌کند:

^۱ . اعور به معنای یک چشم است اما در لسان العرب ۶۱۶/۴ به معنای ناتوان و ترسو و پلید که در آن خیری نباشد نیز آمده است.

^۲ . مفید، محمد بن محمد، الامالی ۲۱۸ « ای ابویقظان آن مرد یک چشم به تو چه می‌گوید؟ به درستی که او همواره حق را با باطل می‌پوشاند و باطل را زینت داده، به شکل حق در می‌آورد و به دین پایبند نیست جز آنچه که موافق با دنیا باشد»

^۳ . لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ ۳۱۴ «خوشا به حال کسی که پوشیده نشود بر او کارهای شبهه ناک (و حق را از باطل تشخیص دهد)»

^۴ . ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه ۳۷۷/۴ و راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن ۶۱۳ و ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب ۴۲۲/۱۲

«أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ»^۱

آمادگی در برابر شبهات چنان سرنوشت‌ساز است که امام در نامه مفصل خود به فرزندش می‌فرماید: اگرچه کتاب خدا و حلال و حرام و دیگر مسائل شریعت را به تو آموخته‌ام، اما ترس از فروافتادن تو در شبهاتی که مردم به آن گرفتارند، سبب شد تا با وجود اکراهی که داشتم، تو را با مسائلی دیگر نیز آشنا کنم تا در دام شبهات نیفتی:

«وَأَنْ أُبَدِّئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ وَحَدَالِهِ وَحَرَامِهِ لَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بَكَ إِلَى غَيْرِهِ ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٌ لَا أَمْنٌ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ وَرَجَوْتُ أَنْ يُوقِّفَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ وَأَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ»^۲

ظاهراً با توجه به کلام امام در این فراز از نامه، یکی از اهداف نگارش این نامه بسیار مهم، آماده سازی فرزندشان در برابر شبهات است.

کار انحراف‌زایی و شبهه‌افکنی ممکن است تا آنجا بالا بگیرد که دیگر چاره ای جز نبرد رو در رو با برادران دینی باقی نماند؛ اما به هر حال نمی‌توان در برابر آن بی‌تفاوت بود:

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۲ « و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده او و پیامبر اوست. او را بفرستاد با دینی آشکار، و نشانه‌هایی پدیدار، و قرآنی نبشته در علم پروردگار. که نوری است رخشان، و چراغی است فروزان، و دستورهایش روشن و عیان. تا گرد دودلی از دلها بزاید، و با حجت و دلیل ملزم فرماید »

^۲. همان، نامه ۳۱ «و این که نخست تو را کتاب خدا بیاموزم، و تأویل آن را به تو تعلیم دهم، و شریعت اسلام و احکام آن را از حلال و حرام بر تو آشکار سازم و به دیگر چیز نپردازم. سپس از آن ترسیدم که مبدا رأی و هوایی و که مردم را دچار اختلاف گردانید تا کار بر آنان مشتبه گردید، بتازد و بر تو نیز کار را مشتبه سازد. پس هر چند آگاه ساختنت را از آن خوش نداشتم استوار داشتنش را پسندیده‌تر داشتم تا آنکه تو را به حال خود واگذارم، و به دست چیزی که هلاکت در آن است بسپارم، و امید بستم که خدا توفیق رستگاریت عطا فرماید، و راه راست را به تو بنماید. پس این وصیت را در عهده‌ات می‌گذارم و تو را به خدا می‌سپارم »

«وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْفِ وَالِاغْوِجَاجِ وَالشُّبُهَةِ وَالتَّأْوِيلِ»^۱

یکی از نشانه‌های اهمیت امام به پاسخگویی به شبهات، ایجاد فضای مناسب و امن و دور از ترس برای طرح سوالات و شبهات می‌باشد. انبوهی از سوالات و شبهاتی که مردم از آن حضرت پرسیده‌اند در کتب تاریخ، حدیث و سیره ثبت شده است. علاوه بر آن با نگاهی به سبب صدور خطبه‌های نهج البلاغه این نکته به دست می‌آید که در بسیاری از موارد، امام با اطلاع یافتن از اوضاع و احوال جامعه، گفتمان اجتماعی و شبهات موجود، منتظر پرسش هم نمی‌ماند و با توجه به نیازی که احساس می‌شد ضمن خطبه‌های روشنگرانه‌ای، مسائل مورد نیاز را مطرح می‌فرمود.

۲. ۵. مشخصه‌های شبهه در کلام علوی

الف) یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های شبهه که به گفته امیرالمومنین **a**، دلیل نامگذاری آن نیز بوده است، شباهت آن به حق است. حضرت در خطبه ۳۸ که از مهمترین سخنان امام در تبیین ماهیت شبهه و شناساندن آن به مردم و راه مقابله با آن است، می‌فرماید:

«وَأِنَّمَا سُمِّيَتْ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضَيَّأُوهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَ أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاوُهُمُ الضَّلَالُ وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى»^۲

در این سخن، شبهه به معنای باطلی است که به شکل حق درآمده است. علاوه بر آن راه‌هایی از آن، استمداد از یقین و پیروی از طریق هدایت است که مفهوم دو کلمه "یقین" و "سمت الهدی" خود مورد بحث مفسران نهج البلاغه قرار گرفته است. بیشتر تعریف‌های پیرامون شبهه، برگرفته از تعریف امیرالمومنین **a** در این خطبه می‌باشد چرا که تعریفی کامل به حساب

^۱ . همان، خطبه ۱۲۲ «لیکن امروز پیکار ما با برادران مسلمانی است که دودلی و کج‌بازی در اسلامشان راه یافته است، و شبهت و تأویل با اعتقاد و یقین در بافته است»

^۲ . نهج البلاغه، خطبه ۳۸ «شبهه را شبهه نامیده‌اند چون حق را مانند، لیکن دوستان خدا را - فریفتن نتواند - که یقین، چراغ - رهگذر - ایشان است، و رستگاری راهبر. اما دشمنان خدا را گمراهی دعوت کننده است، و کوری همراه برنده»

می‌آید. تعریف ایشان از شبهه و فراوانی بحث از شبهات و پاسخ به آن‌ها در نهج البلاغه و دیگر سخنان امیر نشان دهنده فضایی خاص و آکنده از سوال و شبهه می‌باشد که در اثر عملکرد خلفای پیشین و در نتیجه وارونه شدن اسلام بوده است. همچنین مسائل و درگیری‌های اعتقادی و سیاسی و اجتماعی عصر ایشان و روش پسندیده امیر در آزاد گذاشتن مردم در طرح پرسش‌هایشان سبب شد تا شبهات و پرسش‌های زیادی از ایشان پرسیده شده و پاسخ آنان در معارف علوی باقی بماند.

ب) شاخصه دیگر شبهه، ساختار ویژه آن است که در کلامی از امام علی **a** تبیین شده‌است. در این کلام، اگرچه نام شبهه به طور واضح نیامده‌است، اما به ساختار شبهه، که حاصل درهم‌آمیختن حق و باطل است، پرداخته شده و به این نکته مهم توجه می‌دهد که اگر هر کدام از حق و باطل به طور خالص عرضه شوند دیگر جایی برای فریبکاری و تردید باقی نمانده و قدرت‌طلبان و منفعت‌جویان نمی‌توانند به اهداف خود نائل شوند. در ادامه تنها کسانی را که لطف حق شامل حالشان شود، نجات‌یافتگان از دام شبهه‌ها توصیف می‌کند:

«إِنَّمَا بَدَأُ وَفُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبِعُ وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُتَرَاتِدِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيُمَزَجَانِ فَهَنَالِكِ يَسْتَوِلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى»^۱

همچنین در این کلام به وضوح می‌توان دست هوی پرستان و بدعت گزاران را در سازش و پردازش عمدی شبهه مشاهده کرد.

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۰ «همانا آغاز پدید آمدن فتنه‌ها، پیروی خواهشهای نفسانی است و نوآوری در حکمهای آسمانی. نوآوری‌هایی که کتاب خدا آن را نمی‌پذیرد و گروهی از گروه دیگر یاری خواهد تا بر خلاف دین خدا، اجرای آن را به عهده گیرد. پس اگر باطل با حق در نیامیزد، حقیقت جو آن را شناسد و داند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تا به هم در آمیزد و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد تا بر دوستان خود چیره شود و از- راهشان به در برد-. اما آن را که لطف حق دریافته باشد، نجات یابد و راه حق را به سر برد»

ج) شاخصه دیگر شبهه، نیت و هدفی است که در آن نهفته شده است. شبهه نوعاً از سوی دشمن و عامدانه طراحی می‌شود. در کلام امام علی **a** به هدف‌گذاری دشمن و زمینه‌سازی وی برای پیدایش فتنه تصریح شده است:

«و احذروا الشبهة فإنها وضعت للفتنة»^۱

از این کلام و کلام پیشین حضرت در خطبه ۵۰ می‌توان برداشت کرد که یکی از ویژگی‌های شبهه، عامدانه طراحی شدن آن و قرار گرفتن در جهت اهداف باطل بوده و با سوء نیت شبهه‌افکن همراه است و لذا به نظر می‌رسد که یکی از تفاوت‌های شبهه با سوال از همین لحاظ است که در شبهه، باطل عمداً راه پیدا کرده تا گمراهی حاصل شود ولی سوال، مورد تشویق دین و از راه‌های رسیدن به علم و رستگاری است.

۲.۶. خاستگاه شبهه

در مورد خاستگاه شبهه و دیگر بحث‌های مربوط به آن باید توجه داشت که این گونه بحث‌ها دو طرف دارد که بسته به در نظر داشتن هر کدام از طرفین، بحث، به شکل خاصی دنبال می‌شود. توضیح آن‌که چنانچه در قبل آمد شبهه به صورت عامدانه مطرح می‌شود و بنابراین یک طرف شبهه به کسانی برمی‌گردد که شبهه را پردازش و منتشر می‌کنند و در این پژوهش از آنان با عنوان شبهه‌افکن تعبیر می‌شود. طرف دیگر شبهه، تمام کسانی را شامل می‌شود که مخاطب شبهه‌افکنان بوده و شبهه به ذهن آنان راه یافته‌است که در این پژوهش، شبهه‌دار خوانده می‌شوند. با توجه به این نکته خاستگاه شبهه در دو طرف آن متفاوت است. یعنی علل و عواملی در فرد شبهه‌افکن سبب می‌شود که دست به شبهه افکنی زند و در فرد شبهه‌دار نیز نقاط ضعفی موجود می‌باشد که سبب می‌گردد شخص در دام شبهه گرفتار آید که به این انگیزه‌ها و عوامل در شبهه‌افکن و نقاط ضعف شبهه‌دار که زمینه اثرپذیری از شبهه است، خاستگاه شبهه گفته می‌شود و در اینجا به صورت خلاصه و جداگانه به آن پرداخته می‌شود. شناخت این ویژگی‌ها در هر دو طرف بدان علت اهمیت می‌یابد که فرد را یاری می‌دهد خویشتن را از این ویژگی‌ها و نقاط ضعف دور سازد و به این طریق از ورود به گروه شبهه‌افکنان و شبهه‌داران در امان ماند.

^۱ ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول ۱۵۵ «از شبهه‌ها بپرهیزید که برای فتنه ایجاد شده اند»

۲. ۶. ۱. انگیزه‌ها و عوامل شبهه‌افکنی

زمینه‌ها و عواملی چون میل به قدرت و ثروت و یا فرار از مجازات سبب می‌شود تا فرد یا جمعی برای رسیدن به منافع خویش دست به شبهه‌افکنی و گمراه ساختن دیگران بزنند. به عنوان مثال طلحه و زبیر را می‌توان نام برد که با وجود دست داشتن در ماجرای قتل عثمان به این دلیل که از رسیدن به خلافت و یا داشتن سهمی از آن ناامید شده و از پیگیری مسیر عادی قصاص قاتلان عثمان هم می‌ترسیدند، لذا خود در شبهه‌پراکنی بر علیه امام و متهم ساختن ایشان به قتل عثمان، به خاطر طمع در به دست آوردن حکومت و حب دنیا پیشقدم شدند^۱ و لذا حضرت امیر **a** در بیانی، شبهات مطرح شده از جانب آنان را تنها بهانه‌ای برای پیمان شکنی شان معرفی می‌کند:

«وَلِكُلِّ ضَلَّةٍ عَلَّةٌ وَلِكُلِّ نَاكِثٍ شِبْهَةٌ^۲»

و در خطبه‌ای دیگر انگیزه طلحه را این چنین رسوا می‌نماید:

«وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا لِلطَّلَبِ بَدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ مُظْتَنُّهُ وَ لَمْ يَكُنْ

فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبَسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ^۳»

همچنین امام **a** در نامه‌ای، معاویه را که در مقام شبهه‌افکنی چیره‌دست، وارد صحنه شده‌است، به خاطر گمراه ساختن مردم سرزنش نموده است:

«وَأَرْدَيْتَ جَبِلًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا خَدَعْتَهُمْ بِغِيكِ وَالْقَيْتُهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكِ تَعْشَاهُمُ الظُّلْمَاتُ وَ

تَتَلَاظِمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ^۱»

^۱ . خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۱۰۹/۹

^۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸ «برای هر گمراه شدنی دستاویزی است و هر پیمان شکنی را راه‌گریزی است»

^۳ . همان، خطبه ۱۷۴ « به خدا طلحه بدین کار نپرداخت، و خونخواهی عثمان را بهانه نساخت جز از بیم آنکه خون عثمان را از او خواهند، که در این باره متهم می‌نمود، و در میان مردم آزمندتر از او به کشتن عثمان کس نبود. پس خواست تا در آنچه خود در آن دست داشت مردمان را به خطا در اندازد، و کار را به هم آمیزد، و شک پدید آرد و حقیقت را مشتبه سازد»

در نامه‌ای دیگر علت اصلی این اقدام را عواملی چون طلب قدرت و خلافت، فرار از حق و انکار امامت امیرالمومنین **a** عنوان می‌کند:

«فَقَدْ سَلَكَتَ مَدَارِجَ أَسْلَافِكَ بِادِّعَائِكَ الْأَبَاطِيلَ وَ اقْتِحَامِكَ غُرُورَ الْمِينِ وَ الْأَكَاذِيبِ وَ بَانْتِحَالِكَ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ وَ ائْتِرَازِكَ لِمَا قَدْ اخْتَرِنَا دُونَكَ فِرَاراً مِنَ الْحَقِّ وَ جُحُوداً لِمَا هُوَ الْأَزْمُ لَكَ مِنْ لِحْمِكَ وَ دَمِكَ مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَمْعَكَ وَ مُلِيءَ بِهِ صَدْرُكَ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِينُ وَ بَعْدَ الْبَيَانِ إِلَّا اللَّبْسُ فَاحْذَرِ الشُّبُهَةَ وَ اشْتِمَالَهَا عَلَيَّ لُبْسَتِهَا»

در جایی دیگر امام علی **a**، دنیاطلبی را به عنوان یکی از دلایل طرح شبهه و پیروی از آن مطرح می‌فرماید. زمانی که حضرت قصد حرکت به سوی بصره را داشت، عمار از مغیره بن شعبه خواست تا در سپاه آنان وارد شود و از این راه به خیر نائل شود. اما او پاسخ داد که تا زمانی که حق برای او روشن نشده، در خانه ماندن را ترجیح می‌دهد. عمار، او را بدین سبب که تجاهر نموده و اظهار بی‌خبری می‌نمود، سرزنش کرد. امام که این سخنان را شنید خطاب به عمار یاسر فرمود:

«يا أبا اليقظان ما يقول لك الأعور، فإنه والله دائما يلبس الحق بالباطل و يموه فيه، و لن يتعلق من الدين إلا بما يوافق الدنيا» در نهج البلاغه سخن حضرت خطاب به عمار، چنین نقل شده است:

^۱ . همان، نامه ۳۲ «و گروهی بسیار از مردم را تباه ساختی، به گمراهی‌ات فریشان دادی، و در موج دریای- سرگستگی- خویششان در انداختی. تاریکی‌هایشان از هر سو در پوشاند، و شبهه‌ها از این سو بدان سوشان کشاند»

^۲ . همان، نامه ۶۵ «تو راه گذشتگان را گرفتی، با دعوهای باطل کردن، و مردمان را به فریب و دروغ به شبهت در افکندن، و رتبی را که برتر از توست، خواهان بودن. و آنچه را برای دیگری اندوخته است ربودن به خاطر از حق گریختن. و آنچه را رعایت آن از گوشت و خون بر تو لازمتر است، انکار نمودن آنچه گوشت شنید و سینه‌ات از آن پر گردید، و پس از حق جز گمراهی آشکارا چیست و از پس آنچه عیان است جز باطل آمیخته به حق نیست. از شبهت بپرهیز و از آمیختگی آن به حق و باطل»

^۳ . مفید، محمد بن محمد، الامالی ۲۱۸ «ای ابویقظان آن مرد یک چشم به تو چه می‌گوید؟ به درستی که او همواره حق را با باطل می‌پوشاند و باطل را زینت داده، به شکل حق در می‌آورد و به دین پایبند نیست جز آنچه که موافق با دنیا باشد»

«دَعُهُ يَا عَمَّارُ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِرًا لِسَقَطَاتِهِ»^۱

۲.۶.۲. زمینه‌های اثرپذیری از شبهه

اما در مورد فرد شبهه دار، آنچه سبب موثر واقع شدن شبهه و پذیرش آن می‌شود عواملی چون شخصیت‌زدگی، نشناختن زمانه و مختصات آن، سطحی‌نگری و زودباوری و به طور کلی عدم بصیرت می‌باشد.

شخصیت‌زدگی یکی از زمینه‌های مستعد پذیرش شبهه است. چه بسیار کسانی که به علت پیروی از افراد غیرمعصوم اما نامدار، در دام شبهات گرفتار آمدند. حارث بن حوط یکی از کسانی که فریفته شخصیت و موقعیت افراد شد. وی در مورد اصحاب جمل به حضرت امیر گفت: آیا گمان می‌کنی که من اصحاب جمل را گمراه می‌دانم؟ امام علی **a** در پاسخ وی فرمود: «يَا حَارِثُ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرَّتَ إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ»^۲

چنان که از سخن حضرت روشن است، حارث، حضور عده‌ای از صحابه را در دو طرف جنگ مشاهده کرده و سرگردان شده بود در حالی که حق و باطل، با قرابت و مصاحبت و القاب شناخته نمی‌شود بلکه با قرآن و سنت شناخته می‌شود. وی، مسلمان بودن و عبادت اصحاب جمل را دیده بود اما به نقض پیمان و ایجاد زمینه برای ریختن خون هزاران نفر توجه نکرده و در شناخت حقیقت افراد اشتباه کرده بود.^۳

از دیگر مسائلی که زمینه‌ساز پذیرش شبهه است، عدم شناخت صحیح از زمانه و اوضاع حاکم بر جامعه و شناخت مصادیق حق و باطل در جامعه می‌باشد. امام صادق **a** می‌فرماید:

^۱ . نهج البلاغه، حکمت ۴۰۵ «عمار او را واگذار، چه او چیزی از دین بر نگرفته جز آنچه آدمی را به دنیا نزدیک کردن تواند، و به عمد خود را به شبهه‌ها در افکنده تا آن را عذرخواه خطاهای خود گرداند»

^۲ . همان، حکمت ۲۶۲ «حارث تو کوتاه‌بینانه نگرستی نه عمیق و زیرکانه، و سرگردان ماندی. تو حق را نشناخته‌ای تا بدانی اهل حق چه کسانی و نه باطل را تا بدانی پیروان آن چه مردمانند»

^۳ . شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه ۵۸۵/۹ و مغنیه، محمد جواد، فی ظلال نهج البلاغه ۳۷۶/۴

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ^۱»

در اهمیت شناخت مصادیق حق و باطل در جامعه، سخنی از امیرالمومنین **a** سودمند است که در آن بر لزوم شناخت ترک‌کنندگان هدایت و قرآن تأکید ورزیده و شناخت هدایت و پایبندی به میثاق قرآن را منوط به آن می‌داند:

«وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهٖ وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ^۲»

معرفت کامل به راه هدایت، بلکه معرفت هر چیزی منوط به شناخت شکوک و شبهاتی است که موجب بروز دو دلی و پراکندگی و ترک عمل بر وفق آن می‌شود، و چون راه حق و صواب همان است که آن حضرت و پیروان او برآوردند، و آنهایی که این طریق را ترک کرده‌اند همان مخالفان و کسانی هستند که در امر خلافت با آن حضرت به دشمنی و نزاع برخاسته و رهبری اهل ضلالت را دارند، لذا شناخت کامل حق و صلاح و رشدی که آن بزرگوار به آن دعوت می‌کند منوط به شناخت دشمنان آن حضرت و دوری از آنان و شناخت شبهات آنان است.^۳ در صورت عدم شناخت مصادیق باطل در جامعه، ممکن است سخنان و افعال باطل آنان که به صورت حق عرضه شده‌اند، بدون دقت و تأمل، از جانب ساده اندیشان پذیرفته شود که این خود سبب گسترش شبهه می‌گردد.

البته باید توجه داشت که اگرچه حق و باطل به هم آمیخته شده‌اند اما این آمیختگی به گونه‌ای نیست که مانع شناخت حق از باطل شود، اگرچه ممکن است به دقت و تحقیق نیاز باشد. لذا کسانی در دام شبهه گرفتار می‌شوند که به دنبال هوای نفس بوده و به دنبال بهانه‌ای برای

^۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۲/۱ «بر کسی که عالم به زمان است، شبهات هجوم نیاورد»

^۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷ «و بدانید که تا واگذارنده رستگاری را نشناسید، رستگاری را نخواهید شناخت، و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید، با قرآن، پیمان استوار نخواهید ساخت، و تا واگذارنده قرآن را به جای نیارید در قرآن چنگ نتوانید انداخت. پس رستگاری را نزد کسانی جوید که اهل آنند- و آنان از خاندان پیامبرانند- که دانش به آنان زنده است، و نادانی به دانش آنان مرده»

^۳. بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ۲۰۳/۳ و ۲۰۴

رسیدن به خواسته‌های خویش هستند.^۱ امیرالمومنین **a** در خطبه ۵۰ پس از بیان برخی مشخصه‌های شبهه، می‌فرماید:

«وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْزِجَانِ فَهَذَا لَكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى^۲»

البته ممکن است مستضعفین فکری و ساده‌لوحان در این میان ناآگاهانه در دام شیطان بیفتند؛ در حالی که آن‌ها نیز اگر رهبر و راهنمایی برای خود انتخاب می‌کردند گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدند و بنابراین یکی دیگر از زمینه‌های پذیرش شبهه، بی‌بهره بودن از رهبری الهی است.^۳

نمونه‌های گفته شده برخی از زمینه‌های پذیرش شبهه می‌باشد.

۲. ۷. راه مصون ماندن از آسیب‌های شبهه

در لسان امیرالمومنین **a**، دو عامل، سبب نجات از گرفتار شدن در شبهات معرفی شده‌اند. اول بصیرت و آگاهی است که امام در مورد تقابل آن با شبهه می‌فرماید:

«إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبْسَ عَلَيَّ^۴»

شبهه نداشتن و یقین در اعتقادات به قدری مهم است که امام بارها در برابر دشمنان این ویژگی را به عنوان امتیازی مهم در خویش یادآوری فرموده است چرا که کسی می‌تواند به خوبی زمام امور را به دست گیرد که خود دارای ثبات عقیده و قدرت لازم برای تشخیص حق از باطل و مبارزه با تردیدها و شبهات باشد. ایشان می‌فرماید:

«وَأَيُّ لَعَلِي يَقِينُ مِنْ رَبِّي وَ غَيْرِ شُبُهَةٍ مِنْ دِينِي^۵»

^۱ . مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام ۵۶۵/۲

^۲ . نهج البلاغه، خطبه ۵۰

^۳ . مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام ۵۶۵/۲

^۴ . نهج البلاغه، خطبه ۱۰ «حقیقت بینی من با من است، نه حق را از خود پوشیده داشته‌ام، و نه بر من پوشیده بوده است»

^۵ . همان، خطبه ۲۲ «من به خدای خود یقین دارم و در دین خویش شبهتی نیارم»

انسان‌ها در برابر شبهات، دو گونه‌اند: گروهی چون امیرالمومنین **a** از چنان بصیرتی برخوردارند که شبهه در آنان راهی ندارد. گروهی دیگر که از این بصیرت بالا بهره‌مند نیستند، باید به هنگامه حیرانی و شبهات، به گروه اول که همان راسخان در علم هستند، مراجعه کنند و بصیرت را از طریق آنان به دست آورند.

حضرت امیر **a** در خطبه ۳۸، از "یقین" و "طریق هدایت" به عنوان عوامل راهیابی اولیای خدا به حق، نام می‌برد:

«وَإِنَّمَا سُمِّيتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضَيَّأُوهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى» مفسران کلام امام، این دو مفهوم را در مجموع، رجوع به فرامین شریعت و قرآن و سنت پیامبر و راسخین در علم دانسته‌اند.^۱

عامل دوم، توفیق و هدایت از جانب خداوند به هنگام بروز شبهات است، که امام علی **a** در مورد آن می‌فرماید:

«... وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْزَجَانِ فُهَذَاكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَيَّ أَوْلِيَاءِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى^۲»

مفهوم "الحسنی"، که از جانب خداوند برای این افراد پیشی گرفته، عنایت و توفیقی از جانب خداوند است که در تاریکی شبهات برای این گروه آماده شده و راه را برایشان روشن می‌کند و آنان را از آتش دور می‌سازد.^۳

۲.۸. روش امام علی **a** در پاسخگویی به شبهات

در اینجا به برخی از روش‌ها و سیره امام علی **a** در پاسخگویی به شبهات می‌پردازیم.

^۱ . مغنیه، محمد جواد، فی ظلال نهج البلاغه ۱/۲۴۴؛ بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ۲/۹۸ و خوئی، حبیب

الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۴/۱۶۷

^۲ . همان، خطبه ۵۰

^۳ . بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ۲/۱۳۵ و خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۴/۲۹۴ و

۲. ۸. ۱. ارجاع به منابع مورد اعتماد (قرآن و سنت)

اساسی‌ترین منبعی که امام برای یافتن پاسخ شبهات، بدان ارجاع می‌دهد، قرآن و سنت پیامبر S است. او در مرحله نخست به قرآن و سپس به سنت توجه می‌دهد. حضرت در فرمان خود به مالک اشتر می‌فرماید:

«وَأَرُدُّ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضَلُّعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَيَسْتَبِيهِ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ فَاَلرُّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ»

ایشان در مورد فیصله یافتن شبهات به مدد قرآن می‌فرمایند: «لا تنجلى الشبهات الا به ۲»

«رد عن نفسك عند الشبهات، و اقمها على كتاب الله عند الشبهات ۳»

افزون بر این که امام، دیگران را برای روشن شدن شبهات به رجوع به قرآن و سنت امر می‌فرمود، خود نیز به آن ملتزم بود و سیره عملی ایشان در پاسخ به شبهات آکنده از مواردی است که به وسیله قرآن و سنت پاسخ گفته شده است. علت استفاده از این دو منبع فیاض علاوه بر آن که ریشه در وحی الهی و خطاناپذیری آن داشت، این بود که قرآن و سنت مورد پذیرش همگان بود و حتی کسانی که مقام امامت ایشان را به رسمیت نمی‌شناختند چاره‌ای جز تسلیم در برابر قرآن و سنت نداشتند. در اینجا دو نمونه از مواردی که امام به وسیله قرآن و سنت بدان پاسخ گفته‌اند، ذکر می‌شود:

۱. همان، نامه ۵۳ «و آنجا که کار بر تو گران شود و دشوار و حقیقت کارها نا آشکار، بخدا و رسولش باز آر، چه خدای تعالی مردمی را که دوستدار راهنمایی‌شان بوده گفته است «ای کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول و خداوندان امر خویش را فرمان برید پس اگر در چیزی با یکدیگر خصومت ورزیدید، آنرا به خدا و رسول بازگردانید» و بازگرداندن به خدا گرفتن محکم کتاب او قرآنست، و بازگرداندن به رسول، گرفتن سنت جامع اوست که پذیرفته همگانست»

۲. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم ۱۱۱ «شبهه‌ها جز بدان (قرآن) برطرف نشود»

۳. همان، ۲۴۲ «نفس خویش را به هنگام خواهشها بازگردان، و آن را بر کتاب خدا در هنگام شبهه‌ها، برپای دار»

اول. وقتی از امام خواسته شد برای راضی نگه داشتن مخالفان و از جمله طلحه و زبیر به آنان سهم بیشتری از بیت‌المال اختصاص داده شود و این تصمیم با توجه به تبعات زیانبار ناراضی بودن مخالفان و اقدامات آنان، تصمیمی سیاسی خوانده می‌شد، امام فرمود:

«أما القسم و الاسوء، فان ذلك أمر لم أحکم فيه بادئ بدء، و قد وجدت أنا و أنتما النبي S يحکم بذلك و کتاب الله ناطق به^۱»

دوم. در ماجرای جمل که امام پس از اتمام حجت، با طلحه و زبیر پیکار نمود و سپاه آنان را به هلاکت رساند؛ عده‌ای دلیل این عملکرد و اقدام مسلحانه را درنیافته و با توجه به حسن سابقه طلحه و زبیر در اسلام و نیز حضور عایشه همسر پیامبر S در سپاه مخالف، این مساله برای آنان به صورت شبهه‌ای درآمده بود. لذا امام عمل خود را به پشتوانه قرآن و دستور پیامبر S، مستند می‌فرماید:

«ایها الناس و الله ما قاتلت هؤلاء بالامس الا بآیه من کتاب الله ترکتها فی کتاب الله ان الله یقول: « و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم لعلمهم ینتهون » أما و الله لقد عهد الی رسول الله S و قال لی : یا علی لتقاتلن الفئه الباغیه و الفئه الناکثه و الفئه المارقه^۲ .»

۲. ۸. ۲. تکیه بر اصول پذیرفته‌شده نزد طرف مقابل

یکی از شیوه‌های امام علی a برای پاسخگویی به شبهات، بهره‌گیری از اعتقادات و اصول پذیرفته شده طرف مقابل یا همان جدال احسن بود. به این وسیله اگرچه پاسخ دهنده، معتقد به آن اصل نباشد اما طرف مقابل با توجه به اعتقاد به اصل مطرح شده، چاره‌ای جز تسلیم ندارد.

^۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ۴۱/۷ « اما در مورد اموال و این روش قسمت، من در آن مورد از خود حکم و عملی نکرده‌ام من و شما شاهد بوده‌ایم که پیامبر همین گونه حکم و رفتار فرمود، وانگهی کتاب خدا در این مورد گویاست »

^۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی ۷۸/۲ حدیث ۲۵ « ای مردم به خدا سوگند دیروز با این قوم نجنگیدم مگر به سبب آیه ای از قرآن؛ همانا خدا می گوید «و اگر پیمانهای خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید چرا که آنها پیمانی ندارند شاید (با شدت عمل) دست بردارند!» به خدا سوگند پیامبر S خدا با من عهد بست و به من گفت: ای علی تو با گروه ستمگر و گروه پیمان شکن و گروه از دین خارج شده می جنگی»

به عنوان مثال امام علی **a** در برابر کسانی که به هر دلیلی، صحت بیعت امام را مورد خدشه قرار می‌دادند، به صحت بیعت خویش با توجه به شیوه بیعت خلفای پیشین استناد می‌فرمود که نزد آنان مقبول بوده و مورد استناد خود آنان هم قرار می‌گرفت: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَوَةٌ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا»

۲. ۸. ۳. افشای نیت شبهه افکن

از شیوه‌های امیرالمومنین **a** برای خنثی‌سازی شبهات، افشای نیت درونی شبهه‌افکنان و تبیین اهداف و انگیزه‌های آنان بود. در واقع امام با شناساندن چهره حقیقی شبهه‌گر به مردم می‌فهماند که شایسته نیست سخن هر کسی را پذیرفت و بدون تحقیق بر مبنای آن عمل کرد. از دیدگاه امام، زمانه‌شناسی که خود شناخت دشمن را نیز شامل می‌شود، یکی از بهترین راه‌های مصونیت از ابتلای به شبهات است چرا که با شناخت دشمن، هر عمل و گفتاری از جانب او مورد دقت و تأمل قرار خواهد گرفت. امام صادق **a** می‌فرماید: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»^۲. نمونه ای که در مورد افشای انگیزه و نیت شبهه افکنان می‌توان بدان پرداخت، مواجهه حضرت با نقل خبر " لا تجتمع النبوه و الخلافة فی بیت واحد" می‌باشد. در یکی از روزها در زمان عثمان، امام علی **a** با بیان فضایل و ویژگی‌های خویش حق مسلم خود برای خلافت را به اثبات رساند. در این هنگام طلحه برخاسته و با اعتراف به صحت گفته‌های امام، گفت: پس با خبری که ابوبکر از پیامبر **S** نقل کرده که برابر مفاد آن، نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی‌شود چه کنیم؟ در این هنگام امام دلایل متعددی بر بطلان و ساختگی بودن خبر ارائه فرمود که نخستین دلیل، برملا ساختن توطئه کسانی است که این خبر را نقل و یا تأیید کرده‌اند و در پایان دلایل خویش، عبدالله بن عمر را بر صحت گفتار خود گواه گرفت^۳. امام خطاب به طلحه فرمود: «یا طلحه أما و الله ما صحیفه القی الله یوم القیمه احب الی من صحیفه هؤلاء الخمسة»

^۱. نهج البلاغه، نامه ۶ « مردمی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان بیعت مرا پذیرفتند. پس کسی که حاضر است نتواند دیگری را خلیفه گیرد، و آن که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد. شورا از آن مهاجران است و انصار، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند »

^۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۲/۲۶۱ « بر کسی که عالم به زمان است، شبهات هجوم نیاورد »

^۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۱/۲۱۹ و ۲۲۰ و کتاب سلیم بن قیس ۲۰۵ و ۲۰۶

الَّذِينَ تَعَاهَدُوا وَتَعَاهَدُوا عَلَى الْوَفَاءِ بِهَا فِي الْكَعْبَةِ فِي حِجَّةِ الْوُدَاعِ ان قَتَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا S او مات ان يتوازرُوا و يتظاهروا على فلا اصل الى الخلافة^۱

۲. ۸. ۵. توجه به نتیجه پذیرش شبهه

یکی از شیوه‌هایی که توسط حضرت علی **a** برای پاسخگویی به شبهات مورد استفاده قرار می‌گرفت، توجه دادن دیگران به نتیجه‌ای بود که در صورت پذیرش شبهه اتفاق می‌افتاد و با اثبات بطلان و خطای نتیجه به بطلان شبهه دست می‌یافت. به عنوان مثال در شبهه «لا حکم الا لله» که توسط خوارج مطرح شده بود ایشان این موضوع را بیان می‌فرماید که چنانچه این شبهه پذیرفته شود نتیجه آن خواهد بود که امارت و حکومت بر دیگران توسط هیچ فرد انسانی نیز مجاز نیست چرا که حاکم ناچار از حکم و داوری کردن است. از طرف دیگر ضرورت وجود یک امیر در هر جامعه‌ای، مسأله‌ای انکارناپذیر است. پس با اثبات لزوم وجود حاکم بر امت و در نتیجه جواز داوری او، روشن می‌شود که شبهه خطا بوده است.^۲

۲. ۸. ۶. خودداری از پاسخ به برخی شبهات به دلیل مساعد نبودن فضا

امیرالمومنین **a** در مقام پاسخگویی، به این نکته هم توجه داشت که پاسخ به یک شبهه چه آثاری بر جای می‌گذارد. در بعضی مواقع چنانچه به شبهه پاسخ روشن و مستقیم داده شود تبعات زیانباری خواهد داشت. برخی از عوامل چون ضعف فهم مخاطب، پدید آمدن فتنه و ایجاد اختلاف و تفرقه سبب می‌شد که پاسخ مستقیم به شبهه زیانبار باشد. امیرالمومنین **a** همواره حقائق را به گونه‌ای تبیین می‌فرمود که در عین هدایتگری، پاسخ‌ها سبب ضرری بزرگتر نشود. به عنوان مثال در مسأله شبهه شرکت امام در قتل عثمان و یا رضایت ایشان به این حادثه، از ایشان بسته به شرایط مختلف پاسخ‌های گوناگونی گزارش شده است که البته همگی صحیح هستند، اما امام به هر حال از پاسخ مستقیم طفره می‌رفت. علت آن را شرایط ویژه زمان و اطرافیان امام ذکر کرده‌اند. پس از قتل عثمان مردم به دو گروه اصلی تقسیم شده، عده‌ای اعتقاد داشتند که عثمان

^۱ . الاحتجاج ۲۱۸/۱ و کتاب سلیم بن قیس ۲۰۴ «ای طلحه، قسم به خدا هیچ صحیفه از صحیفه‌هایی که خداوند روز قیامت آشکار می‌کند نزد من دوست‌داشتنی‌تر از صحیفه این پنج نفر نیست؛ آنان که در کعبه در حجه‌الوداع بر وفای به آن عهد بستند که اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد، بر علیه من همکاری کنند تا خلافت به من نرسد»

^۲ . خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۱۸۳/۴

مظلوم کشته شده و قاتلان او مستحق مجازات هستند. گروه دوم که اکثریت اطرافیان امام را تشکیل می‌دادند، قتل عثمان را مباح می‌دانستند. چنانچه امام، نظر واقعی خود در مورد قتل عثمان را بی‌پرده ابراز می‌داشت، یکی از دو طرف، از او جدا شده و به مخالفت با امام می‌پرداخت و نیرویی که باید صرف مبارزه با دشمن اصلی می‌شد صرف جنگ داخلی و هماهنگ کردن دوباره صفوف می‌گردید. لذا امام در این مورد به طور سربسته سخن می‌گفت تا از تفرقه جلوگیری کند.^۱

اصول و روش‌های ذکر شده، برخی از مواردی است که امام هنگام پاسخگویی به شبهات بدان توجه داشته است.

^۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار ۵۰۵/۳۱ و ۵۰۶ ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ۷/۷۳

امیرمومنان **a** تجسم عینی مکتب در همه زمینه‌هاست. معارف بلند برگرفته از کلام او هم، در همه زمینه‌ها و از جمله در مباحث زیر بنایی مکتب، گره‌گشا و حکمت‌آموز است. بخشی از این معارف به حوزه عقائد و اندیشه‌های کلامی مربوط می‌شود و از این میان، قسمتی در پاسخ پرسش‌ها یا در مواضع ورود شبهات عرضه شده است. در این فصل به چند نمونه از شبهات اعتقادی عصر حضرت امیر و پاسخ ایشان به این شبهات پرداخته می‌شود.

۳. ۱. شبهه قضا و قدر و جبر و اختیار

در آیات و روایات بسیاری به مسأله قضا و قدر که با قطعی بودن وقایع عالم مرتبط می‌باشد، پرداخته شده است. اگر تمامی امور قبل از آن که پدید آیند به امر خدا مقدر می‌شوند، در این صورت انسان در آنچه برای او مقدر شده، مجبور بوده و هرگونه امکان انتخاب از او سلب شده است و این با آزادی انسان ناسازگار است.

۳. ۱. ۱. توضیح بیشتر

مسأله قضا و قدر و مسجل بودن مقدرات آدمی از ناحیه ذات ربوبی خداوند، از اعتقادات اسلام است. از طرفی انسان در اعمال و رفتار خود مختار بوده و بر اساس آن، حسابرسی شده و پاداش یا عقوبت اعمال خویش را می‌بیند. اما با توجه به مسأله اول که خداوند مقدرات تمام عالم و از جمله انسان را تعیین کرده و به آن علم دارد دیگر جایی برای اختیار و آزادی عمل انسان باقی نمی‌ماند چرا که در هر حال آنچه خداوند مقدر کرده ناگزیر باید رخ دهد و در غیر این صورت، علم یا قدرت خداوند مورد خدشه واقع می‌شود. اما چنانچه صورت دوم پذیرفته شود و انسان به عنوان موجودی مختار، امکان انتخاب در موقعیت‌های مختلف را داشته‌باشد، در این صورت قضا و قدر چه نقشی خواهد داشت؟ عقیده اول که بر طبق آن با توجه به نوشته شدن مقدرات، آدمی در زندگی و اتفاقات آن و حتی اعمال خود مجبور است، عقیده جبریون می‌باشد. بر طبق این عقیده، انسان در انجام کارهایش هیچ اختیاری نداشته و خداوند است که او را اداره می‌کند. همچنین خداوند فاعل تمام خوبی‌ها و بدی‌هاست چرا که خود او تنها موجود تأثیر گذار در عالم است و همه چیز به او برمی‌گردد. بر طبق عقیده دوم خداوند آدمی را خلق کرده و پس از

آن همه امور را به او سپرده و در اختیار او گذاشته است تا خود انتخاب کرده و راه خویش بپیماید. این اعتقاد را تفویض یعنی واگذاری امور به انسان گویند که یکی از اعتقادات معتزله می‌باشد. اگرچه فرقه‌های ذکر شده در زمان امیرالمومنین ^۱ هنوز شکل نگرفته بود اما ریشه‌های این باورها و رگه‌های فکری در عصر امام رفته رفته به سمت انسجام نزدیک‌تر می‌شدند که این موضوع در محاورات گزارش شده، نمایان است. سوالات پرسش شده در مورد قضا و قدر، جبر و اختیار و مشیت و اراده خداوندی و نحوه پاسخگویی حضرت به آنها^۱ و نیز فراوانی سخنان حضرت و اهتمام آن بزرگوار به روشن نمودن این مسائل، نشان دهنده این موضوع است و در چند مورد این شبهات، به گونه‌ای واضح‌تر نمایان است. از جمله روایت شده است که امام زیر دیوار کجی نشسته بود. ولی از آنجا برخاست و در جای دیگری نشست. به او گفته شد: آیا از قضای الهی فرار می‌کنی؟ فرمود: از قضای الهی به قدر الهی می‌گریزم^۲. پرسش پرسشگر نشان از این اعتقاد وی دارد که اجل آدمی و دیگر اتفاقات زندگی به طور قطعی و محتوم نوشته شده؛ به گونه‌ای که برخاستن از زیر دیوار کج نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت و آنچه مقدر است اتفاق افتاده و انسان در تغییر سرنوشت خود نقشی ندارد. روشن است که این عقیده تا چه حد باعث سردی و خمودی آدمیان و به تعطیل کشاندن قوا و نیز تن دادن به گناه و ستم‌پذیری می‌شود. در ماجرای دیگری یکی از شرکت‌کنندگان در جنگ صفین از ایشان پرسید که آیا حرکت آنان به سوی نبرد با دشمن به قضا و قدر خداوند بوده است؟ پس از آن که امام به او پاسخ مثبت داد، آن شخص پرسید: پس زحماتم را به حساب خدا می‌گذارم و اگر چنین باشد وجه پاداش خداوند بر نیکی و عقاب بر بدی چه خواهد بود؟^۳ این خبر نیز نشان دهنده وجود این شبهه است که اگر قضا و قدر الهی حتمی و قطعی باشد پس آدمی مختار نبوده و کیفر اعمال و پاداش او بی‌معنا خواهد بود و مهم‌تر آن که چنین فرضی به نوعی ظلم تلقی می‌شود چرا که آدمی در انجام بدی اختیاری نخواهد داشت.

^۱. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید ۳۳۷، ۳۵۲ و ۳۶۵، شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ۱۵۱، علی بن بابویه، فقه الرضا ۴۱۰، ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال ۷۲/۱، ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول ۶۷ و طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۰۹/۱

^۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید ۳۶۹

^۳. مفید، محمد بن محمد، الارشاد ۱/ ۲۲۵

۳. ۱. ۲. بررسی و پاسخ

در این عرصه لازم است ابتدا مفهوم دقیق‌تری از قضا و قدر ارائه شده و معلوم شود که چه مواردی در حیطة قضا و قدر قرار می‌گیرند. پس از تبیین این مسائل و با توجه به ارتباط آن با جبر و اختیار، حقیقت امر روشن تر می‌شود.

از جنبه لغوی واژه قضا در مورد هر کاری گفته می‌شود که با نهایت اتقان و استحکام و با پایداری و استواری خاصی انجام گیرد^۱ مانند کاربرد واژه " قضا " در آیه «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ^۲». همچنین گفته می‌شود که معنای آن در عرف و لغت، پایان دادن و یکسره کردن هر کاری به وسیله گفتار و کردار است^۳. لغت قدر به معنای مقدار و اندازه معین است^۴.

به استناد برخی از روایات، واژه‌های قضا و قدر با معانی اصطلاحی گوناگونی به کار رفته‌اند. امیرالمومنین **a** در روایتی چهار معنای «خلق»، «حکم»، «فرمان» و «علم» را برای واژه قضا در آیات قرآن ذکر کرده است^۵. در روایتی از همان امام، خلقت همه چیز در هفت مرحله نام برده شده که دو مرحله آن قضا و قدر است: «لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعَةِ بَقَضَاءٍ وَقَدَرٍ وَإِرَادَةٍ وَمَشِيئَةٍ وَكِتَابٍ وَأَجَلٍ وَإِذْنٍ^۶» طبق آیات و روایات، «قدر» مرحله‌ای از آفرینش است که در آن حدود و اندازه و ویژگی‌های موجود مورد نظر تعیین می‌شود. پس از آن فرمان خداوند برای خلقت آن موجود با ویژگی‌های تعیین شده صادر می‌شود که همان «قضا»

۱. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة ۹۹/۵

۲. سوره فصلت ۱۲ «در این هنگام آنها را بصورت هفت آسمان در دو روز آفرید»

۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن ۶۷۴/۱

۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۲۰۶/۹

۵. علی بن بابویه، فقه الرضا ۴۱۰ «وَالْقَضَاءُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ النَّاطِقِ عَلَى لِسَانِ سَيِّبِرِهِ الصَّادِقِ ص مِنْهَا قَضَاءُ الْخَلْقِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ مَعْنَاهُ خَلَقَهُنَّ وَ الثَّانِي قَضَاءُ الْحُكْمِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قَضَى بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ مَعْنَاهُ حُكِمَ وَ الثَّلَاثُ قَضَاءُ الْأَمْرِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ مَعْنَاهُ أَمَرَ رَبُّكَ وَ الرَّابِعُ قَضَاءُ الْعِلْمِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ مَعْنَاهُ عَلَّمْنَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

۶. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال ۳۵۹/۲ «هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست مگر به هفت مرحله: قضا، قدر، اراده، مشیت، کتاب، اجل و اذن»

است^۱ و بر طبق این معنا مرحله قدر بر قضا تقدم دارد. حال باید حوزه مقدرات الهی در زندگی انسان مورد بررسی قرار گیرد.

در یک تقسیم بندی کلی می‌توان امور مربوط به زندگی انسان را به چهار بخش تقسیم کرد:^۲

اول. آفرینش انسان: ویژگی‌های هر انسانی که آفریده می‌شود و نیروها و استعدادها و دیگر مسائل مربوط به آن صرفنظر از برخی تأثیراتی که انسان می‌تواند در این مرحله داشته باشد، تنها به وسیله خداوند تقدیر می‌شود.

دوم. رویدادهای زندگی انسان: از مهم‌ترین پدیده‌هایی که به موضوع تقدیر مربوط است، رویدادهای زندگی انسان است. مقصود از رویدادهای زندگی، همه رخدادها اعم از کوچک و بزرگ و مثبت و منفی و خوشایند و ناخوشایندی است که انسان در وقوع آنها به طور مستقیم نقشی ندارد. بر پایه آیات و روایات، این رویدادها حتی جزئی‌ترینشان به تقدیر خداوند رخ می‌دهند. خداوند ابتدا بر اساس مصالحی، حوادثی ویژه را برای بندگان مقدر کرده و در لوح تقدیر وی ثبت می‌شود و اگر عواملی تقدیر مزبور را تغییر ندهند آن حادثه اتفاق می‌افتد.

سوم. شرایط و امکانات درونی و بیرونی افعال انسان: هر فعل اختیاری که از انسان سر می‌زند مبتنی بر اراده و اختیار اوست اما جز اراده فاعل، شرایط درونی و بیرونی دیگری هستند که بر انجام فعل اثر می‌گذارند. منظور از شرایط درونی و بیرونی، عبارت از تمام عوامل و امکانات و انگیزه‌هایی است که هر یک به سهم خود در صدور فعل تأثیر دارند. مثلاً در مورد راه رفتن اگر چه اراده، شرط لازم است اما شرط کافی نبوده و برای تحقق آن شرایط دیگری مانند شرایط جسمانی مناسب و نبودن مانع بر سر راه نیز لازم است. بر اساس تعالیم قرآن و سنت در این بخش نیز خداوند است که شرایط و امکانات لازم برای انجام افعال را تقدیر و فراهم می‌کند و موانع را از سر راه بر می‌دارد تا آدمی به انجام فعل توفیق یابد. این همان معنایی است که از ذکر

^۱ . رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی ۲/۲۲۷ از مقاله «قضا و قدر»، علی افصلی

^۲ . همان ۲/۲۳۳ - ۲۳۶ از مقاله «قضا و قدر»، علی افصلی

«لا حول و لا قوه الا بالله» استفاده می‌شود که به گفتن این ذکر سفارش هم شده است. امیرالمومنین **a** در استدلال برای شخصی که به تفویض همه امور به انسان معتقد بود، چنین فرمود:

«أما سمعت الناس يسألون الحول و القوة حين يقولون لا حول و لا قوة إلا بالله؛ آیا نشنیدی که مردم با گفتن «لا حول و لا قوه الا بالله» قدرت و قوت را درخواست می‌کنند؟»

آن شخص پرسید: تأویل آن چیست؟ امام فرمود: «لا حول عن معاصی الله إلا بعصمة الله و لا قوة لنا على طاعة الله إلا بعون الله^۱» یعنی نیروی لازم برای دوری از گناهان و اطاعت خداوند، از جانب خداوند اعطا می‌شود. پس شایسته است با این ذکر از خداوند فزونی آن خواسته شود. امکانات و شرایط لازم در بسیاری از مواقع آنچنان راحت در اختیار انسان قرار می‌گیرد که او این زمینه‌سازی خداوند و این که همه توفیقات از جانب اوست را فراموش می‌کند. یکی از راه‌های توجه دادن به این مهم آن است که خداوند گاهی با فراهم نکردن شرایط از اجرای تصمیمات انسان جلوگیری می‌کند تا دریابد که همه امکانات از طرف خدا بوده و مقدر و مدبر امور اوست.

مردی خدمت امیرالمومنین **a** شرفیاب شده و پرسید: چگونه پروردگارت را شناختی؟ فرمود: «بفسخ العزم و نقض الهم لما أن هممت فحال بيني و بين همي و عزمت فخالف القضاء عزمي فعلمت المدبر غيري^۲»

چهارم. افعال انسان: سه بخش گفته شده در حوزه تقدیرات الهی قرار می‌گیرد. اما نکته مهم این است که بر اساس آیات و روایات بسیار و از جمله سخنان امیرالمومنین **a** انسان در مورد این بخش یعنی افعال خویش مختار است و قدرت انتخاب دارد. هر فعل اختیاری که از انسان

^۱. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول ۴۶۷ «هیچ قدرت بازدارنده ای از نا فرمانی خدا نیست مگر به عصمت خداوند و هیچ قدرتی برایمان بر اطاعت خدا نباشد جز به یاری او»
^۲. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال ۳۳/۱ «او را از راه به هم خوردن تصمیم ها و شکسته شدن اراده های خود شناختم زیرا چون بر کاری تصمیم گرفتم میان من و تصمیم حائل شد (و مانع انجام آن گشت) و چون اراده ام به چیزی تعلق گرفت، قضای الهی با اراده ام مخالفت کرد. دریافتم که تدبیر کننده امور من کسی جز من است»

سرمی‌زند، برآیند دو عامل است: تصمیم و انتخاب انسان، و شرایط و امکانات درونی و بیرونی. گفته شد که خداوند شرایط و زمینه را فراهم می‌کند ولی عامل اول که تصمیم انسان است را خداوند تقدیر نمی‌کند و اگر چنین بود نسبت دادن فعل به انسان، روا نبود.

بر طبق این تقسیم‌بندی، قضا و قدر الهی هر سه بخش نخست را دربرگرفته و خداوند زمینه را برای انتخاب انسان و مختار بودن او فراهم کرده و در این صورت منافاتی میان تعیین مقدرات الهی و مختار بودن انسان پیش نمی‌آید.^۱ امیرالمومنین **a** در روایتی مقدرات را تقسیم کرده و نمونه‌هایی از آنچه توسط خدا مقدر می‌شود و آنچه به کوشش انسان بستگی دارد، بیان می‌فرماید: «آنچه به قضا و قدر الهی بسته است، عمر و رزق و زمان مرگ و فرزند است و آنچه به کوشش آدمی بسته است، تحصیل علم است و خواندن و نوشتن و بهشت و دوزخ».^۲ بر اساس مطالب گفته شده در مورد حوزه مقدرات الهی، نه انسان در اعمال خود اعم از نیک و بد مجبور است و نه چنان مختار مطلق است که همه چیز به او تفویض شده باشد؛ بلکه ائمه در این مورد مسأله «امر بین الامرین» را به عنوان عقیده حق معرفی نموده‌اند. امیرالمومنین **a** نخستین کسی است که این رهنمود را بیان فرموده است: «فَإِنَّهُ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ»^۳

در توضیح و تفسیر «امر بین الامرین» مطالب مختلفی ارائه شده است. از جمله آیت الله خوئی با ذکر مثالی به تبیین مطلب پرداخته و می‌گوید: فرض می‌کنیم انسانی فلج است و توانایی حرکت ندارد ولی می‌توانیم با وصل کردن سیم برقی او را به حرکت درآوریم که کلید آن در دست ماست و می‌توانیم هر وقت بخواهیم، آن را قطع کنیم. حال چنانچه آن فرد با استفاده از نیروی برق کارهایی را انجام دهد آن افعال اعم از خوب یا بد با اختیار خود او انجام یافته و ما تنها نیروی لازم برای افعال او را فراهم آورده‌ایم. در این مدت می‌توانستیم او را از حرکت بازداریم، اما نخواستیم. کارهای صادر شده از جانب ما نیز این گونه است، خداوند مقدر کرده و

^۱ . رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی ۲/۲۳۶ از مقاله «قضا و قدر»، علی افضلی

^۲ . مشکینی اردبیلی، علی، المواعظ العددیه ۲۶۵

^۳ . شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ۱۵۱ «به درستی که آن امری بین دو امر است؛

نه جبر است و نه تفویض»

خواسته که ما مختار باشیم در عین آن که می‌توانسته ما را از انجام افعال باز دارد. پس نیروی لازم برای انجام اعمال از جانب خداوند و اختیار بهره‌برداری از ماست^۱. در همین راستا امام صادق **a**، به شرایط و امکاناتی که برای انجام یک فعل لازم است، اشاره می‌فرماید:

« لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ وَ لَكِنْ مَنزِلَةٌ بَيْنَ الْمُنزَلَتَيْنِ وَ هِيَ صِحَّةُ الْخَلْقِ وَ تَخْلِيَةُ السَّرْبِ وَ الْمُهْلَةُ فِي الْوَقْتِ وَ الزَّادُ مِثْلَ الرَّاحِلَةِ وَ السَّبَبُ الْمُهَيِّجُ لِلْفَاعِلِ عَلَى فِعْلِهِ^۲ »

امیرالمومنین **a** با استدلال‌های گوناگون توهم و شبهه تفویض و جبر را باطل می‌کردند. زمانی حضرت از کنار جماعتی می‌گذشت که در مورد قدر گفتگو می‌کردند. امام به متکلم آنان فرمود: آیا تو به استعانت خدا می‌توانی انجام دهی یا به همراه خداوند و یا بدون او؟ آن متکلم ندانست که به امام چه بگوید. امام خود پاسخ گفتند: «إِنَّكَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ بِاللَّهِ تَسْتَطِيعُ فُلَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ مَعَ اللَّهِ تَسْتَطِيعُ فَقَدْ زَعَمْتَ أَنَّكَ شَرِيكَ مَعَهُ فِي مَلِكِهِ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَسْتَطِيعُ فَقَدْ ادَّعَيْتَ الرُّبُوبِيَّةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» آن شخص گفت: بلکه به استعانت و کمک خدا می‌توانم. امیرالمومنین **a** سخن او را تأیید فرمودند^۳. از نوع استدلال امام روشن است که شخص مورد گفتگو معتقد بود اداره امور به طور کامل به انسان تفویض شده و خداوند نسبت به آن هیچ نقشی ندارد.

از امام در مقابل جبریون نیز، استدلال‌هایی نقل شده‌است. ایشان در موردی می‌فرماید:

^۱ . خوئی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن ۸۸

^۲ . ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول ۴۶۰ « نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه وضعیتی میان آن دو می‌باشد. و آن سلامت عقل و باز بودن راه و داشتن فرصت و آمادگی قبل از انجام کار و سببی که تحریک کننده فاعل بر فعل اوست»

^۳ . ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید ۳۵۲؛ اخبار دیگری با همین مفهوم: ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول ۴۶۷ و شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ۱۵۱ « اگر گمان می‌کنی به یاری خدا بر انجام کار توفیق می‌یابی که این تفویض نیست و اگر می‌پنداری خود بر انجام کار توانایی و خدا نیز یاریات می‌دهد بی گمان خویش را شریک خدا دانسته‌ای و اگر می‌پنداری خود به تنهایی بر انجام کار توفیق می‌یابی خدای را به کناری نهاده‌ای و ادعای خدایی سرداده‌ای »

«لَوْ كَانَ الْوِزْرُ فِي الْأَصْلِ مَحْتُمًا كَانَ الْمُزَوَّرُ فِي الْقِصَاصِ مَظْلُومًا»^۱ این خود یکی از دلایل مهم برای رد عقیده جبر است که چنانچه تصور شود که انسان در اعمال خود مجبور است و اعمال او نیز مانند آسمان و زمین مخلوق خدا هستند در این صورت اعمال نیک و بد هر دو به خدا نسبت داده می‌شود و جز این که نسبت دادن گناه به خداوند خطاست، کیفر دادن خداوند به خاطر گناهی که انسان‌ها به اختیار خود انجام نداده‌اند، ظلم به بندگان محسوب می‌شود که خداوند از آن منزّه است. پس وجود پاداش و مجازات بر اعمال با در نظر داشتن عدل خداوندی، خود تأیید کننده اختیار است.

همچنین نقل شده که چون در مورد قضا و قدر از ایشان پرسیدند، فرمود:

«لَا تَقُولُوا وَكَلَّمَهُ اللَّهُ إِلَيَّ أَنفُسِهِمْ فَتَوَهَّنُوهُ وَلَا تَقُولُوا جَبَرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي فَتُظَلِّمُوهُ وَ لَكِنْ قُولُوا الْخَيْرُ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ وَالشَّرُّ بِخِذْلَانِ اللَّهِ وَ كُلُّ سَابِقٍ فِي عِلْمِ اللَّهِ»^۲

پرسش و ابهام دیگری که باقی می‌ماند این است که چنانچه بر اساس مطالب گفته شده اعمال آدمی از روی اختیار بوده و به صورت محتوم و قطعی نیست، باز هم در برخی روایات، اعمال انسان مخلوق خدا و در حیطة قضا و قدر الهی محسوب شده‌اند؟ به عنوان مثال روایت شده که پس از جنگ صفین مردی به حضور امام آمد و پرسید: به من خبر بده که آیا آنچه میان ما و این قوم از مسائل جنگ گذشت، به قضا و قدر خداوند بوده است؟ امام فرمود: «ما علوتم تلعة و لا هبطتم واديا إلا و لله فيه قضاء و قدر؛ بر هیچ جا گام ننهادید و بر هیچ جا فرود نیامدید جز آنکه برای خداوند در آن قضا و قدری بود» آن مرد گفت: پس رنج و زحمت را به حساب خدا می‌گذارم. امام از او دلیل این سخنش را پرسید، او پاسخ داد: اگر قضا و قدر به اعمال ما، راه یافته و آن را تعیین کرده است پس چه وجهی برای ثواب بر طاعت و عقاب بر معصیت وجود دارد؟

^۱ . ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف ۳۲۹ «اگر ارتکاب گناه محتوم و قطعی شده بود،

گناهکار در مورد قصاص شدن مورد ظلم واقع شده بود»

^۲ . طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۰۹/۱ «نگوید خدا آنان را به خودشان واگذار کرده است که در این صورت او را به سستی نسبت داده‌اید و نگوئید آنان را به گناه مجبور کرده که به او نسبت ظلم، داده‌اید. اما بگوئید خوبی به وسیله توفیق خدا انجام می‌یابد و بدی با وا گذاشتن خدا. و همگی در علم خدا وجود دارد»

امیرالمومنین **a** در پاسخ فرمود: «أَوْ ظَنَنْتَ يَا رَجُلٌ أَنَّهُ قَضَاءٌ حَتْمٌ وَ قَدْرٌ لَازِمٌ، لَا تَظُنُّ ذَلِكَ، فَإِنَّ الْقَوْلَ بِهِ مَقَالُ عَبْدِ الْأَوْثَانِ، وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، وَ خِصْمَاءُ الرَّحْمَنِ، وَ قَدْرِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجُوسِهَا، إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَمْرَ تَخْيِيرًا، وَ نَهْيَ تَحْذِيرًا، وَ كَلْفَ يَسِيرًا، وَ لَمْ يَطْعَ مَكْرَهَا، وَ لَمْ يَعْصَ مَغْلُوبًا، وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا، «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»^۱»

امام با این سخن به او فهماند که اگر این عقیده، صحیح باشد، آفرینش همه چیز بیهوده می‌شود چرا که همه چیز برای این خلق شده تا زمینه انتخاب و رشد فراهم آید و اگر همه چیز از قبل نوشته شده باشد هدف خلقت زیر سوال می‌رود.

امام علی **a** برای روشن شدن مقصود در ابتدای پاسخ، بحث قضا و قدر حتمی و غیر حتمی را مطرح می‌کنند. مفهوم این تقسیم بندی این است که بعضی از مقدرات قابل تغییر نیستند اما برخی از آنها غیرحتمی بوده و به انتخاب انسان و عواملی دیگر چون دعا بستگی دارند و در صورتی که لازم آید، قضا و قدر نوشته شده تغییر می‌یابد. امام رفتن به صفین و وقایع آن را از همین طیف معرفی می‌نماید زیرا به این دلیل که نحوه انتخاب آدمی و رفتار او بر آن تأثیرگذار است، قابل تغییر می‌باشد و حتمی نیست.

نکته اصلی از قسمت بعدی کلام به دست می‌آید که چون امام این گونه پاسخ داد، آن مرد پرسید: اگر این گونه است پس قضا و قدری که در ابتدا از آن یاد فرمودی، چیست؟ امام **a** در پاسخ می‌فرماید:

^۱ . سوره صاد ۲۷ « این پندار آنان است که کافر شدند پس وای بر کافران از آتش»
^۲ . مفید، محمد بن محمد، الارشاد ۱/۲۲۵ « ای مرد آیا گمان کردی که آن قضای حتمی و قدر لازم است این چنین مپندار که آن گفتار بت پرستان و گروه شیطان و دشمنان خداوند مهربان قدریه و مجوس این امت است، خداوند سبحان بندگان خود را در حالی که مختار هستند به کاری فرمان داده است و آنان را با بیم دادن از کاری نهی کرده است. کار آسان را تکلیف قرار داده است و با او در حالی که مغلوب باشد، عصیان نمی‌شود و به زور هم فرمان برده نمی‌شود. او پیامبران را یواژه برای خلق خود گسیل نفرموده است و آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده نیافریده است «این پندار کسانی است که کافر شده‌اند وای بر آنان که کافر شده‌اند از آتش» پاسخ امام با کمی اختلاف در نهج البلاغه، حکمت ۷۸ آمده است.

«الأمر بالطاعة و النهی عن المعصیة، و التمكن من فعل الحسنة و ترك السيئة، و المعونة علی القربة إلیه و الخذلان لمن عصاه، و الوعد و الوعيد، كل ذلك قضاء الله فی أفعالنا و قدره لأعمالنا، فأما غیر ذلك فلا تظنّه، فإن الظن له محبط للأعمال»^۱

گفته شد که اختیار و انتخاب اعمال و رفتار از آدمی است، پس چه چیزهایی در اعمال به دست خداست که باز هم به استناد آن می‌توان قضا و قدر خداوند را در اعمال هم مشاهده کرد؟ بر اساس پاسخ امام در عبارت گفته شده، دو دسته از امور باز هم به خداوند مربوط می‌شوند: اولین دسته همان است که امام در مورد آن می‌فرماید: «الأمر بالطاعة و النهی عن المعصیة» این دسته، همان امور تشریحی هستند. بر اساس نص صریح و قطعی شریعت آدمی را افعالی است که روا یا ناروا بودنشان به تصمیم و اختیار او نیست. این‌ها همان واجبات و محرمات و حلال‌ها و حرام‌های الهی هستند که شریعت بر وجود آنان با قاطعیت صحه گذاشته و انکار آن‌ها انکار کل شریعت است. دسته دوم که امام از آن‌ها با جمله «التمكن من فعل الحسنة و ترك السيئة، و المعونة علی القربة إلیه و الخذلان لمن عصاه، و الوعد و الوعيد» یاد می‌کند، امور تکوینی هستند یعنی همان شرایط، امکانات و علل و عواملی که انسان را توانا می‌سازد تا تصمیم‌های خود را عملی کند. این دسته از امور نیز به دست بشر نیست. بنابراین چه در عالم تشریح و چه در عالم تکوین اموری هستند که خداوند آن‌ها را به آدمی واگذار نکرده و این همان قضا و قدر الهی در افعال و اعمال بشر است؛ بدون این که به اختیار آدمی در انتخاب اعمال ضربه‌ای وارد شود.^۲

بدین گونه است که در پرتو رهنمودهای حضرت امیر **a**، می‌توان بخشی از شبهات مربوط به قضا و قدر و ارتباط آن با جبر و اختیار را پاسخ گفت و به سازگاری عقیده به قضا و قدر با آزادی آدمیان راه یافت.

^۱ . همان: « (قضا و قدر الهی در اعمال) فرمان به اطاعت است و نهی از معصیت و قدرت دادن برای انجام خوبی و ترک بدی و یاری دادن بر نزدیک شدن به او و رها ساختن آن که او را نافرمانی کرده و وعده و وعید است؛ تمام اینها قضای خداوند در افعال ما و قدر او در اعمال ماست و اما جز آن را گمان مبر که چنین گمانی نسبت به آن، نابود کننده اعمال است »

^۲ . رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی ۲/ ۲۵۶ و ۲۵۷ از مقاله « قضا و قدر » ، علی افضلی

۳.۲. شبهه کفر مرتکبان کبیره

برخی بر این اعتقاد بودند که انسان با ارتکاب گناه کبیره از ایمان خارج شده و در صورت عدم توبه، حکم کافر بر او مترتب می‌شود.

۳.۲.۱. توضیح بیشتر

اعتقاد گفته شده در دوران خلافت امام علی **a** از جانب خوارج و در اثنای جنگ صفین مطرح شد. این نبرد با مکر شامیان و سستی و اجبار منافقان در سپاه عراق به حکمیت کشیده شد. اما اندکی پس از اعلام قرارداد تحکیم گروهی که بعدها نام خوارج بر آنان گذارده شد، از تصمیم قبلی خود پشیمان شده و شعار « لا حکم الا لله » سر دادند. آنان به امام گفتند ما با قبول حکمیت گناه کرده و اکنون توبه کردیم تو نیز با قبول آن گمراه و کافر شده‌ای و باید توبه کنی: ثم شککت فی أمر الله و حکمت عدوک، و نحن علی الأمر الذی ترکت، و أنت الیوم علی غیره، فلسنا منک إلا أن تتوب منه و تشهد علی نفسک بالضلالة^۱.

آنان با خطا دانستن حکمیت، از امیرالمومنین **a** می‌خواستند حکمیت را نادیده گرفته و دوباره همه با هم برای نبرد با شامیان به سوی صفین حرکت کنند و البته شرط آن را اعتراف امام به گناه خود و توبه می‌دانستند: حکمت فی دین الله برأینا و نحن مقرون بأنا کنا کفرنا و لکننا الآن تائبون فأقر بمثل ما أقرنا به و تب نهض معک إلی الشام^۲. اما امام وفای به عهد را به آنان یادآور شده و حاضر به عهدشکنی نشد.

پس از خیانت دو حکم در داوری خود، امام رأی آنان را باطل شمرده و در نامه‌ای به خوارج نوشت که حال با خیانت دو حکم اوضاع به سمتی پیش رفته که شما می‌خواستید و آن نبرد با شامیان است و آنان را به حرکت به سوی دشمن دعوت کرد؛ اما آنان گفتند که برای ما

^۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف ۳۵۴: سپس در امر خدا شک کردی و دشمن را حکم کردی و ما بر آن چیزی هستیم که تو ترک کردی و امروز بر غیر آن هستی پس تا از آن توبه نکنی و بر گمراهی خود شهادت ندهی ما از تو و همراه تو نیستیم.

^۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ۲/۲۷۵: بنابراین به تقاضای ما در کار دین خدا، داوری را پذیرفتی و ما اقرار می‌کنیم که در آن هنگام کافر شده بودیم و اینک از کفر خویش توبه کنندگانیم، تو هم به آنچه ما اقرار کرده‌ایم اقرار کن و به توبه درآ، تا همراه تو به شام حرکت کنیم.

جایز نیست تو را به امامت بپذیریم چون تو کافر شده‌ای: إِنَّهُ لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ إِمَامًا وَ قَدْ كَفَرْتَ حَتَّى تَشْهَدَ عَلَيَّ نَفْسَكَ بِالْكَفْرِ، وَ تَتُوبَ كَمَا تَبْنَا، فَإِنَّكَ لَمْ تَغْضَبْ لِلَّهِ إِنَّمَا غَضِبْتَ لِنَفْسِكَ^۱.

خوارج تنها امام را در پذیرش حکمیت خطاکار نمی‌دانستند بلکه تمامی کسانی که با امام همراهی می‌نمودند را نیز، کافر دانسته و ریختن خونشان را حلال می‌شمردند. به عنوان نمونه آنان عبدالله بن خباب، همسرش و چند زن بی‌گناه دیگر را کشتند^۲. ابن‌ابی‌الحدید از قول خوارج گفتاری را نقل می‌کند که نشان‌دهنده افکار افراطی آنان است که می‌گفتند: إِنْ الدَّارُ دَارُ كُفْرٍ لَا يَجُوزُ الْكُفْرُ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِهَا^۳. بنابراین در نظر این گروه انسان با انجام گناه، کافر شده و در صورت توبه نکردن خونش حلال است.

۳.۲.۲. بررسی و پاسخ

در این جا سه پاسخ به این شبهه ارائه می‌شود که دو پاسخ نخست، پاسخ به پندار خوارج در مورد کفر امیرالمومنین **a** و یاران و هم‌نظران اوست و پاسخ سوم، پاسخ کلی و اصلی به این شبهه است که انسان با ارتکاب گناه کبیره از ایمان خارج شده و حکم کافر دارد.

اول. از آنجا که هدف اصلی شبهه مطرح شده از سوی خوارج، حذف امیرالمومنین **a** از صحنه بوده و بقیه مسلمانان به جرم تبعیت و همراهی او کافر خوانده می‌شدند، لازم بود امیرالمومنین **a** ابتدا خود را از این اتهامات مبرا کند تا بی‌گناهی بقیه مسلمانان نیز به اثبات برسد.

ایشان در پاسخ خوارج که آن حضرت را به اعتراف به گناه و توبه از آن، فراخوانده و در غیر این صورت او را به جنگ تهدید می‌کردند، خود را از هر گونه گمراهی و کفر مبرا توصیف کرده، می‌فرماید:

^۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف ۳۶۷ «همانا برای ما جایز نیست که تو را امام خود بگیریم چرا که تو کافر شدی تا وقتی که به کفر خود شهادت دهی و مانند ما توبه کنی که تو برای خدا خشمگین نشدی بلکه به خاطر خودت خشم گرفتی»

^۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۵۲/۴ و ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۳۴۱/۳

^۳. ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ۱۱۳/۸ «همانا این سرزمین، سرزمین کفر است و دست کشیدن از اهل آن روا نیست»

«أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ وَ لَا بَقِيَّ مِنْكُمْ آثِرٌ، أَوْ بَعْدَ إِيمَانِي بِاللَّهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَشْهَدُ عَلَيَّ نَفْسِي بِالْكَفْرِ لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»^۱

حضرت علی **a** در گفتگوها و احتجاجات متعدد با خوارج به ویژگی‌های بارزی چون سابقه در اسلام و مجاهدت همراه پیامبر اشاره کرده و اعتراف به گمراهی را عین گمراهی می‌خواند. از سوی دیگر با نفی گمراهی و تردید از خود بر این مهم تأکید می‌کند که این خاندان خود وسیله هدایت مردم و نجات از کفر و جهالت بوده‌اند: «أَمَّا أَنْ أَشْهَدُ عَلَيَّ نَفْسِي بِالضَّلَالَةِ، فَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَكُونَ أَرْتَبْتُ مِنْذَ أَسْلَمْتُ، أَوْ ضَلَلْتُ مِنْذَ اهْتَدَيْتُ، بَلْ بِنَا هِدَاكُمُ اللَّهُ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ اسْتَنْزَكُمُ مِنَ الْكُفْرِ، وَ عَصَمَكُمُ مِنَ الْجَهَالَةِ»^۲

دوم. شبهه کفر مرتکب کبیره، به صورت جدی توسط خوارج مطرح شده و پس از آنان عقائد این گروه به صورت مستقل در میان دیگر فرقه‌ها جایی برای خود باز کرد. این گروه در آن مقطع، پذیرش حکمیت را گناه دانسته و ارتکاب آن را سبب کفر می‌دانستند و لذا یکی از روش‌های امام برای پاسخ به خوارج این بود که آنان را به حقیقتی توجه دهد که اساساً، پذیرش حکمیت در شرایطی که امام به آن تن داده بود، گناه نبوده است تا کسی به خاطر آن، کافر شمرده شود و البته امام از همان ابتدای دعوت به تحکیم، به صورت جدی با آن مخالفت کردند ولی نه به خاطر آن که گناه کبیره بود بلکه بدین سبب که شامیان از دعوت به آن، قصد فریب عراقیان، متوقف کردن جنگ و جلوگیری از شکست خود را داشتند. شبهه تحکیم به صورت مفصل در فصل شبهات سیاسی - اجتماعی بررسی خواهد شد.^۳

سوم. اساسی‌ترین و مهم‌ترین پاسخ امام از جنبه اعتقادی به شبهه مطرح شده تبیین این حقیقت بود که ارتکاب گناه سبب خروج از اسلام و حلال شدن خون افراد نمی‌شود و اصولاً

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۵۷ «سنگ بلا بر سرتان بیارد، چنان که نشانی از شما باقی نگذارد. پس از ایمان به خدا و جهاد همراه محمد مصطفی (ص) بر کفر خود گواه باشم. اگر چنین کنم گمراه باشم، و در رستگاری بیراه»

^۲ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف ۳۵۴ «اما این که به گمراهی خود شهادت دهم پس پناه بر خدا که تردید کرده باشم از زمانی که مسلمان بودم یا گمراه شده باشم از زمانی که هدایت شدم بلکه خدا به وسیله ما از گمراهی هدایتان کرد و از کفر نجاتتان داد و از جهالت شما را ننگ داشت»

^۳ نک: صص ۱۶۴-۱۶۷

تعریف ایمان و کفر، آن نیست که خوارج ارائه می‌دهند. امیرالمومنین **a** از پیامبر اکرم **S** نقل می‌کند که ایشان می‌فرمایند: «أَمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا فَقَدْ حَرَّمَ عَلَيَّ دِمَاؤَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ^۱». یعنی تنها با به زبان آوردن شهادتین، حقوق مسلمانی، از جمله حرمت خون و اموال بر آنان جاری می‌شود. تصور خوارج این بود که ارتکاب گناه سبب خروج انسان از ایمان می‌شود و در صورت عدم توبه، کشتنش مجاز است؛ اما امام با استناد به سیره پیامبر **S** که محکم‌ترین دلایل در برداشت از مفهوم ایمان و اسلام و نقش گناه در آن است، پاسخ آنان را می‌دهد:

«فَإِنْ أُبَيِّنُمْ إِلَّا أَنْ تَرْعُمُوا أُنِّي أَخْطَأْتُ وَ ضَلَلْتُ فَلِمَ تُضَلُّونَ عَامَّةً أُمَّةً مُحَمَّدٍ **S** بِضَلَالِي وَ تَأْخُذُونَهُمْ بِخَطَائِي وَ تُكْفَرُونَهُمْ بِذُنُوبِي سُبُوفُكُمْ عَلَى عَوَائِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرِّ وَ السُّقْمِ وَ تَخْلِطُونَ مَنْ أَدْنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَجَمَ الزَّانِيَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ وَرَثَهُ أَهْلُهُ وَ قَتَلَ الْقَاتِلَ وَ وَرَثَ مِيرَاثَهُ أَهْلُهُ وَ قَطَعَ السَّارِقَ وَ جَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ وَ نَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ **S** بِذُنُوبِهِمْ وَ أَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ وَ لَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ^۲»

در این گفتار ابتدا امام آنان را این گونه رهنمود می‌کند که حتی اگر بپذیریم که من خطا کرده‌ام چرا بقیه را به گناه من مجازات می‌کنید؟ و پس از آن به این موضوع مهم می‌پردازند که پیامبر **S** اگرچه گناهکاران را مجازاتی متناسب با گناه می‌کرد اما اسم آنان را از میان مسلمانان پاک

^۱ ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا ۶۴/۲ «امر شده‌ام که با مردمان بجنگم تا زمانی که شهادت به یگانگی خدا دهند پس چون آن را گفتند بر من خون‌ها و اموالشان حرام است»
^۲ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷ «پس اگر به گمان خود جز این نپذیرید که من خطا کردم، و گمراه گشتم، چرا همه امت محمد **S** را به گمراهی من گمراه می‌پندارید، و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید و به خاطر گناهی که من کرده‌ام ایشان را کافر می‌شمارید شمشیرها تان بر گردن، به جا و نا به جا فرود می‌آرید، و گناهکار را با بیگناه می‌آمیزید و یکی‌شان می‌انگارید. همانا دانستید که رسول خدا **S** زناکار محصن را سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد، و به کسانش داد و قاتل را کشت و میراثش را به کسانش واگذار. دست دزد را برید و زناکار نامحصن را تازیانه نواخت. سپس بخش هر دو را از فیه به آنان پرداخت، و هر دو خطا کار- دزد و زناکار- زنان مسلمان را به زنی گرفتند. رسول خدا **S** گناهانشان را بی‌کیفر نگذاشت، و حکم خدا را در باره ایشان برپا داشت، و سهمی را که در مسلمانی داشتند از آنان باز نگرفت، و نامشان را از تومار مسلمانان بیرون نکرد»

نکرده و آنان را از حقوق مسلمانی محروم نمی‌نمود. البته باید در نظر داشت که در این گونه شبهه‌افکنی‌ها عده‌ای عامدانه و از روی آگاهی دیگران را نیز به اشتباه انداخته و گروهی دیگر از روی ساده اندیشی در این دام گرفتار می‌آیند و شاید دلیل این اشتباه، درست نفهمیدن دسته‌ای از آیات و روایات باشد که مضمون آن خارج شدن فرد از ایمان در صورت انجام گناه است. به طور مثال پیامبر S می‌فرماید: «لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یسرق السارق و هو مؤمن فانه اذا فعل ذلک خلع عنه الایمان کخلع القميص^۱» و یا روایتی از امیرالمومنین a که از ایشان پرسیده شد: هر کس شهادتین بگوید مؤمن است؟ ایشان فرمودند: در این صورت فرائض خداوند چه جایگاهی دارد؟^۲ و همچنین از حضرتش شنیده شد که فرمود:

«لَوْ كَانَ الْإِيْمَانُ كَلَامًا لَمْ يَنْزَلْ فِيهِ صَوْمٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا حَلَالٌ وَلَا حَرَامٌ^۳».

در پاسخ رفع تناقض این دسته از روایات باید به چند نکته توجه داشت:

الف. ظاهراً روایات پیش گفته در مقابل عقائد مرجئه بیان شده که در مورد ایمان، به گفتار و عقیده اکتفا می‌کردند و به رحمت خداوند امیدوار بوده و به این بهانه انجام به وظائف را تعطیل می‌کردند.^۴

ب. ایمان، اسلام و کفر هر کدام دارای مراتب و درجاتی است و هر یک از این مراتب، نتایج و اثراتی هم دارد. پائین ترین مراتب ایمان، همان تصدیق کردن عقائد حقه است که ثمره آن حرمت دم و عرض و مال است. درجه بعدی تصدیق عقائد حقه به همراه انجام فرائضی است که با دلیل قطعی ثابت شده و همچنین ترک کبائر قطعی؛ و بر طبق این درجه است که تارک الصلاه و تارک الحج کافر خوانده می‌شوند و فرموده پیامبر S «لا یزنی الزانی ...» به این درجه از ایمان بازمی‌گردد. و درجات بالاتر از آن که هر کدام ثمرات و نتایج خاص خود را دارد.^۵ البته در مورد

^۱ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۳۲/۲ « زناکار زنا نمی کند در حالی که مومن است و سارق نمی دزد در حالی که مومن است پس هنگامی که مرتکب آن می شود ایمان از او جدا می شود مانند جدا شدن لباس »

^۲ . همان: ۳۳/۲

^۳ . همان «اگر ایمان تنها به گفتار زبانی بود نماز و روزه و حلال و حرام قرار داده نمی شد»

^۴ . سبحانی، جعفر، الایمان و الکفر ۳۱

^۵ . همان ۳۱ و ۳۲

اسلام و ایمان و کفر و مراتب آن تعریف‌های فراوانی ارائه شده است. از جمله تعریفی که در مراتب ایمان به فهم موضوع کمک می‌کند آن است که ایمان حالتی است که در قلب آدمی تحقق می‌یابد ولی اسلام را با قلب کاری نیست. کسی که با قلب خود ایمان می‌آورد در دایره اسلام نیز قرار دارد ولی یک فرد مسلمان ممکن است واقعا مومن نباشد. ذکر روایتی از امام صادق **a** در مورد تفاوت اسلام و ایمان و اثرات هر کدام در این باب مفید است. ایشان در پاسخ این سوال که آیا اسلام و ایمان از هم جدا هستند، می‌فرمایند:

«إِنَّ الْإِيْمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيْمَانَ فَقُلْتُ فَصَفَهُمَا لِي فَقَالَ الْإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ **S** بِهِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَاجِحُ وَالْمَوَارِيثُ وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ وَالْإِيْمَانُ الْهُدَى وَمَا يُثْبِتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ وَالْإِيْمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ إِنَّ الْإِيْمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيْمَانَ فِي الْبَاطِنِ وَإِنْ اجْتَمَعَا فِي الْقَوْلِ وَالصِّفَةِ»^۱

پس در مورد روایات و اخباری که در آن مفاهیمی از قبیل ایمان و اسلام و کفر به کار رفته باید به تفاوت درجات آن توجه داشت. بنا بر آنچه گفته شد نمی‌توان با مشاهده گناه از مسلمانان آنان را از دایره اسلام خارج کرد. امیرالمومنین **a** در خطبه‌ای می‌فرماید که پیامبر **S** ایشان را مورد خطاب قرار داده و فرمودند: «يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي بِأَمْوَالِهِمْ وَ يَمْنُونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ وَ يَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ وَ يَأْمُنُونَ سَطْوَتَهُ وَ يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَ السُّحْتَ بِالْهُدْيَةِ وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ **S** بَأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلْتَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ فَقَالَ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ»^۲

^۱ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۲/۲۵ «ایمان همه جا شریک اسلام است ولی اسلام شریک ایمان نیست. گفتم: آن دو را برای من شرح دهید. فرمود: «اسلام شهادت به یگانگی خدا و تصدیق رسول خدا است و به وسیله آن خون‌ها محفوظ و نکاح و ارث جاری می‌شود و همه مسلمانان در ظاهر چنین اند. ایمان، هدایت معنوی و عقیده قلبی به اسلام و عمل به آن است. ایمان یک درجه برتر از اسلام است. ایمان به ظاهر با اسلام شریک است ولی در باطن با آن شریک نیست اگر چه در بیان و شرح با هم جمع می‌شوند.»

^۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵ «ای علی پس از من، مردم به مال‌های خود فریفته شوند و به دین خویش بر خدا منت نهند. رحمت پروردگار آرزو کنند، و از سطوت او ایمن‌زیند. حرام خدا را حلال شمارند، با شبهت‌های دروغ و هوس‌هایی که به غفلت در سر دارند. می‌را نبیذ گویند و حلال پندارند. حرام را هدیت خوانند و ربا را معاملت

بر طبق این خبر پیامبر S با وجود گناهان بسیار، مردم را از دایره مسلمانان خارج نکرد. روش و سیره امیرالمومنین a تأیید کننده این معناست. پس از پیروزی امام در جنگ جمل، یکی از یاران امام، سپاهیان جمل را این گونه توصیف کرد: اِی وَ اللّٰهِ اِنَّهُمْ اَبَاغُونَ الظَّالِمُونَ الْكَافِرُونَ الْمُشْرِكُونَ. اما امیرالمومنین a با بیانی قاطع، در پاسخ فرمودند:

«تَكَلِّتَكَ اُمَّكَ مَا اَقْوَاكَ بِالْبَاطِلِ وَ اَجْرَاكَ عَلٰی اَنْ تَقُولَ مَا لَمْ تَعْلَمْ اَبْطَلْتَ يَا اِبْنَ السُّودَاءِ لَيْسَ الْقَوْمُ كَمَا تَقُولُ لَوْ كَانُوا مُشْرِكِينَ سَبَبْنَا وَ غَنِمْنَا اَمْوَالَهُمْ وَ مَا نَاكَحْنَاهُمْ وَ لَا وَاْرَثْنَاَهُمْ»^۱

بر طبق این خبر امام حتی دشمنان خود را که مرتکب گناه بزرگ مخالفت و رودر رو قرار گرفتن با امام شده‌اند را کافر، به معنای خاص آن نمی‌داند. وقتی از آن حضرت در مورد مخالفان حکومت که به جنگ با آن حضرت برخاسته بودند، پرسیده شد که آیا آنان کافرند؟ یا مسلم؟ در پاسخ فرمود: «كفروا بالأحكام و كفروا بالنعم ليس كفر المشركين الذين دفعوا النبوة و لم يقرؤا بالاسلام، و لو كانوا كذلك ما حلت لنا مناحهم و لا ذبايحهم و لا مواريتهم»^۲

بنابراین امام با بیان تفاوت در درجات کفر، ازدواج با این گروه‌ها و ارتباطات اجتماعی دیگر را بلا مانع می‌داند. البته در مورد مخالفت با امام نیز، دشمنان ایشان در مراتب مختلفی بودند و نمی‌توان خوارج را که دچار اشتباه در فهم دین شده بودند با معاویه در یک سطح قرار داد از این روست که امام با توجه به خطای خوارج به یاران خود سفارش می‌کند که پس از ایشان با خوارج نجنگند:

داندند. گفتم: ای رسول خدا S ، آن زمان آن مردم را در چه پایه نشانم از دین برگشتگان، یا فریفتگان؟ فرمود: «فریفتگان»

^۱. مفید، محمد بن محمد، الکافئه فی ابطال توبه الخاطئه ۳۱ و ۳۲ «مادرت بر تو بیاید گریست چه چیز تورا بر باطل قوت داده و جرأت داده که آنچه را نمی‌دانی بگویی؟ خطا کردی ای ابن سوداء! آن قوم آنچنان که تو گفتی نیستند اگر مشرک بودند آنان را به اسارت گرفته و اموالشان را غنیمت می‌گرفتیم و با آنان ازدواج نمی‌کردیم و از آنان ارث نمی‌بردیم»

^۲. ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام ۳۸۸/۱ «به احکام و نعمت‌ها کافر شدند و این مانند کفر مشرکان نیست که آنان نبوت را دفع کردند و به اسلام اقرار نکردند و اگر مانند مشرکان بودند برای ما ازدواج با آنان روا نبود و استفاده از قربانی‌ها و ارث آنان حلال نبود»

« لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ^۱ »

بنابراین امام با استدلال‌های مختلف این تصور و شبهه را که ارتکاب گناه سبب خروج از اسلام می‌شود را باطل می‌نمودند.

۳.۳. شبهات مرتبط با اصل امامت

آیا انتخاب خلیفه توسط مردم می‌تواند جایگزین نص باشد؟ آیا براساس سخن عمر "حسبنا کتاب الله"، امت خود قادر به انتخاب هستند؟ عملکرد صحابه و خلفا پس از وفات پیامبر S، نشان دهنده جواز انتخاب مردم برای خلافت است. همچنین در آغاز به نظر می‌رسد عدم اقدام جدی و عملی امیرالمومنین a در برابر عمل خلفا و نیز استناد حضرت به بیعت مردمی پس از رسیدن خلافت به ایشان، نشانی از این موضوع باشد.

خلفا و نیز صحابه‌ای که از آنان حمایت کردند، برای توجیه انتخاب مزبور و نادیده گرفتن نصوص خلافت امیرالمومنین a، دلایلی را عنوان نمودند. از جمله نقل روایتی از پیامبر S مبنی بر عدم جمع نبوت و خلافت در یک خاندان، جوان بودن امام و ترس از وقوع فتنه، که در ادامه به این شبهات پاسخ گفته می‌شود.

۳.۳.۱. شبهه انتخاب خلیفه توسط مردم به جای نص

انتخاب خلیفه توسط مردم می‌تواند جایگزین نص باشد؟

۳.۳.۱.۱. توضیح بیشتر

یکی از مباحث مهم در مورد امامت و خلافت که وجه افتراق مذهب شیعه از مسیر اهل سنت می‌باشد، این است که آیا خلافت لزوماً باید از جانب خداوند و به نص رسیده از پیامبر S باشد و یا این که مردم را در آن حق انتخاب است؟ این مسأله از آنجا اهمیت یافت که پس از

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۶۰ «پس از من خوارج را مکشید. چه آن که به طلب حق در آید و راه خطا پیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد و بدان دست گشاید [معاویه و اصحاب او مقصود است]»

پیامبر S، به رغم وجود نص بر امامت و خلافت امیرالمومنین a، با عنایت به حدیث غدیر و دیگر احادیث منقول از پیامبر S و دلالت بسیاری از آیات به مدد سبب نزول آنها، مردم با ابوبکر بیعت کردند. روشن است که هرگز کسی ادعا نکرد که ابوبکر معرفی شده از سوی پیامبر S برای خلافت است بلکه سخن از اختیار مردم در انتخاب خلیفه و مسائل دیگری به عنوان دلایل خلافت ابوبکر به میان آمد. شبهه انتخاب خلیفه توسط مردمان، پس از رحلت پیامبر در اذهان به وجود آمد و کم کم با مرور زمان و دور شدن از روزگار پیامبر S و به فراموشی سپرده شدن بسیاری از سخنان ایشان و تلاش مخالفانِ ضرورت نص بر امامت، قوت بیشتری یافت. در خبری آمده است که عبدالرحمن بن ابی لیلی از امیرالمومنین a پرسید: آیا در مورد امر خود سخن نمی‌گویی که آیا به عهدی از جانب پیامبر S است یا نظر شخصی تو در آن دخیل است؟ چرا که ما در این مورد بسیار سخن می‌گوییم و مطمئن‌ترین چیز برای ما آن است که از تو بشنویم. نظر ما این است که اگر خلافت پس از پیامبر S به تو می‌رسید هیچ کس با آن مخالفت نمی‌کرد. به خدا قسم نمی‌دانم در این پرسش از تو، چه بگویم؟ آیا باور کنم که خلفای گذشته در ویژگی‌هایی که دارا هستی، از تو اولی بوده اند؟ اگر چنین است چرا پیامبر S در حجه الوداع تو را منصوب کرده و فرمود: «ایها الناس من کنت مولاه فعلی مولاه» یا این که بگویم تو از آنان سزاوتری؟ پس به چه دلیل آنان را به سرپرستی بگیریم؟ همانگونه که در این خبر مشاهده می‌شود تضاد عمل صحابه با قول پیامبر S، مردم را دچار ابهام و سردرگمی کرده و راه تشخیص حقیقت را بر آنان دشوار نموده بود.

۳.۱.۲. بررسی و پاسخ

شان نزول بسیاری از آیات و مفاد تعداد زیادی از روایات در مورد امامت، خلافت و وصایت بلافصل امیرالمومنین a پس از پیامبر S بوده و در آنها کسانی که شایستگی خلافت را تا آخر دنیا دارا می‌باشند، نام برده شده‌اند. پس از رحلت پیامبر S عده‌ای از انصار و مهاجران که از قبل، برای رسیدن به جانشینی پیامبر S نقشه‌هایی داشتند در سقیفه گرد آمده و نتیجه آن، بیعت همان عده اندک با ابوبکر شد سپس او را به مسجد آورده و از مردم با رضایت یا اکراه برایش بیعت گرفتند. بیعت با ابوبکر در شرایطی انجام یافت که تنها چند ماه از حادثه غدیر و

^۱ . مفید، محمد بن محمد، الامالی ۲۲۳

اعلام خلافت حضرت علی **a** پس از پیامبر **S** می‌گذشت. مردم و خواص اصحاب همگی از این موضوع اطلاع داشته و حتی با ایشان در روز غدیر بیعت کرده بودند. اما کودتای فرصت طلبان در زمانی که امیرالمومنین **a** مشغول غسل و تدفین پیامبر بوده و رها کردن پیامبر را روا نمی‌دانست و نیز سستی مردمان و پذیرش بیعت با ابوبکر، سبب شد که خلافت از جایگاه اصلی خویش خارج شود.

این که سران کودتا چگونه توانستند از مردم برای ابوبکر بیعت بگیرند مسأله‌ای است که در جای خویش نیاز به بررسی دارد اما در اینجا سخن بر سر آن است که آیا از دیدگاه امیرالمومنین **a**، برای مردمان جواز انتخاب خلیفه وجود دارد و یا خلیفه باید تنها به وسیله خدا و پیامبرش و به نص تعیین گردد؟ این شبهه‌ای است که گروهی بدان گرفتار آمدند و چون امام با آنان سخن گفته و اشتباهشان را به یادشان آورد، گفتند دیگر از بیعت ما با ابوبکر زمانی گذشته و اگر تو قبل از ابوبکر به سراغ ما آمده بودی، با تو بیعت می‌کردیم^۱. آنچه از سخنان امام برداشت می‌شود، آن است که ایشان، قیام به خلافت را تنها به وسیله نص روا می‌داند و بیان می‌دارد که خداوند از طریق نص، او و فرزندانش را به این امر اختصاص داده است. چند نمونه از روایاتی که این مفهوم از آن‌ها برداشت می‌شود، به قرار زیر است:

الف) از جمله موارد استناد امیرالمومنین **a** به نص، هنگام اجبار ایشان برای بیعت با ابوبکر است که ایشان ضمن بیاناتی فرمود:

«یا معشر المهاجرین و الانصار اللّٰه اللّٰه لا تنسوا عهد نبیکم الیکم فی امری و لا تخرجوا سلطان محمّد **S** من داره و قعر بینه الی ادورکم^۲ و قعر بیوتکم و لا تدفعوا اهلہ عن حقّه و مقامه فی النّاس فو اللّٰه معاصر الجمع ان اللّٰه قضی و حکم و نبیّه **S** اعلم و انتم تعلمون بانّا اهل البیت احقّ بهذا الامر منکم^۳»

۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه ۲۹/۱

۲. ادور جمع دار به معنی خانه، نک: لسان العرب ۲۹۸/۴

۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۹۶/۱ و با اختلاف: ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه ۲۹/۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۱/۶ «ای گروه مهاجر و انصار، خدا را خدا را، عهد پیامبرتان با شما در مورد امامت مرا به فراموشی نسپارید و سلطنت محمد را از قعر خانه اش به خانه های خودتان منتقل نکنید و اهلش را از حق

چنانچه ملاحظه می‌شود امام هم عهد پیامبر S را یادآوری می‌کند و هم در جملات «انّ الله قضی و حکم» انتخاب خویش به عنوان جانشین را، حکم و دستور خداوند بیان می‌کند. پس از بیان دلایل توسط حضرت علی a بود که بشیر بن سعد و گروهی از انصار گفتند اگر این سخنان را انصار پیش از بیعت با ابوبکر شنیده بودند در خلافت تو دو نفر هم با یکدیگر اختلاف پیدا نمی‌کردند. پس از آن امام به حدیث غدیر استناد کرد و از مردم شهادت طلبید؛ که دوازده نفر شهادت دادند.^۱

ب) امام علی a در زمان خلافت عثمان در جمع بزرگی از مردم که به بحث و گفتگوی علمی نشسته بودند، حضور داشت. هریک از مهاجر و انصار در مورد فضایل خود می‌گفتند و از حضرت که تا آن لحظه ساکت بود، خواستند که سخن بگوید. آنگاه امام تعداد زیادی از فضایل و ویژگی‌های مخصوص به خود را برشمرده و در مورد هر کدام، مردم را سوگند می‌داد که در صورت اطلاع از آن، تصدیقش کنند. ایشان ضمن بیان این ویژگی‌ها به مصداق آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۲»، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ^۳» و «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ خَبِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ^۴» استناد کرده و پرسش مردم از پیامبر S را یادآوری فرمود که از پیامبر پرسیدند: آیا این آیات در

و مقامشان در میان مردم دور نکنید پس قسم به خدا ای گروه‌ها که خداوند مقدر نمود و حکم کرد و پیامبرش اعلام کرد و شما می‌دانید که ما اهل بیت به این امر از شما شایسته‌تریم «

^۱. طبرسی، الاحتجاج ۹۶/۱ و ۹۷

^۲. سوره نساء ۵۹ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است «

^۳. سوره مائده ۵۵ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند «

^۴. سوره توبه ۱۶ «آیا گمان کردید که رها می‌شوید در حالی که هنوز کسانی که از شما جهاد کردند، و غیر از

خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب نمودند، مشخص نشده‌اند؟! و خداوند به آنچه عمل می‌کنید، آگاه است «

شأن عده خاصی از مومنین است یا برای همه آنان؟ خداوند برای پاسخ به این سوال به پیامبر S دستور داد که برای آنان، ولی‌امرشان را تفسیر کند و آنگاه پیامبر S، امام علی a را در روز غدیر منصوب کرد. پس از آن امیرالمومنین a حدیث غدیر را بیان کرده و از مردم تصدیق می‌خواهد و عده‌ای بر آن شهادت می‌دهند.^۱ علامه امینی در کتاب الغدیر، شش مورد از مواردی که امام به وسیله حدیث غدیر به احتجاج و بیان حق خویش قیام نموده‌اند را به طور کامل و با سند، آورده است.^۲

(ج) سخنان حضرت در مناسبت‌های مختلف که مفاد آن مظلومیت ایشان و استفاده از لفظ «حق» در آن است، نشان دهنده دیدگاه ایشان در مورد خلافت بوده و شایستگی ایشان به وسیله نص را تأیید می‌کند. از جمله زمانی که به ایشان گفته شد تو بر خلافت حریص هستی، فرمود:

«وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لِحَرِيصٍ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأُحْرَصُ وَ أَبْعُدُ وَ أَنَا أَحْصُ وَ أَقْرَبُ وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ^۳»

در جای دیگر می‌فرماید:

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ^۴»

^۱ . سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۱۹۸ و ۱۹۹ و طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۱/ ۲۱۳ و ۲۱۴

^۲ . امینی، عبدالحسین، موسوعه الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب ۱/ ۱۵۹-۱۹۶

^۳ . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲ «یکی گفت: پسر ابو طالب تو بر این کار بسیار آزمندی گفتم نه که به خدا سوگند شما آزمندترید و به رسول خدا دورتر، و من بدان مخصوصترم و به وی نزدیکتر. من حقی را که از آنم بود خواستم، و شما نمی‌گذارید، و مرا از رسیدن بدان باز می‌دارید»

^۴ . همان، خطبه ۱۴۴ «کجایند کسانی که پنداشتند آنان، نه ما، دانایان علم قرآند؛ به دروغ و ستمی که بر ما می‌رانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته، به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما را در حوزه عنایت خود در آورد، و آنان را از آن برون کرد. راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند، و روشنی دل‌های کور را از ما می‌جویند. همانا امامان از قریش‌اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته‌اند، دیگران درخور آن نیستند، و طغرای امامت را جز به نام هاشمیان ننوشته‌اند»

این جملات با صراحت تعیین امام را فقط مربوط به خدا دانسته است. با دقت در فعل‌های «رفعنا و وضعهم» و بقیه فعل‌ها مشخص می‌شود که تنها خدا، حق انتخاب خلیفه را داشته و امامت را برای افراد ویژه‌ای قرار داده است و جز آنان کسی شایسته این مقام نیست^۱.

د) در جای دیگری امیرالمومنین **a** فرمود: «فوالذی اکرمنا اهل البیت بالنبوّة فجعل منّا محمّداً و اکرمنا من بعده بان جعلنا ائمة المؤمنین لا یبلغ عنه غیرنا و لا تصلح الامامة و الخلافة الاّ فینا و لم یجعل الله معنا اهل البیت لاحد من الناس فیها نصیبا و لا حقاً^۲»

امام در مورد امامت و خلافت، ویژگی‌هایی را نیز بیان می‌فرماید که فرد با احراز آن‌ها، شایستگی انتخاب خداوند را پیدا می‌کند. فضای خاصی که پس از رحلت پیامبر **S** ایجاد شده بود سبب می‌شد که امیرالمومنین **a** بیشتر بر ویژگی‌هایی تأکید کند که مهاجران به وسیله آن توانستند خلافت را از آن خود کنند. خطر ارتداد تازه مسلمانان، احتمال درگیری جدی بین حامیان امیر و حامیان خلیفه و سوء استفاده دشمنان از این فضا برای نابودی اسلام و نیز نادیده گرفتن نص از طرف مردم، مسائلی بود که باعث شد امام در آن شرایط ضمن یادآوری نص بر خلافت خویش، بر خصوصیات لازم برای خلافت که در او وجود داشتند، تأکید ویژه‌ای داشته باشد. بنابراین امام هم به آیات و روایاتی که جانشینی او را نشان می‌داد استناد کرده و از مردم اقرار می‌گرفت و هم به امتیازاتی که غاصبین خلافت از آن سود می‌بردند اشاره کرده و برتری خود در آن موارد را یادآور می‌شد.

۳.۳.۲. شبهه "حسبنا کتاب الله"

آیا سخن عمر "حسبنا کتاب الله" که در زمان بیماری پیامبر **S** و درخواست ایشان برای نگارش وصیت مطرح شد، صحیح بوده و معنای آن که بی‌نیازی از وصیت پیامبر **S** در تعیین خلیفه و کافی بودن قرآن برای تصمیم‌گیری است، درست می‌باشد؟

^۱. فولادگر، محمد، اصول اعتقادات در نهج البلاغه ۱۸۰

^۲. سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۲۰۷ و الاحتجاج ۲۲۰/۱ «قسم به خدایی که ما اهل بیت را به نبوت گرامی داشته و محمد را از میان ما قرار داد و پس از آن ما را با انتصاب به عنوان امامان مومنین گرامی داشت، (قسم به آن خدا) که غیر ما به آن مقام نرسد و امامت و خلافت شایسته کسی جز ما نیست و خداوند همراه ما اهل بیت برای احدی از مردم در آن نصیب و حقی قرار نداده است»

۳.۲.۱. توضیح بیشتر

"حسبنا کتاب الله" سخنی است که عمر به وسیله آن از نوشتن وصیت پیامبر S جلوگیری کرد در حالی که این وصیت به طور قطع نقش مهمی در سرنوشت امت می توانست داشته باشد. زمانی که پیامبر S در حال بیماری از حاضران خواست تا وصیت او را به صورت مکتوب بنگارند تا در نتیجه گمراه نشوند، عمر گفت: بر پیامبر S درد بیماری غلبه یافته و نزد شما قرآن موجود است، حسبنا کتاب الله؛ قرآن ما را بس است^۱. به اعتراف خود عمر او می دانست که وصیت پیامبر مربوط به جانشینی امیرالمومنین a است اما از نوشتن وصیت به دلایلی جلوگیری کرد^۲. سخن او "حسبنا کتاب الله" یا همان قرآن بسندگی حاکی از نظریه اوست که مردمان به وسیله قرآن از وصیت پیامبر S بی نیازند و خود می توانند در مورد مسائل آتی به وسیله قرآن تصمیم گیری کنند.

۳.۲.۲. بررسی و پاسخ

قبل از پاسخگویی به شبهه لازم است به چند سوال توجه شود:

اول: آیا ناقل این سخن واقعا خلیفه دوم است؟ کتب اهل سنت این واقعه را چگونه گزارش کرده است؟

پاسخ آن است که با وجود احتیاطی که اهل سنت در نقل اخبار مربوط به خلفا دارند اما این واقعه را بیشتر علمای اهل سنت و حتی صاحبان صحاح به نقل از ابن عباس در کتب خویش آورده اند^۳. تنها بعضی از مولفان، گوینده این سخن را مشخص نکرده اند مانند بخاری که ابتدا این خبر را در باب "مرض النبی S و وفاته" با گوینده مجهول، نقل می کند^۴ اما در مرتبه دوم، در

^۱ . مفید، الامالی ۳۶ و ۳۷ و بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری ۹/۷

^۲ . مفید، محمد بن محمد، الامالی ۳۶ و ۳۷

^۳ . ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد ۳۳۶/۱، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم ۷/۵، نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری ۳/۴۳۳، ابن حبان، محمد بن احمد، صحیح ابن حبان ۱۴/۵۶۲، ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری ۲/۲۴۴

^۴ . بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری ۵/۱۳۷ و ۱۳۸؛ سند روایت اینگونه است: حدثنا علی بن عبدالله حدثنا عبدالرزاق اخبرنا معمر عن الزهري عن عبيدالله بن عبدالله بن عتبة عن ابن عباس

"کتاب المرضى و الطب" و تقریبا با همان سلسله سند قبلی، به صراحت گوینده جمله "حسبنا کتاب الله" را ذکر می‌کند که همان عمر است.^۱

دوم: این شعار چه اندازه قابل دفاع است؟ اهل سنت این شعار را چگونه توجیه می‌کنند؟

نووی در شرح مسلم، در مورد شعار "حسبنا کتاب الله" می‌نگارد که علما بر این اتفاق دارند که گفته عمر نشان دهنده قدرت فهم و دقت نظر اوست چرا که او می‌ترسید که شاید پیامبر S چیزی بنگارد که از انجام آن ناتوان باشند و در نتیجه مستحق عذاب شوند و خواست که باب اجتهاد بر علما بسته نشود؛ سخن او "حسبنا کتاب الله" به پشتوانه «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ^۲» و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا^۳» بوده و او با توجه به این دو آیه فهمید که خداوند دین خود را کامل کرده و امت از ضلالت در امان است و همچنین هدف عمر، فراهم آوردن رفاه و راحتی و به سختی نیافتادن پیامبر S بود.^۴

شهرستانی در الملل و النحل با این که خود اعتراف می‌کند که شبهات مسلمانان در هر دوره‌ای، نشأت گرفته از شبهات و اختلافات منافقان اولیه در زمان پیامبر S است^۵، اما هنگامی که شروع به برشمردن این اختلافات می‌کند، ممانعت و مخالفت عمر با نگارش وصیت پیامبر S و در نتیجه ایجاد نزاع بین حاضران و نیز تخلف عده‌ای از همراهی با سپاه اسامه را از این اختلافات مستثنا کرده و هدف از این دو تخلف از امر پیامبر S را، اقامه مراسم شرعی به هنگام تزلزل قلوب و خاموش کردن آتش فتنه می‌داند.^۶ قاضی جرجانی نیز در شرح المواقف به نقل از آمدی همین نظر را بیان می‌دارد.^۷ اکثر علمای اهل سنت به توجیهاات مختلف برای گفته عمر، پرداخته و

^۱ . همان: ۹/۷؛ سند روایت: حدثني عبدالله بن محمد حدثنا عبدالرزاق اخبرنا معمر عن الزهري عن عبيدالله بن عبدالله عن ابن عباس

^۲ . سوره انعام ۳۸ «ما هيچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم»

^۳ . سوره مائده ۳ «امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم»

^۴ . نووی، يحيى بن شرف، صحيح مسلم بشرح النووي ۹۰/۱۱

^۵ . شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل ۲۱/۱

^۶ . همان: ۲۴/۱

^۷ . جرجانی، علی بن محمد، شرح المواقف ۳۷۶/۸

به این موضوع که آیا خود سخن عمر "حسبنا کتاب الله" که به مفهوم بسنده بودن قرآن است، صحیح می‌باشد یا نه، نپرداخته‌اند. یکی از آنان، قاضی عیاض است که در کتاب خود دلایل و توجیهاات مختلف برای کار عمر ذکر کرده است.^۱ علامه مجلسی در بحار الانوار پس از ذکر توجیهاات وی، به طور کامل به این توجیهاات پاسخ گفته است.^۲

سوم: امام علی **a** در رد این شعار چه پاسخی فرموده‌اند؟

مطابق اخبار گزارش شده، زمانی که عمر این شبهه را مطرح کرد عده‌ای به موافقت و عده‌ای به مخالفت با آن پرداختند در حالی که در حضور پیامبر **S** بودند و ایشان آخرین دقایق عمر خویش را می‌گذراند و نزاع در برابر حضرت، آن هم با موضوع سرپیچی از فرمان پیامبر **S** برای ایشان بسیار سنگین و نگران کننده بود و لذا ایشان از مشاهده این صحنه بسیار ناراحت شده و دستور دادند همه از نزد ایشان بیرون بروند.^۳ در هیچ کدام از اخباری که گزارش آن واقعه را می‌دهند، نشانی از پاسخ امیر **a** و سخنی از ایشان نیامده است. می‌توان حدس زد که حضرت با ملاحظه وضع پیامبر **S** و دستور ایشان مبنی بر ترک نزاع، پاسخی به این موضوع نداده‌اند. اما از دیگر سخنان امام به راحتی می‌توان بطلان این شبهه را به دست آورد.

با در نظر داشتن نکات فوق، اینک به پاسخ شبهه پرداخته می‌شود.

آنچه که سبب می‌شد، این شبهه نزد سطحی نگران، رنگ حق به خود گیرد، این بود که قرآن منبع اصلی اسلام و «تبیاناً لک شیء» است. اگرچه قرآن منبع اصلی شریعت برای به دست آوردن تمامی احکام و قوانین لازم در زمینه‌های مختلف است اما طبق آیه صریح قرآن، نیازمند به تفسیر است^۴ و خداوند، شأن پیامبر **S** را مفسر قرآن بیان می‌دارد: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۵ پس از پیامبر این وظیفه بر عهده جانشین پیامبر **S** که به خاطر موقعیت خطیر خویش لزوماً باید معصوم باشد، قرار گرفته‌است. از این رو پیامبر در مواضع مختلف و به

^۱ . قاضی عیاض، عیاض بن موسی، الشفا بتعریف حقوق المصطفی ۱۹۱/۲-۱۹۵

^۲ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار ۵۴۱/۳۰-۵۸۲

^۳ . مفید، محمد بن محمد، الامالی ۳۶ و ۳۷

^۴ . آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن، حصر الاجتهاد ۳۰

^۵ . سوره نحل، آیه ۴۴ «و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها

روشن سازی»

اشکال گوناگون لزوم همراهی قرآن با اهل بیت خویش که به عنوان جانشینان وی از سوی خداوند تعیین شده‌اند، را بیان می‌دارد. امیرالمومنین **a** در احتجاج خویش با مهاجر و انصار از همین حدیث استمداد می‌جوید و به حاضران می‌فرماید: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر **S** خطبه ای خواند که پس از آن دیگر خطبه ای ایراد نفرمود و در آن فرمود:

«یا ایها الناس انی تارک فیکم التقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لا تضلوا فان اللطیف الخبیر اخبرنی و عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض^۱» و آنگاه عمر همانند افراد خشمگین برخاست و پرسید آیا تمام افراد خانواده‌ات را می‌گویی؟ پیامبر **S** فرمود: «لا و لکن اوصیائی منهم، اولهم اخی و وزیری و خلیفتی فی امتی: نه ولی اوصیای من از میان آن‌ها هستند که اولین‌شان برادرم و وزیرم و خلیفه من در امتم می‌باشد» و سپس یک به یک اوصیای خویش را با نامشان معرفی کرد. حاضران آن محفل در مسجد، گفتار امیرالمومنین **a** را تأیید کردند.^۲

امیرالمومنین **a** در مورد قرآن می‌فرماید:

«إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ^۳» بر اساس سخن ایشان قرآن نیازمند آن است که ترجمان و گوینده‌ای داشته باشد که از جانب آن سخن گوید. اما مهم این است که چه کسی می‌تواند سخنگوی قرآن باشد؟ اگرچه بر طبق سخن دیگری از امیرالمومنین **a** دانش همه چیز از گذشته و آینده و درمان دردهای انسان و قوانین مورد نیاز وی همگی در قرآن یافت می‌شود اما قرآن خود سخن نمی‌گوید و باید کسی آن را به سخن آورده و به عبارتی رهنمودها، قوانین و احکام مورد نیاز را از آن استخراج کند:

^۲ . سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۲۰۱ و ۲۰۲ و طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۱۶/۱ و ۲۱۷ «شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر خطبه ای خواند که پس از آن دیگر خطبه ای ایراد نفرمود و در آن فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز می‌گذارم. کتاب خدا و عترتم که همان اهل بیت من هستند. پس به آن دو تمسک کنید تا گمراه نشوید. همانا خدای لطیف و آگاه به من خبر داد و با من عهد بست که آن دو از هم جدا نشوند تا به نزد من بر سر حوض وارد شوند»

^۳ . نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵ «و این قرآن، خطی نبشته است که میان دو جلد هشته است. زبان ندارد تا به سخن آید، ناچار آن را ترجمانی باید، و ترجمانش آن مردانند - که معنی آن دانند-»

« ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ^۱ »

امیرالمومنین **a**، خود را قادر به این کار معرفی می‌کند چرا که به گفته خود، ایشان از معنای تمام آیات و شأن نزول آن‌ها با خبر است:

« ما نزلت آية أَلَا و قد علمت فيما نزلت و أين نزلت في نهار أو ليل، في جبل أو سهل^۲ »

و پیامبر **S** علوم خویش را به وی آموخته است: « لَقَدْ عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ^۳ »

و هر آن کس که بخواهد علم را جز از نزد آنان به دست آورد سارق است و از غیر راه آن وارد شده است: « نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا مِنْهَا^۴ »

روشن است که اگر قرآن بدون رجوع به تفسیری که دانش او از جانب خداوند افاضه شده و به همه علوم آن آگاهی دارد، مورد نظر قرار گیرد، برداشت‌های مختلف به دور از حقیقت، خود سبب تقویت فرقه‌های مختلف خواهد شد. منصوربن حازم در جریان صحبت خویش با امام صادق **a** در مورد ضرورت وجود حجت الهی بر خلق می‌گوید: از مردم پرسیدم: آیا می‌دانید رسول خدا **S**، حجت بر شما بود؟ گفتند: آری. گفتم: پس از رسول خدا **S** حجت خدا بر خلق کدام است؟ گفتند: قرآن. گفتم: من به قرآن می‌نگرم و می‌بینم مرجئه، قدریه و حتی زندقه که

^۱. همان، خطبه ۱۵۸ « آن- کتاب خدا است- قرآن، از آن بخواهید تا سخن گوید. و هرگز سخن نگوید. اما من شما را از آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده است، و حدیث گذشته. درد شما را درمان است، و راه سامان دادن کارتان در آن است »

^۲. لیبی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ ۴۷۸ «هیچ آیه ای نازل نشد جز آن که دانستم در چه مورد نازل شده و کجا نازل شده در روز یا شب، در کوه یا دشت »

^۳. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص ۲۸۳ «رسول خدا هزار در دانش به من آموخت که از هر در، هزار در دیگر گشوده می‌شود »

^۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴ « ما خاصگان، و یاران، و گنجوران نبوت، و درهای رسالتیم. در خانه‌ها جز از درهای آن نتوان در شد، و آن که جز از در، به خانه در آید، دزدش خوانند»

به قرآن ایمان ندارند، به قرآن احتجاج نموده و بر دیگران غلبه می‌کنند. پس دریافتیم که قرآن در حجت بودن خود به قیم نیاز دارد تا هرچه درباره آن گفت، حق باشد. سپس به آن‌ها گفتم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود، عمر و حذیفه قرآن را می‌دانستند. گفتم: آیا همه قرآن را می‌دانستند؟ گفتند: خیر. من گفتم: کسی را نیافتیم که بگوید همه قرآن را می‌داند جز علی **a**؛ ... پس گواهی می‌دهم که علی **a** قیم قرآن است و پیرویش بر همه واجب و پس از رسول خدا **S**، حجت بر خلق است و هر چه درباره قرآن بگوید حقیقت دارد. امام صادق **a** پس از شنیدن گفته‌های او فرمود: خدا رحمت کند^۱.

چنانچه در این خبر دیده می‌شود راوی از طریق اثبات عجز دیگران از فهم کامل قرآن و آگاهی کامل امام از کتاب الهی، به حجت بودن امیرالمومنین **a** در کنار قرآن راه یافته و استدلال نموده است چرا که اگر بناست قرآن حجت باشد، باید فهمیده شود و دیگران غیر از امام، قسمت‌هایی از آن را نمی‌دانند.

آنچه بیان شد نشان‌دهنده لزوم همراهی قرآن با امام معصوم و بطلان گفتار عمر «حسبنا کتاب الله» می‌باشد. یعنی برای رستگاری امت، کتاب و فرامین آن به تنهایی کافی نیست و لزوماً باید مفسری آگاه در کنار آن باشد تا آن را از تحریف و تأویل نابجا حفظ کند. روشن است که هدف عمر از بیان این شبهه، اعلام بی‌نیازی از وصیت پیامبر **S** در مورد خلیفه بوده و می‌گوید که نیازی به وصیت نیست، ما خود قادر به تشخیص و انتخاب، به وسیله قرآن هستیم و در واقع چون عمر در مواقع مختلف سفارشات در باب ضرورت همراهی قرآن با عترت از پیامبر شنیده بود و می‌دانست این وصیت نیز تأکید و تأیید همان رهنمودهاست، مفهومی بر خلاف حدیث تقلین را بیان کرد.

۳.۳.۳. خودداری امام از اقدام مسلحانه

اگر امام از طریق نص برای خلافت تعیین شده بود و دیگران به ناحق جایگاه او را ستانده بودند، چرا ایشان بر علیه آنان دست به شمشیر نبرد؟

^۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۱/۱۶۸ و ۱۶۹

۳.۳.۱. توضیح بیشتر

عملکرد خلفای نخستین و ترجیح انتخاب خود به جای نص، شبهات دیگری را نیز تولید نمود. از جمله این که اگر حضرت علی **a** به سبب نص، امام بر حق بود چرا حق خویش از غاصبان خلافت نستاند و در صورت لزوم با آنان نجنگید؟! حتی نقل شده که ابوسفیان به حضرت پیشنهاد نمود که با ایشان بیعت کند و سپاهی برای بازپس گیری حق ایشان تدارک ببیند.^۱ در خبری آمده است که اشعث بن قیس از امام پرسید:

ما منعک یا ابن ابی طالب حین بویع أخو بنی تیم، و أخو بنی عدی، و أخو بنی أمیة أن تقاتل و تضرب بسیفک، و أنت لم تخطبنا خطبة مذکنت قدمت العراق إلا قلت فيها قبل أن تنزل عن المنبر «و الله إنی لأولی الناس، و ما زلت مظلوما مذ قبض رسول الله **S**» فما یمنعک أن تضرب بسیفک دون مظلمتک^۲.

۳.۳.۲. بررسی و پاسخ

همانگونه که پیش از این بیان گردید، امیرالمومنین **a** به نص از جانب خدا و رسولش به امامت امت برگزیده شد و لذا جانشینی و حکومت بر امت نیز حق او بود و به همین دلیل از حق مسلم خویش در مناسبت های مختلف دفاع فرمود اما از آنجا که خداوند، دنیا را دار تکلیف و آزمون قرار داده، از پیامبران و اوصیا نخواسته است که در صورت اعراض مردم، اندیشه خود را به زور بر مردم تحمیل کنند که در این صورت ایمان و گرایش و تکلیف بی معنا خواهد شد و از این رو بنای کار اولیا بر اجبار و اکراه نبوده است. امام علی **a** می فرماید:

«أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَأ حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا

^۱ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۳۲۶/۲

^۲ سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۲۱۴ و ۲۱۵؛ ای فرزند ابوطالب چه چیز تو را منع کرد تا در زمانی که با برادر بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه بیعت می شد، از این که بجنگی و دست به شمشیربری؟ در حالی که تو از زمانی که به عراق آمدی هیچ خطبه ای نخواندی جز آن که قبل از پایین آمدن از منبر گفتی: "به خدا قسم من شایسته ترین مردم هستم و پیوسته از زمان رحلت پیامبر مورد ظلم واقع شده ام." پس چه چیز مانع شد که به خاطر ظلمی که به تو شده دست به شمشیربری؟!

بِكَاسٍ أَوْلَهَا^۱» با توجه به همین موضوع و پیش بینی پیامبر S از شرایط جامعه پس از ایشان بود که حضرتش به عهدی از جانب پیامبر S سفارش شده بود که چنانچه بر احقاق حق خویش یاورانی نیافت دست به شمشیر نبرد. امیرالمومنین a در پاسخ اشعث بن قیس که دلیل عدم مواجهه نظامی حضرت با خلفا را پرسیده بود، فرمود:

«لم يمنعني من ذلك الجبن ولا كراهة للقاء ربي و أن لا أكون أعلم، إن ما عند الله خير لي من الدنيا و البقاء فيها، و لكن منعني من ذلك أمر رسول الله S و عهده إليّ أخيرني رسول الله S بما الأمة صانعة بعده، فلم أك بما صنعوا حين عاينته بأعلم به و لا أشدّ استيقانا مني به قبل ذلك. بل أنا بقول رسول الله S أشدّ يقينا مني بما عاينت و شهدت، فقلت يا رسول الله S فما تعهد إليّ إذا كان ذلك قال: إن وجدت أعوانا فانبد إليهم و جاهدهم و إن لم تجد أعوانا فكفّ يدك و احقن دمك حتى تجد على إقامة الدين و كتاب الله و سنتي أعوانا^۲»

با نگاهی به شرایط جامعه اسلامی پس از پیامبر S و نقش سرنوشت‌ساز تصمیم امام ، دلیل عهدی که پیامبر S با امام بسته بود، روشن می‌شود. امام بر سر دو راهی قرار گرفته بود؛ یا باید حکومت را که حقّ مسلم او بوده و نقش اساسی در تداوم اسلام ایفا می‌کند، رها می‌ساخت، و یا اصل اسلام به خطر می‌افتاد، چرا که احزاب جاهلیت که از اسلام شکست خورده بودند، در کمین فرصتی بودند که پس از پیامبر اکرم S، بر سر جانشینی او اختلافی روی دهد و مسلمانان

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۳ «به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند، و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمبار را برنتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می‌داشتم»

^۲ . سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۲۱۵ « نه ترس و نه ناخوشایند داشتن ملاقات پروردگار هیچ کدام مانع آن نبود و این که ندانم آنچه نزد خداست برای من بهتر از دنیا و بقای در آن است ولیکن امر رسول خدا و عهد او با من مرا از آن کار مانع می‌شد. رسول خدا مرا به آنچه امت بعد از او در حق من روا می‌دارند، خبر داد پس من به آنچه که انجام دادند- هنگامی که آن را دیدم- آگاه تر و موقن تر از قبل وقوع آن نیستم؛ بلکه من به گفتار رسول خدا بیشتر از آنچه دیدم، یقین دارم. پس گفتم: ای رسول خدا چه عهدی با من داری در آن هنگام که آن وقایع اتفاق افتد؟ فرمود: اگر یاورانی یافتی، با آنان جهاد کن و اگر یاورانی نداشتی دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا زمانی که بر اقامه دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی»

به جان هم بیفتند تا آنها از کمینگاه خارج شده، طومار اسلام را درهم پیچند و دلیل عهد پیامبر S با امام علی a همین بود^۱. ایشان در مورد خطراتی که اسلام را تهدید می‌کرد، فرمود:

«إن الله لما قبض نبيه استأثرت علينا قريش بالأمر و دفعتنا عن حق نحن أحق به من الناس كافة فرأيت أن الصبر على ذلك أفضل من تفريق كلمة المسلمين و سفك دمائهم و الناس حدیثو عهد بالإسلام و الدين يمحض محض الوطب يفسده أدنى و هن و يعكسه أقل خلف^۲»

علت عدم قیام امیرالمومنین a، قلت یاران بود و گرنه ایشان در همان زمان با کمال شهامت و شجاعت، حق خویش را بیان نموده و حتی برای گردآوری یاورانی برای بازپس گیری خلافت اقداماتی انجام داد اگرچه تأثیر چندانی نداشت. تاریخ، کمی یاران امام را در اخبار مختلف گزارش می‌کند. این مشکل را امام در زمان به خلافت رسیدن عمر و عثمان نیز داشت و هنگامی که یکی از یاران باایمان و مخلص امام، در زمانی که عثمان به خلافت رسید، به امام پیشنهاد کرد تا بار دیگر با مردم سخن گفته و آنان را از مقام خویش آگاه کند و یاری طلبد؛ امام به او فرمود: «أترجو یا جندب أن یبایعنی من کل عشرة واحد؟» و او گفت: آری. امام a به او فرمود: «لا والله و لا من المائة واحد^۳»

در چنین شرایطی، امام با پافشاری بیشتر بر موضع خویش، تنها جان نزدیکان و شیعیان حقیقی خویش را به خطر انداخته و در مقابل آن، چیزی هم به دست نمی‌آورد. ایشان در این مورد می‌فرماید:

^۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام ۴۰۲/۲

^۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ۳۰۸/۱ «چون خداوند متعال پیامبرش را به سوی خود فرا گرفت، قریش در مورد حکومت بر ضد ما بپا خاست و ما را از حقی که به آن از همه مردم سزاوارتر بودیم باز داشت. و چنان دیدم که شکیبایی بر آن کار بهتر از پراکنده ساختن مسلمانان و ریختن خون ایشان است که بسیاری از مردم تازه مسلمان بودند و دین همچون مشک آکنده از شیر بود که اندک غفلتی آنرا تباہ می‌کرد و اندک تخلفی آنرا بازگونه می‌ساخت»

^۳. جوهری، احمد بن عبدالعزیز، السقیفه و فدک ۹۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۵۷/۹: امام به جندب فرمود: «ای جندب آیا امید داری که از هر ده نفر، یک نفر با من بیعت کند؟» و او گفت: آری. امام به او فرمود: «قسم به خدا از صد نفر به یک نفر امید ندارم»

«فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَأَغْضَيْتُ عَلَيَّ الْقُدَى وَ شَرِبْتُ عَلَيَّ الشَّجَا»^۱

۳.۳.۴. عدم اجتماع خلافت و نبوت در یک خاندان

به موجب روایتی از پیامبر S، نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی‌گردد. بنابراین حضرت علی a نمی‌تواند خلیفه مسلمین باشد. همچنین ترس از بروز فتنه و جوان بودن امام، دلایلی است که خلفای نخستین مدعی بودند به این علل امام، آمادگی جانشینی پیامبر را ندارد.

۳.۳.۴.۱. توضیح بیشتر

اما در مورد دلایلی که به مدد آنها، مسند خلافت را از امام دور کردند باید گفت که این بهانه‌ها در ابتدا از جانب دو خلیفه و همراهان اصلی آنان مطرح شد تا کار خود را شرعی و برابر مصلحت امت جلوه دهند و بعدها دیگران نیز همان بهانه‌ها را در دفاع از خلفا مطرح کردند. یکی از تأثیر گذارترین شبهاتی که سبب شد مردم خلافت ابوبکر را بپذیرند، روایتی بود که ابوبکر و یارانش ادعا می‌کردند که آن را از پیامبر S شنیده‌اند و به وسیله آن رهنمودهای قبلی پیامبر S در مورد خلافت امیرالمومنین a نسخ شده است. پس از بیعت مردم با ابوبکر، وی که در برابر احتجاجات حضرت امیر از پاسخ درمانده شد و از همداستان شدن مردم بر علیه خود احساس خطر نمود، خطاب به امیرالمومنین a گفت:

کل ما قلته قد سمعناه بأذاننا و وعته قلوبنا و لکن سمعت رسول الله S يقول بعد هذا: إنا أهل بیت اصطفانا الله و أکرما و اختار لنا الآخرة علی الدنيا و إن الله لم یکن لیجمع لنا أهل البیت النبوة و الخلافة^۲.

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۶ «نگریستم و دیدم مرا یاری نیست، و جز کسانی مددکاری نیست. دریغ آمدم که آنان دست به یاریم گشایند، مبدا که به کام مرگ در آیند. ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم»

^۲ . سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۱۵۳، طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۱۱۰/۱؛ هر آنچه را گفتم، گوشهایمان شنیده و سینه هامان حفظ کرده و لیکن از رسول خدا شنیدم که بعد از این امر (بعد از سفارش به

عمر در گفتگویی با ابن عباس یکی از دلایل ممانعت از خلافت امیرالمومنین **a** را ناخشنودی قوم از جمع بین نبوت و خلافت در یک خاندان ذکر کرده و در ادامه گفت: شاید شما بگویید که ابوبکر اولین کسی است که شما را از جایگاهتان به دور ساخت اما او چنین قصدی نداشت لکن ماجرای بود که رخ داد و تصمیمی بهتر از آن نمی توانست بگیرد.^۱

یکی دیگر از بهانه های واهی مخالفان امام، فتنه ای بود که ادعا می شد در صورت جانشینی علی **a** پدید خواهد آمد. چرا که وی در جنگ های مختلف، بسیاری از افراد عرب را کشته بود و ممکن بود که آنان و گروهی که نسبت به او حسد می ورزیدند در مقابل حضرتش بایستند و فتنه ایجاد شود. در نقلی، پس از بیعت ابوبکر و دفاع امام از حق خویش، ابوعبیده ضمن اعتراف به فضایل حضرت علی **a**، همین بهانه را مطرح کرده و می گوید: و لا تبعث الفتنة قبل اوان الفتنة قد عرفت ما فی قلوب العرب و غیرهم علیک.^۲

در خبر دیگری که ابن عباس آن را روایت کرده، عمر ضمن این که به آگاهی از خواست پیامبر **S** برای جانشینی امام علی **a** به وسیله وصیت مکتوب اعتراف می کند، علت جلوگیری از نوشتن وصیت، هنگام بیماری پیامبر را جلوگیری از فتنه و کمک به انتشار اسلام عنوان کرده و می گوید که پیامبر **S** نیت او را فهمیده و لذا با خودداری از نوشتن، نیت او را تأیید کرد.^۳

دیگر مستمسک مکتب خلفا، سن کم امام بود. ابن عباس روایت می کند روزی بر عمر وارد شدم او گفت: پسر عمویت در عبادت بسیار می کوشد تا جایی که ریاکاری او را نحیف و لاغر کرده است. گفتم: او با ریا چه چیزی را می خواهد به دست آورد؟! گفت: می خواهد خود را میان مردم شایسته خلافت نشان دهد. گفتم: او می خواهد به چه چیز تظاهر کند؟ در حالی که رسول خدا **S** او را شایسته خلافت قرار داد ولی تو خلافت را از او برگرداندی. عمر گفت: او جوانی کم سن و سال بود و عرب او را به خاطر آن مناسب نمی دانست و البته اکنون او کامل شده است؛

خلافت تو) گفت: ما اهل این خاندان را خداوند انتخاب کرده و گرامی داشته و برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده و خداوند برای خاندان ما نبوت و خلافت را جمع نکرده است.

^۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ۹/۱۲

^۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۹۶/۱ « قبل از زمان فتنه، آن را برنیانگیز؛ تو آنچه در قلب های عرب و غیر آن بر علیه تو وجود دارد را می دانی »

^۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۷۸/۱۲ و ۷۹

آیا نمی‌دانی که خداوند هیچ پیامبری را قبل از چهل سالگی مبعوث نفرمود؟ و پس از رد این گفته‌ها توسط ابن عباس، عمر ادامه داد: علی **a** پس از اقبال و ادبار به خلافت می‌رسد ولی پایش در آن می‌لغزد و به خواسته‌اش نمی‌رسد و تو آن روز را می‌بینی و آنگاه برای فرد بصیر و بینا، روشنایی صبح روشن می‌شود و عرب به درستی رأی مهاجران اولیه که خلافت را در ابتدای کار از او دور کردند، پی می‌برد.^۱ در وقایع پس از بیعت ابوبکر آمده که چون امیرالمومنین **a** را برای بیعت به مسجد بردند و ایشان با آنان احتجاج فرمود و دلایل برتری و حقانیت خود برای خلافت را بیان کرد؛ ابوعبیده جراح خطاب به ایشان گفت: تو کم‌سن هستی و اینان سالخوردگان قوم تو هستند و تجربه تو در حد تجربه و معرفت آنان بر امور نیست و من ابوبکر را بر این کار توانا تر از تو می‌بینم.^۲

۳.۳.۴. بررسی و پاسخ

مسأله عدم جمع بین خلافت و نبوت را به حدیثی که چند تن از نزدیکان خلیفه اول مدعی بودند که آن را از پیامبر **S** شنیده‌اند، مستند می‌ساختند. امام باقر **a** در این مورد می‌فرماید:

«فَتَظَاهَرُوا عَلِيَّ عَلِيٌّ **a** وَ اَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **S** فِيهِ وَ مَا سَمِعَتِ الْعَامَّةُ فَقَالُوا صَدَقْتَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **S** وَ لَكِنْ قَدْ نَسَخَهُ فَقَالَ اِنَّا اَهْلُ بَيْتِ اَكْرَمَنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اصْطَفَانَا وَ لَمْ يَرْضَ لَنَا بِالْدُّنْيَا وَ اِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ لَنَا النُّبُوَّةَ وَ الْخِلَافَةَ فَشَهِدَ لَهُ بِذَلِكَ اَرْبَعَةٌ نَفَرٍ عُمَرُ وَ اَبُو عُبَيْدَةَ وَ مُعَاذُ بِنِ جَبَلٍ وَ سَالِمٌ مَوْلَى اَبِي حُدَيْفَةَ فَشَهِدُوا عَلِيَّ الْعَامَّةُ^۳»

یکبار که امیرالمومنین **a** در زمان عثمان به وسیله تمام فضائل و مناقبش در حضور مهاجر و انصار احتجاج فرمود و حقانیت خویش بر خلافت را به اثبات رساند، طلحه به پاخاسته و

^۱. همان ۸۰/۱۲

^۲. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسة ۱۱/۱

^۳. سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۱۸۷ و مجلسی، محمد بن یعقوب، بحار الانوار ۲۱۱/۲۷ «پس آنان بر علیه علی یکدیگر را یاری کردند و علی به وسیله سخن پیامبر درباره خود و آنچه عموم مردم شنیده بودند، با آنان احتجاج فرمود. آنان گفتند: راست گفتی، رسول خدا آن سخنان را فرمود و لیکن آن را نسخ کرد با این سخن: ما اهل بیت را خداوند عز و جل گرامی داشته و انتخاب نموده است و برای ما به دنیا راضی نشده است و همانا خداوند برای ما نبوت و خلافت را جمع نکرده است. سپس به درستی گفتار او چهار نفر یعنی عمر، ابو عبیده، معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه گواهی دادند و امر را بر مردم مشتبه ساختند»

خطاب به ایشان گفت: فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِمَا ادَّعَى أَبُو بَكْرٍ وَ أَصْحَابُهُ الَّذِينَ صَدَّقُوهُ وَ شَهِدُوا عَلَيَّ مَقَالَتِهِ يَوْمَ اتَّوَهُ بِكَ تَفَادُ وَ فِي عُنُقِكَ حَبْلٌ، فَقَالُوا لَكَ بَايَعُ، فَاحْتَجَجْتَ بِمَا احْتَجَجْتَ بِهِ فَصَدَّقُوكَ جَمِيعاً. ثُمَّ ادَّعَى أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ S يَقُولُ أَبِي اللَّهِ أَنْ يَجْمَعَ لَنَا أَهْلَ النَّبِيِّ وَ الْخِلَافَةَ، فَصَدَّقَهُ بِذَلِكَ عَمْرٌ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ سَالِمٌ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، ثُمَّ قَالَ طَلَحَةُ كُلُّ الَّذِي قُلْتَ وَ ادَّعَيْتَ وَ احْتَجَجْتَ بِهِ مِنَ السَّابِقَةِ وَ الْفَضْلِ حَقٌّ نَقَرُّ بِهِ وَ نَعْرِفُهُ. فَأَمَّا الْخِلَافَةُ فَقَدْ شَهِدَ أَوْلَئِكَ الْأَرْبَعَةَ بِمَا سَمِعْتَ¹.

ظاهراً این شبهه یکی از اصلی‌ترین عوامل سوق خلافت از امیرالمومنین **a** به سوی ابوبکر بوده و تصور عامه مردم نیز این بود که جانشینان پیامبر **S** حدیثی از ایشان شنیده‌اند که بقیه در نیافته‌اند.

امیرالمومنین **a** در احتجاج با مهاجر و انصار و در پاسخ سوال طلحه در نقل حدیثی که ابوبکر آن را دلیل ممانعت از جانشینی پیامبر **S** ذکر می‌کند، به دلایل زیر در بطلان ادعای ابوبکر استناد فرموده است:

اول. امام ابتدا دلیلی را بیان کرده و بر آن عبدالله بن عمر را شاهد می‌گیرد که در واقع دلیل واقعی مدعیان خلافت برای دور کردن حضرت از رهبری است. ایشان خطاب به طلحه و دیگر حاضران می‌فرماید: «أَمَا وَ اللَّهُ يَا طَلَحَةُ مَا صَحِيفَةٌ أَلْقَى اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ صَحِيفَةِ الْأَرْبَعَةِ، هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ الَّذِينَ تَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْوَفَاءِ بِهَا فِي الْكَعْبَةِ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ إِنْ قَتَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا S أَوْ تَوَفَّاهُ أَنْ يَتَوَارَرُوا عَلَيَّ وَ يَنْظَاهَرُوا فَلَا تَصِلُ إِلَيَّ الْخِلَافَةُ²»

¹ . طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۱۸/۱ و سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۲۰۳ « پس با آنچه ابوبکر و یارانش ادعا کردند چه کنیم؟ که او را تأیید کردند و بر گفتارش گواهی دادند در آن روزی که در حضور تو و در حالی که ریسمان بر گردنت بود آن را بیان نمودند و به تو گفتند: بیعت کن. پس تو برای آنان احتجاج کردی و آنان تمام دلایل تو را تصدیق کردند. سپس ابوبکر ادعا کرد که از رسول خدا شنیده: خداوند از این که نبوت و خلافت را برای ما اهل بیت جمع کند، ابا دارد. سپس عمر، ابو عبیده، سالم و معاذ او را تصدیق کردند. سپس طلحه گفت: هر آنچه از سابقه و فضیلت که گفتی و ادعا نمودی و دلیل آوردی، حق است که به آن اقرار داریم و اما خلافت را این چهار تن بر آنچه شنیدی شهادت داده‌اند.

² . کتاب سلیم بن قیس ۲۰۴ و طبرسی، الاحتجاج ۲۱۸/۱ «اما ای طلحه به خدا قسم که صحیفه ای برای من دوست داشتنی تر نیست از صحیفه این چهار تن که روز قیامت خدا آن را آشکار می‌کند. همان‌ها که بر وفای به

ایشان در این بیان، نیت حقیقی آنان را برملا کرده و تلاش‌های آنان را در جهت آن معرفی کرده و به بطلان آن اشاره می‌فرمایند و برای نشان دادن مراتب صحت و صدق سخن خویش، عبدالله بن عمر را که در مجلس حضور داشت، سوگند می‌دهند که چنانچه سخنان حضرت با آنچه از پدرش شنیده مطابقت دارد، آن را تأیید کند. عبدالله بن عمر می‌پذیرد که در صورت صحت سخنان حضرت، در مقابل آن، تنها سکوت کند و سخنی نگوید. در اینجا امیرالمومنین **a** به سخن آمده و به عبدالله بن عمر می‌گوید: تو در اواخر عمر پدرت از او دلیل تن ندادن به جانشینی مرا پرسیدی که من از پاسخ پدرت به وسیله خبری از پیامبر **S** آگاهم. پدرت گفت:

«الصَّحِيفَةُ الَّتِي كَتَبْنَاهَا بَيْنَنَا وَالْعَهْدُ فِي الْكَعْبَةِ؛ صحیفه ای که آن را بین خود نگاشتیم و عهدی در کعبه» در اینجا ابن عمر برای تصدیق گفتار امام، سکوت کرد.^۱

امیرالمومنین **a** با افشای نیت حقیقی غاصبان نشان می‌دهند که حدیث منقول از پیامبر **S**، دروغی از جانب آنان، بیش نبوده است.

دوم . دلیل دومی که امام برای بطلان گفتار ابوبکر بیان می‌دارد مجموعه‌ای از آیات و روایات است که در شأن امیرالمومنین **a** و خلافت ایشان وارد شده و در تضاد با روایت مورد ادعای ابوبکر است. ایشان در ابتدا به حدیث غدیر اشاره داشته و می‌فرمایند چطور ممکن است من اولی بر خلیفه باشم ولی او بر من امیر باشد؟

«وَالدَّلِيلُ وَاللَّهِ عَلَىٰ بَاطِلٍ مَا شَهِدُوا وَمَا قُلْتَ يَا طَلْحَةَ قَوْلُ نَبِيِّ اللَّهِ **S** يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَىٰ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَكَيْفَ أَكُونُ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَهُمْ أَمْرَاءُ عَلَيَّ وَ حُكَّامٌ»^۲

آن در کعبه عهد بستند که اگر خداوند محمد را بکشد، بر علیه من یکدیگر را پشتیبانی نمایند تا خلافت به من نرسد»

^۱ . کتاب سلیم بن قیس ۲۰۶ و الاحتجاج ۲۲۰/۱

^۲ . کتاب سلیم بن قیس ۲۰۴ و الاحتجاج ۲۱۸/۱ «و دلی بر بطلان شهادت آنان و آنچه تو گفتی ای طلحه، گفتار نبی خداست در روز غدیر خم: هر کس که من به او سزاوارتر از خودش می‌باشم پس علی هم شایسته تر از او به خودش است. پس چگونه بر آنها اولی از خودشان باشم در حالی که آنان بر من امیر و حاکم هستند؟»

حضرت سپس به حدیث منزلت استناد کرده و با توجه به استثنای نبوت می‌فرماید که چنانچه من در امر دیگری نیز، مستثنا شده‌بودم، پیامبر S آن امر را نیز بیان می‌فرمود. پس همانگونه که هارون جانشین موسی بود، من نیز جانشین پیامبرم و این در تضاد با خبر ابوبکر از پیامبر S است:

«وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ S أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبُوَّةِ، فَلَوْ كَانَ مَعَ النَّبُوَّةِ غَيْرَهَا لَأَسْتَثْنَاهُ رَسُولُ اللَّهِ S»^۱

در مرحله بعد امیرمومنان a به چند آیه و روایت که بر اساس آن لزوم امارت عالم‌ترین و شایسته‌ترین فرد امت را نشان می‌دهد، اشاره فرموده و با توجه به اعلییت و افضلیت خویش، امامت را برای خود به اثبات می‌رساند:

«وَقَوْلُهُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ لَا تَخْلُفُوا عَنْهُمْ، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، أَوْ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الْأُمَّةِ إِلَّا أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»^۲، وَ قَالَ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»^۳، وَ قَالَ «أَتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ»^۴، وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ S مَا وَ لَّتْ أُمَّةٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا، فَمَا الْوَلَايَةُ غَيْرُ الْإِمَارَةِ؟^۵»

^۱ . همان « (و همچنین دلیل بر بطلان گفتار آنها) قول پیامبر است: نسبت منزلت تو به من مانند منزلت هارون از موسی است جز مقام نبوت. پس اگر با نبوت چیز دیگری هم (مستثنا) بود، پیامبر آن را استثنا می‌کرد»
^۲ . سوره یونس ۳۵ «آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید»
^۳ . سوره بقره ۲۴۷ «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است»
^۴ . سوره احقاف ۴ «کتابی آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید»
^۵ . کتاب سلیم بن قیس ۲۰۴ و ۲۰۵ و الاحتجاج ۲۱۹/۱ « (و دلیل بر بطلان گفتار آنها) قول پیامبر است: من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. مادامی که به آن دو تمسک کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید. بر آنان پیشی نگیرید و از آنان تخلف نکنید و به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند، آیا سزاوار است که خلیفه بر امت داناترین به کتاب خدا و سنت پیامبرش نباشد؟! در حالی که خداوند عزوجل فرمود: «آیا آن که به حق راه

دیگر آن که آنان به امر پیامبر S با من با عنوان امیرالمومنین a بیعت کردند: «وَالدَّلِيلُ عَلَى كَذِبِهِمْ وَبَاطِلِهِمْ وَفُجُورِهِمْ أَنَّهُمْ سَلَّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ S»^۱

سوم. امام در ابطال قول ابوبکر بیان می‌دارد که تضاد خبر منقول از ابوبکر با عملکرد عمر برای تعیین خلیفه پس از خود، یکی از بهترین دلایل بر علیه خلفا است:

«وَمِنَ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْكَ خَاصَّةً وَعَلَى هَذَا مَعَكَ يَعْنِي الزُّبَيْرَ وَعَلَى الْأُمَّةِ رَأْسًا، وَعَلَى هَذَا سَعْدٌ وَابْنُ عَوْفٍ وَخَلِيفَتُكُمْ هَذَا الْقَائِمُ يَعْنِي عُثْمَانَ فَإِنَّا مَعْشَرَ الشُّورَى السُّنَّةِ أَحْيَاءُ كُلُّنَا إِن جَعَلَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي الشُّورَى إِن كَانَ قَدْ صَدَقَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ S، أ جَعَلْنَا شُورَى فِي الْخِلَافَةِ أَوْ فِي غَيْرِهَا فَإِن زَعَمْتُمْ أَنَّهُ جَعَلَهَا شُورَى فِي غَيْرِ الْإِمَارَةِ فَلَيْسَ لِعُثْمَانَ إِمَارَةٌ، وَإِنَّمَا أَمَرْنَا أَنْ نَتَشَاوَرَ فِي غَيْرِهَا، وَإِن كَانَتْ الشُّورَى فِيهَا فَلِمَ أَدْخَلْنِي فِيكُمْ، فَهَلَّا أَخْرَجْتَنِي وَقَدْ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ S أَخْرَجَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنَ الْخِلَافَةِ، وَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ»^۲

این شبهه به شکل دیگر و به گونه سست‌تری نیز بیان شده است که ناخشنودی مردم را بر جمع خلافت و نبوت در یک خاندان مطرح می‌کند و در این شبهه حرفی از حدیث پیامبر S نیست بلکه نارضایتی قوم از جانشینی امیرالمومنین a و در نتیجه پدیدار شدن فتنه در اثر آن، از

می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟» و فرمود: «خدا او را بر شما برگزیده است و به دانش و توان او بیفزوده است» و فرمود: «برای من کتابی که پیش از این قرآن آمده باشد یا اگر دانشی از پیشینیان مانده است، بیاورید» و پیامبر فرمود: «هیچ امتی امرش را به مردی برای ولایت نسپرد در حالی که در میانشان دانای از او بود جز آن که امرشان رو به پستی گزارد تا آن که به آنچه که ترک کرده بودند، بازگشتند» پس آیا منظور از ولایت جز امارت است؟^۱

همان: ۲۱۹/۱ «و دلیل بر دروغ گویی آنها و بطلان و فجورشان این است که بر من به امارت مومنین به امر رسول خدا سلام دادند»

^۲. کتاب سالم بن قیس ۲۰۵ و الاحتجاج ۲۱۹/۱ «و یکی از حججها بر آنها و خصوصاً بر تو این که با توسل، یعنی زبیر و بر امت و بر سعد بن ابی وقاص و ابن عوف و این خلیفه شما یعنی عثمان که همه ی ما اعضای شورا زنده هستیم؛ این است که عمر مرا در شورا قرار داد. اگر او و یارانش در مورد گفتار پیامبر راست گفته اند، آیا ما را در شورا به منظور خلافت قرار داد یا غیر آن؟ اگر گمان دارید که او در غیر امارت قرار داده است بنابراین برای عثمان حق امارت نیست و ما امر شده بودیم که در غیر آن مشورت کنیم و اگر شوری در مورد امارت بود پس چرا مرا در آن وارد کرد؟ چرا مرا از آن خارج نکرد؟ در حالی که او گفته بود که رسول خدا اهل بیتش را از خلافت خارج کرده و خبر داده است که برای آنان در خلافت نصیبی نیست»

عواملی است که به خاطر آن به ابوبکر روی آوردند. عمر در گفتگویی با ابن عباس می‌گوید: آیا می‌دانی چه چیزی مردم را از روی آوردن به شما منع کرد؟ گفتم: نه. گفت: کرهت قریش آن تجتمع لكم النبوه و الخلافه^۱.

شاید بتوان گفت این گونه اظهارات، نشان‌دهنده وزن دلایل مخالفان امام، برای رسیدن خلافت به امیرالمومنین **a** است که در شبهه پیشین آن را به حدیثی از پیامبر **S** نسبت دادند. به هر حال امیرالمومنین **a** کراهت آنان از ولایت خویش را که در شورای شش نفره پیشنهادی عمر برای تعیین خلیفه، نیز دیده می‌شد، را تأیید کرده، ترس از بی نصیب ماندنشان از قدرت و حکومت را انگیزه غصب خلافت و ظلم دراز مدت آنان به خویش می‌شمارد:

«فجعلنی سادس ستة فما كانوا لولاية أحد منهم أشد كراهة لولاية عليهم كانوا يسمعون عند وفاة رسول الله **S** لجاج أبي بكر و أقول يا معشر قریش إنا أهل البيت أحق بهذا الأمر منكم ما كان فينا من يقرأ القرآن و يعرف السنة و يدین بدین الحق فخشی القوم إن أنا وليت عليهم ألا يكون لهم من الأمر نصيب ما بقوا فأجمعوا إجماعاً واحداً فصرفوا الولاية إلى عثمان و أخرجوني منها رجاء أن ينالوها و يتداولوها إذ يئسوا أن ينالوا بها من قبلي^۲»

در جای دیگری امام علی **a** به دلیل سکوت مردم در برابر ماجرای غصب خلافت پرداخته و علت را نگاه و تبعیت مردم از قریش می‌داند و در ضمن دلیل قریش برای غصب خلافت را نیز بیان می‌دارد: «ان الناس إنما ينظرون إلى قریش فيقولون هم قوم محمد **S** و قبيله و أما قریش بينها فتقول إن آل محمد **S** يرون لهم على الناس بنبوته فضلا و يرون أنهم أولياء هذا الأمر دون قریش و دون غيرهم من الناس و هم إن ولوه لم يخرج السلطان منهم إلى أحد أبداً و متى كان في

^۱ . طبری، جریر بن محمد، تاریخ الطبری ۲۸۹/۳ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۰۷/۳

^۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۹۶/۶ «او مرا نفر ششم از آن شش تن قرار داد و آنان از ولایت هیچکس به اندازه ولایت من بر خودشان کراهت نداشتند. آنان پس از رحلت پیامبر (ص) شنیده بودند که چون ابو بکر پافشاری و ستیز کرد من می‌گفتم ای گروه قریش ما اهل بیت بر این حکومت از شما سزاوارتریم و به ویژه تا هنگامی که میان ما کسانی باشند که قرآن بدانند و سنت بشناسند و بر دین حق باشند. آن قوم ترسیدند که اگر من بر ایشان حکومت کنم تا هنگامی که زنده باشند نصیب و بهره‌ی نخواهند داشت، این بود که همگی هماهنگ شدند و حکومت را به عثمان دادند و مرا از آن بیرون نهادند به آن امید که خود به آن برسند و دست به دستش دهند»

غیرهم تداولته قریش بینها لا و الله لا یدفع الناس إلینا هذا الأمر طائعين أبدا^۱» در حقیقت نقش خواص که همان قریش‌اند در اینجا بسیار پر رنگ است.

در مورد گفتار عمر که از کراهت قریش در جمع نبوت و خلافت و نیز ترس از بروز فتنه به جهت کینه آنان از امام سخن به میان آورد، باید گفت که امام به این موضوع توجه داشت و این، چیزی نبود که بی‌سابقه باشد چرا که قریش از نبوت پیامبر S هم ناراضی بودند و با او به مقابله برخاستند اما اراده خداوند به پیروزی او تعلق گرفته بود و مخالفت قریش با امام چیزی نبود که امام نتواند از پس آن برآید. ایشان در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

«فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا وَ اجْتِيَا حَ أَصْلِنَا وَ هَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ وَ فَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ وَ مَنَعُونَا الْعَذْبَ وَ أَحْلَسُونَا الْخَوْفَ وَ اضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرٍ وَ أَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حَوْزَتِهِ وَ الرَّمْيِ مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ^۲»

در پایان در مورد بهانه مخالفان در خصوص جوان بودن امام، روشن است که سن و سال نمی‌تواند ملاک برتری باشد؛ در بسیاری از مواقع پیامبر S، افراد جوان‌تر را بر سالخوردگان امارت می‌داد چنان که در اواخر عمر شریفش، اسامه بن زید را بر سپاهی که ابوبکر و عمر هم جزئی از آن بودند، امارت داد. حضرت امیر a در مورد بهره‌مند بودن از کمالات و فضایل و از جمله شجاعت و مدیریت جنگ در سنین جوانی خود، می‌فرماید:

^۱ . همان: ۵۷/۹ «همانا مردم به قریش می‌نگرند و می‌گویند: آنان قوم و قبیله محمد (ص) هستند. قریش هم میان خود می‌گویند: خاندان محمد (ص) برای خود از این جهت که محمد (ص) از ایشان است فضیلتی می‌بینند و چنین گمان دارند که آنان برای خلافت از قریش سزاوارترند و از دیگر مردم شایسته‌ترند و اگر آنان حکومت را به دست گیرند هرگز به دست کس دیگری غیر از ایشان نخواهد رسید و حال آنکه اگر حکومت در اختیار دیگری غیر از ایشان باشد قریش آن را دست به دست خواهد داد. نه، به خدا سوگند که مردم با میل و رغبت این حکومت را هرگز به ما واگذار نمی‌کنند»

^۲ . نهج البلاغه، نامه ۹ «پس مردم ما- قریش- خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بکنند، و در باره ما اندیشه‌ها کردند و کارها راندند. از زندگی گوارامان باز داشتند و در بیم و نگرانی گذاشتند، و ناچارمان کردند تا به کوهی دشوار گذار بر شویم، و آتش جنگ را برای ما بر افروختند. اما خدا خواست تا ما پاسدار شریعتش باشیم و نگاهدار حرمتش»

«وَأَسَدْتُمْ عَلَىٰ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّىٰ لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ
وَلَكِنَّ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ
فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ»

ظاهراً مخالفان حضرت، جز در مواردی که امام حق خویش را از آنان مطالبه می‌فرمود، در موارد دیگر جسارتِ عنوان نمودن این شبهات را در محضر آن حضرت نداشتند و لذا مخاطب برخی از این شبهات ابن عباس بوده است. بنابراین برای برخی از این شبهات، پاسخ مستقیمی از امام یافت نشد. اما پاسخ ابن عباس به این شبهات که مخاطب آن‌ها بوده است، قابل توجه و شایسته تأمل و قانع‌کننده است اما چون در این پژوهش پاسخ امیرالمومنین **a** مورد بررسی است، از بیان پاسخ‌های دیگران درمی‌گذریم.^۲

۳. ۴. دنیا مذموم است یا ممدوح؟

بخشی از سخنان امیرالمومنین **a** را نکوهش دنیا تشکیل می‌دهد. روایات بسیاری نیز در مذمت دنیاطلبی و امر به زهد و ساده‌زیستی وارد شده است. عده‌ای، این دستورات را بر ترک دنیا و نعمات آن، دوری از جامعه و میل به عبادت به صورت یک جانبه حمل کرده‌اند و نتیجه آن، دوری دینداران از جامعه بوده است. آیا این مفهوم از زهد صحیح است؟ اگر آنچنان که در سخنان مولا آمده دنیا اینقدر مذموم است، چرا خدا آن را آفریده و انسان را مجبور به زندگی در آن کرده است؟ هدف از این کار چیست؟

۳. ۴. ۱. توضیح بیشتر

در آیات قرآن و کلام معصومین و به ویژه کلام امیرالمومنین **a**، ضمن مذمت دنیا و دنیاطلبی، راه دنیا و آخرت از هم جدا معرفی شده است که از آن جمله نمونه‌های زیر ذکر می‌شود:

^۱. همان، خطبه ۲۷ «و با نافرمانی و فروگذاری جانیم، کار را بهم درمی‌آمیزید، تا آنجا که قریش می‌گوید پسر و طالب دلیر است اما علم جنگ نمی‌داند. خدا پدرانشان را مزد دهد. کدام یک از میان رزم‌آوران، رزم‌دیده‌تر از من است و یا پیش از من قدم به میدان جنگ نهاده است؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم»
^۲. نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۶/۱۲ و ۵۲-۵۴ و شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه ۴/۴۴۰

الف. «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدْوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ^۱»

ب. «وَ الدُّنْيَا دَارٌ مُنِي لَهَا الْفَنَاءُ وَ لِأَهْلِهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ وَ هِيَ حُلُوءَةٌ خَضِرَةٌ وَ قَدْ عَجِلَتْ لِلطَّلَبِ وَ التَّبَسُّتِ بِقَلْبِ النَّاطِرِ فَارْتَحِلُوا عَنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَ لَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكِفَافِ وَ لَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ^۲»

ج. «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُحَذِّرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلُوءَةٌ خَضِرَةٌ حَفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ وَ رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَ تَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَ لَا تُؤْمِنُ فَجَعْتُهَا غَرَارَةً ضَرَّارَةً حَائِلَةً زَائِلَةً نَافِدَةً بَائِدَةً أَكَّالَةً غَوَّالَةً^۳»

د. «يَا نَوْفُ طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا وَ تُرَابَهَا فِرَاشًا وَ مَاءَهَا طِيبًا وَ الْقُرْآنَ شِعَارًا وَ الدُّعَاءَ دِنَارًا ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ^۴»

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳ «همانا دنیا و آخرت دو دشمنند نافرهم، و دو راهند مخالف هم. آن که دنیا را دوست داشت و مهر آن را در دل کاشت، آخرت را نه پسندید و دشمن انگاشت، و دنیا و آخرت چون خاور و باختر است و آن که میان آن دو رود چون به یکی نزدیک گردد از دیگری دور شود. و چون دو زند در نکاح یکی شوی که ناسازگارند و در گفتگوی

۲. همان، خطبه ۴۴ «دنیا خانه‌ای است ناپایدار، و مردم آن ناچار از گذاشتن شهر و دیار. دنیا شیرین است و خوشنما، در پی خواهانش شتابان و پویا، و دل بیننده را فریبا. پس رخت از آن برنیدید با نیکوترین توشه‌ای که شما را آماده است، و میرسید در دنیا افزون از آنچه شما را بسنده است. و خواهید در آن بیشتر از آنچه شما را کفایت کننده است»

۳. همان، خطبه ۱۱۰ «اما بعد، من شما را از دنیا می‌ترسانم که در کام شیرین است و در دیده سبز و رنگین. پوشیده در خواهشهای نفسانی، و با مردم دوستی ورزد با نعمتهای زودگذر این جهانی. متاع اندک را زیبا نماید، و در لباس آرزوها در آید، و خود را با زیور غرور بیاراید. شادی آن نپاید، و از اندوهش ایمن بودن نشاید. فریبنده‌ای است بسیار آزار، رنگپذیری است ناپایدار، فنا شونده‌ای مرگبار، کشنده‌ای تبهکار»

این گونه تأکیدها، سبب شد تا عده‌ای از روی ساده اندیشی تصور کنند که دین، به دوری از دنیا و نعمات آن و روی آوردن به عبادت به صورت افراطی سفارش می‌کند. به عنوان مثال می‌توان به خبری اشاره کرد که بر طبق آن، شخصی از یاران امام از برادرش به امام شکایت کرد که از مردم دوری گزیده و لباس خشن می‌پوشد و به تهجد و عبادت می‌پردازد^۱. یا آن که طبق روایت جابر بن عبدالله انصاری او به همراه جمعی در محضر امیرالمومنین **a** بودند که سخن از دنیا به میان آمد. مردی در مذمت آن بسیار گفت و مبالغه کرد و امام نیز پاسخ مناسب به وی داد^۲.

اخباری از این دست نشان می‌دهند که بسیاری از مردم در خصوص درک صحیح ارتباط بین دین و دنیا دچار خطا بوده‌اند و تصور بسیاری این گونه بود که دینداران نباید از بسیاری از نعمت‌های الهی استفاده کنند بلکه باید تمام وقت خود را به عبادت اختصاص دهند و به همین دلیل معمولاً به دنبال کسب روزی و دیگر فعالیت‌های اجتماعی نیز نبوده‌اند و احیاناً روشی شبیه به رهبانیت مسیحی را در پیش می‌گرفته‌اند و آن را زهد می‌پنداشتند. روشن است که چنین تفکری تا چه حد سبب خمودی و عقب ماندگی افراد دیندار شده و عدم دخالت مومنان در عرصه‌های اجتماعی زمینه را برای سوء استفاده دنیا طلبان فراهم می‌کند.

۳. ۴. ۲. بررسی و پاسخ

برای پاسخگویی به شبهات پیش گفته، باید به مسائلی از قبیل توجه به تمام سخنان امام در مورد دنیا، فضای صدور سخنان امام، مفهوم صحیح زهد و هدف خلقت دنیا پرداخت. ابتدا باید توجه داشت که عدم توجه به تمامی سخنان امام پیرامون دنیا به طور عامدانه یا از روی غفلت سبب بروز این شبهه شده است چرا که اگرچه امیرالمومنین **a** در بسیاری از مواضع به مذمت دنیا پرداخته و عیوب آن را بیان می‌کند اما سیره ایشان و دیگر سخنان حضرت در مورد

۱. همان، حکمت ۱۰۱ «نوف خوشا آنان که دل از این جهان گسستند و بدان جهان بستند. آنان مردمی‌اند که زمین را گسترده خود گرفته‌اند و خاک آن را بستر و آب آن را طیب. قرآن را به جان‌شان بسته دارند و دعا را ورد زبان. چون مسیح دنیا را از خود دور ساخته‌اند و نگاهی بدان نینداخته»

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۳۵/۱۱

۳. طوسی، محمد بن حسن، الامالی ۲۰۷

موضوعات مختلفی چون بیان زیبایی‌های خلقت، بهره‌مندی از نعمات الهی و شکر آنها، مسائل سیاسی و حکومت‌داری و بسیاری از مسائل دیگر حاکی از آن است که ایشان خود از دنیا دوری نمی‌کرد. از آن مهم‌تر از ایشان بیاناتی در نیکویی جایگاه دنیا برای مومنان نقل شده است:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ»^۱

پس روشن است که در پیدایش این شبهه، یک‌سویه‌نگری نقش بسزایی داشته است.^۲ از سوی دیگر اگرچه بخش گسترده‌ای از نکوهش‌های امام به خاطر نوع شناخت ایشان از دنیا است اما پاره‌ای از سخنان ایشان، به فراخور روزگاری است که حضرت در آن به حکومت رسید و در این مورد باید به فضای صدور سخنان ایشان توجه داشت. امام این سخنان را در زمانی ایراد فرمود که جامعه از دین و دینداری فاصله گرفته و دین در اسارت نااهلان دنیاطلب بود:

«فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ تُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا»^۳

مردم برای رسیدن به مال و منال و دنیاپرستی از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و حيله و نیرنگ و سیاست‌های نادرست برای به دست آوردن دنیا رواج یافته و در اثر فراموشی و غفلت از آخرت، روح برادری از میان مردم رخت بر بسته بود.^۴ روشن است که در چنین شرایطی هشدار از دنیاطلبی

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱ « دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت، و خانه تندرستی است آن را که شناختش و باور داشت، و خانه بی نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت، و خانه پند است برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خداست، و نمازگاه فرشتگان او، و فرود آمدنگاه وحی خدا و تجارتخانه ی دوستان او. در آن آمرزش خدا را به دست آوردند و در آنجا بهشت را سود بردند»

^۲. حسینی خطیب، سید عبد الزهرا، مصادر نهج البلاغه و اسانیده ۱۹۳/۱ و ۱۹۴

^۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳ « که این دین در دست بدکاران گرفتار بود، در آن، کار از روی هوس می‌راندند و به نام دین دنیا را می‌خوردند»

^۴. نام، محمد حسن، نهج البلاغه: نقدها و پاسخ‌ها ۱۰۳ و ۱۰۴ و غلامعلی، احمد، شناخت نامه نهج البلاغه ۱۸۰

و بیان فناپذیری دنیا و مطالبی از این دست برای رفع زنگارهای غفلت بسیار ضروری بود. امام در بیانی خطاب به مردم، تغییر اولویت‌های آنان را هشدار می‌دهد:

«قَدْ غَابَ عَن قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَازِبُ الْأَمَالِ فَصَارَتْ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ فَلَا تَوَازُرُونَ وَ لَا تَنَاصِحُونَ وَ لَا تَبَادُلُونَ وَ لَا تَوَادُّونَ مَا بِالْكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُذْرِكُونَهُ وَ لَا يَحْزَنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ وَ يُقْلِقُكُمْ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَ قَلَّةٌ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ كَأَنَّهَا دَارُ مَقَامِكُمْ وَ كَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ»^۱

حال که روشن است که از امام، هم سخنانی در مذمت دنیا و هم در نیکویی دنیا نقل شده است، پس دلیل این تضاد ظاهری چیست؟ با نگاهی به سخنان در بردارنده مذمت دنیا، معلوم می‌شود که دنیایی که مورد تحقیر امام واقع شده و شایسته دوری می‌باشد، دنیایی است که در مقابل آخرت قرار گرفته و به عبارت دیگر مانع یاد خدا و نزدیکی به او می‌شود. در بیانی از امام تقابل چنین دنیایی با آخرت قابل مشاهده است: «كُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نُزَاهًا وَ إِلَى الْآخِرَةِ وُلَاهًا»^۲

در بیانات امام **a** در مورد دنیا دو موضوع قابل توجه است: اول آن که امام به توصیف تحولات دنیا و پستی و بلندی آن، تلخی‌ها و شیرینی‌های آن، فنا پذیری دنیا، زینت یافتن و فریبنده بودن آن و ویژگی‌هایی از این دست بسیار می‌پردازد و تلاش دارد تا به مردم فهم صحیح و جامعی از دنیا ارائه دهد. از جمله فرموده‌های امام در این موضوع می‌توان به موارد زیر اشاره

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۲ «یاد مرگ از دلهای شما رفته است و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته. دنیا بیش از آخرت مالکتان گردیده و این جهان، آن جهان را از یادتان برده. همانا شما برادران دینی یکدیگرید، چیزی شما را از هم جدا نکرده، جز درون پلید و نهاد بد که با آن به سر می‌برید. نه هم را یاری می‌کنید، نه خیر خواه همید، نه به یکدیگر چیزی می‌بخشید، و نه با هم دوستی می‌ورزید. شما را چه می‌شود که به اندک دنیا، که به دست می‌آورد، شاد می‌شوید، و از بسیار آخرت، که از دستتان می‌رود، اندوهناک نمی‌گردید و اندک دنیا را که از دست می‌دهید، ناآرامتان می‌گرداند، چندان که این ناآرامی در چهره‌هاتان آشکار می‌شود، و ناشکیبا بودن از آنچه بدان نرسیده‌اید، پدیدار. گویی که دنیا شما را خانه اقامت و قرار است، و کالا و سود آن همیشه برای شما پایدار»

^۲. همان، خطبه ۱۸۶ «از دنیا پاک مانید و بر کنار، و آخرت را شیفته دیدار»

کرد. امیرالمومنین در بازگشت از صفین و در گذر از قبرستانی، خطاب به مردگان دفن شده در آن فرمود:

«يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ
أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبْرٌ مَا
عِنْدَكُمْ» و با این سخن بر بی وفایی و عدم پایداری نعمت‌های آن اشاره می‌فرماید.

ایشان در خطبه‌ای دیگر در مورد دنیا می‌فرماید: «فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَمَّا قَلِيلٍ تُزِيلُ النَّوَى السَّكِينِ
وَ تَفْجَعُ الْمُتَرَفَّ الْأَمِينَ لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَادْبِرْ وَلَا يُدْرَى مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيَنْتَظِرُ سُورُهَا مَشُوبٌ
بِالْحُزْنِ وَ جَلْدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَ الْوَهْنِ فَلَا تَعْرَنَكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا
رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ وَ اعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ فَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ وَ كَانَ مَا هُوَ
كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ»^۲

یکی از دلایلی که امام دنیا و دنیاطلبی را مذمت می‌کند، آن که انسان با رسیدن به خواسته‌ها و آرزوهای دنیوی سیر نمی‌شود و باز در طلب آرزویی دیگر برمی‌آید و این ادامه دارد و لذا انسان هرچه بیشتر در رسیدن به دنیا پیش رود، تشنگی او بیشتر می‌شود:

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰ «ای در خاک غنودگان، ای غریبان، ای ترسندگان، شما در رفتن بر ما پیشی گرفته‌اید و ما از پی شما می‌آییم. اما خانه‌هایتان، دیگران در آنها آرمیده‌اند و اما زنانان، دیگران آنان را به زنی گرفته‌اند، اما اموالتان به میان دیگران تقسیم شده. اینها خبرهایی بود که ما داشتیم، شما چه خبر دارید»

^۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۹ «به خدا سوگند، پس از اندک زمانی، کسانی را که در آن جا خوش کرده‌اند، بیرون می‌راند و صاحبان نعمت و امنیت را به رنج و درد گرفتار می‌سازد. آنچه از آن رفت و پشت کرد، بازگشتنی نیست، و آنچه آینده است، نتوان دانست چیست تا در انتظار آن زیست. شادی آن آمیخته به اندوه است و بدی حال، و چابکی و چالاکي مردان را ناتوانی و سستی به دنبال. پس فریفته نگرداند شما را فزونی آنچه شادمانتان گرداند، که اندک است آنچه از آن با شما می‌ماند. خدا بیامرز مردی را که بیندیشد و پند گیرد، و پند گیرد و پذیرد، که گویی باندک زمان آنچه از دنیا بود نمانده است، و آنچه از آخرت است پاینده است، و هر- عمر- شمرد به سرآید، و هر چه چشمداشتنی است، در آید، و هر چه در آمدنی است نزدیک است و به زودی رخت گشاید»

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَغْرَسُورَهَا وَ أَظْمَأ رِيَّهَا وَ أَضْحَى فَيْتَهَا»

موضوع قابل توجه دوم آن که امام علی **a**، مردم را به هدف خلقت دنیا و گذرگاه بودن آن توجه می‌دهد. در تعالیم اسلام و بیانات حضرت، هدف خلقت دنیا، محلی برای آزمایش و به دست آوردن کمالات و رشد لازم برای نزدیکی به خداوند و دستیابی به نعمات اخروی می‌باشد و با این دیدگاه، دنیا، هدف اصلی خلقت نبوده و محل عبوری برای رسیدن به آخرت است:

«أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنُّونَهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا وَ أَصْبَحْتُمْ تُغْضِبُكُمْ وَ تُرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنْزِلِكُمْ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ أَلَا وَ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَ لَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا»^۱

«وَ اَعْلَمُ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ وَ أَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ وَ دَارِ بُلْغَةٍ وَ طَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ»^۲

امیرالمومنین **a** با یادآوری این دو موضوع بر آن است تا به مردم بگوید که با توجه به فناپذیری دنیا و محل عبور بودن آن شایسته است که خود را به آن سرگرم نکرده و به عنوان هدف به آن ننگرند و از آن به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف حقیقی و متعالی خویش سود ببرند.

اینجاست که با توجه به مطالب پیش گفته، راه صحیح استفاده از دنیا مطرح شده و مفهوم زهد که در کلمات مولا به آن سفارش شده است، به میان می‌آید. امام در مورد چگونه بهره‌بردن از

^۱ . همان، خطبه ۱۱۴ « پاک و منزّه است خدا شادی دنیا چه فریبنده است، و سیرابی آن چه تشنگی آورنده، و سایه آن چه گرم و سوزنده »

^۲ . همان، خطبه ۱۶۸ « بدانید این جهان که شما آرزوی آن را دارید، و بدان روی می‌آید، و شما را به خشم می‌آرد و خشنود می‌دارد، نه خانه شماس، و نه جایگاهی است که شما را برای آن آفریده‌اند و به سوی آن خوانده‌اند. بدانید که دنیا برای شما پایدار نیست، و در آن جاودان نخواهید ماند»

^۳ . همان، نامه ۳۱ « و بدان که تو برای آن جهان آفریده شده‌ای نه برای این جهان، و برای نیستی نه برای زندگانی جاودان، و برای مردن نه زنده بودن، و بدان تو در منزلی هستی که از آن رخت خواهی بست، و خانه‌ای که بیش از روزی چند در آن توانی نشست و در راهی هستی که پائانش آخرت است »

دنیا می‌فرماید: «فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بَحَضَرْتَكُمْ مِنَ الزَّادِ وَلَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ»^۱

در روایات و بلاخص کلام امام علی **a**، زهد بهترین شیوه زندگی در دنیاست که انسان را در نیل به اهداف حقیقی خویش و سالم رسیدن به آخرت یاری می‌دهد. اما آنچه در طول تاریخ دیده می‌شود، این است که در بسیاری موارد، زهد با رهبانیت و توجه یک جانبه به عبادت اشتباه گرفته شده‌است. لذا به دست آوردن مفهوم صحیح آن از طریق کلام امام دارای اهمیت است.

زهد با هر متعلقی و رغبت اگر بدون متعلق ذکر شود، نقطه مقابل یکدیگرند. زهد یعنی اعراض و بی میلی. در مقابل آن رغبت عبارت از کشش و میل است.^۲ بی میلی نیز بر دو گونه است: بی میلی طبیعی مانند بی میلی مریض به غذا و بی میلی روحی به آن مفهوم که اشیائی که مورد تمایل و رغبت طبع است، از نظر اندیشه و آرزوی انسان که در جستجوی سعادت و کمال مطلوب است، هدف و مقصود نباشد. پس زاهد یعنی کسی که توجهش از مادیات دنیا به عنوان کمال مطلوب و بالاترین خواسته عبور کرده و متوجه چیز دیگری شده‌است.^۳ سخنان امیرالمومنین **a** در مورد زهد با این تعریف قابل تطبیق است. ایشان در مورد مفهوم زهد می‌فرمایند:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ»^۴

^۱ . همان، خطبه ۴۲ « پس رخت از آن برنندید با نیکوترین توشه‌ای که شما را آماده است، و مپرسید در دنیا افزون از آنچه شما را بسنده است. و خواهید در آن بیشتر از آنچه شما را کفایت کننده است»

^۲ . مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم ۳۵۶/۴

^۳ . مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه ۲۰۸

^۴ . سوره حدید ۲۳ « این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید »

^۵ . نهج البلاغه، حکمت ۴۳۱ « همه زهد در دو کلمه از قرآن فراهم است: خدای سبحان فرماید « تا بر آنچه از دستتان رفته دریغ نخورید، و بدانچه به شما رسیده شادمان مباشید » و آن که بر گذشته دریغ نخورد و به آینده شادمان نباشد از دو سوی زهد گرفته است »

روشن است که اگر فردی به مادیات بی‌توجه بوده و به اهداف بالایی نظر داشته باشد در اثر روی آوردن و پشت کردن دنیا سرمست و محزون نمی‌شود.

همچنین در جایی دیگر در تعریف زهد با تعبیری دیگر می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ وَلَا تَنْسَوُا عِنْدَ النَّعْمِ شُكْرَكُمْ فَقَدْ أَعَذَّرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ وَكُتُبٍ بَارِزَةٍ الْغُدْرِ وَاضِحَةٍ»^۱

اگر انسان نسبت به امور مادی بی‌اعتنا باشد، هرگز دنبال آرزوهای دور و دراز نمی‌رود چرا که این گونه آرزوها مخصوص دنیاپرستان است و کسی که در پی آرزوهای طولانی نباشد، در برابر نعمت‌ها سپاسگزار و در برابر گناهان خویشتن‌دار است، زیرا نعمت‌ها، او را به خود مشغول نمی‌دارد و از یاد خدا غافل نمی‌کند و گناهان، دل و دین او را نمی‌ربایند^۲. نیز می‌فرمایند:

«الزَّهْدُ تَقْصِيرُ الْأَمَالِ وَ اخْلَاصُ الْأَعْمَالِ»^۳

با روشن شدن مفهوم زهد در نگاه امام **a** می‌توان به تفاوت آن با مفهوم غلط برداشت شده از جانب عده‌ای که شبیه به مفهوم رهبانیت است، پرداخت. در نگاه غلط به زهد، دنیا و آخرت به صورت مطلق و بی‌هیچ قیدی در تضاد با هم هستند و تنها دوری از دنیا و نعمات آن و کناره‌گیری از اجتماع و مسئولیت‌های اجتماعی و روی آوردن به عبادت برای تحصیل آخرت، مفهوم صحیح زهد است. در حالی که در نگاه صحیح، دنیا و آخرت پیوسته بوده و دنیا مزرعه آخرت است^۴. در این نگاه بهره‌مندی از نعمات و لذات دنیوی نیز چنانچه زمینه نزدیکی به

^۱ همان، خطبه ۸۱ «ای مردم پارسایی، دامن آرزو در چیدن است، و شکر نعمت حاضر گفتن، و از ناروا پارسایی ورزیدن. و اگر از عهده این کار بر نیاید، چند که ممکن است خود را از حرام واپایید و شکر نعمت موجود فراموش ننمایید. که راه عذر بر شما بسته است، با حجتهای روشن و پدیدار، و کتابهای آسمانی و دلیلهای آشکار»

^۲ مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام ۳۰۶/۳

^۳ لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ ۲۱ «زهد آن است که آرزوها را کوتاه کرده در اعمال خود اخلاص داشته باشی»

^۴ مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه ۲۱۷

خداوند و اطاعت فرامین او باشد، در دامنه زهد می‌گنجد. این مفهوم از زهد را به خوبی می‌توان در خبر زیر مشاهده کرد. امام بر یکی از یاران خویش به نام علاء بن زیاد برای عیادت وی به منزلش وارد شد و چون بزرگی خانه وی را دید به او فرمود: « قَالَ مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسِعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا أَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ وَ بَلَىٰ إِنَّ شَيْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ »

در واقع این همان استفاده از دنیا برای رسیدن به آخرت است و چون امام این سخن را گفت علاء از برادرش عاصم به امام شکایت کرد که لباس خشن پوشیده و از دنیا فاصله گرفته بود. امام دستور داد او را نزدش بیاورند. وقتی عاصم آمد، امام به او فرمود:

« قَالَ يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَ لَدَكَ أ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ^۲ »

امام علی **a** با این برخورد، مفهوم صحیح زهد را به او گوشزد کرد و به این مهم اشاره فرمود که چون خدا چیزی را حلال می‌کند، معنا ندارد که از استفاده آن کراهت داشته باشد.

اینجا شبهه دیگری مطرح می‌شود که چنانچه امام این گونه زهد را نمی‌پذیرد چرا خود در عمل بسیار ساده می‌خورد و می‌پوشد و زندگی می‌کند؟ عاصم این سوال را از امام پرسید و گفت: اما تو خود لباس خشن می‌پوشی و طعام دشوار می‌خوری! امام فرمود:

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹ « این خانه فراخ در دنیا به چه کارت آید که در آخرت نیازت به چنین خانه‌ای بیشتر شاید آری و اگر خواهانی بدان به آخرت رسیدن هم توانی: در آن به پذیرایی مهمان خواهی نشست و با خویشاوندان خواهی پیوست، و حقوقی را که بر گردن داری بیرون توانی ساخت و به مستحقانش رسانی، و بدینسان به آخرت نیز توانی پرداخت »

^۲ . همان « ای دشمنک خویش شیطان سرگشته‌ات کرده و از راحت بدر برده. بر زن و فرزندان رحمت نمی‌آری، و چنین می‌پنداری که خدا آنچه را پاکیزه است، بر تو روا فرموده، اما ناخشنود است که از آن برداری تو نزد خدا خوار مایه‌تر از آنی که می‌پنداری »

«وَيُحَكِّكُ إِنِّي لَسْتُ كَأَنَّتِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أَيْمَةَ الْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ»^۱

امام، عاصم را بر عدم رعایت آراستگی ظاهری، دوری از مردم و صرف تمام وقت به عبادت مذمت می‌کرد اما خود به تمام وظائف فردی و اجتماعی عمل نموده و برای همدردی با تهیدستان، زندگی خود را همسان کم‌چیزترین آنان قرار می‌داد. امیرالمومنین **a** در نامه‌ای به یکی از استانداراننش که بی‌ملاحظه بر سفره یکی از توانگران شهر نشسته بود، به این نکته اشاره کرده و می‌فرماید من اگر بخواهم می‌توانم از بهترین غذاها بخورم اما چگونه هوای نفسم بر من چیره شود در حالی که ممکن است در اطراف من کسانی با شکم گرسنه به خواب بروند؟ و در همان نامه به او می‌نویسد:

«أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَعْيُنُونِي بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفَّةٍ وَ سَدَادٍ»^۲ در واقع امام با این سخنان، تفاوت وظیفه امام با افراد عادی جامعه را خاطر نشان می‌کند.

شبهه‌ی دیگری که در مورد دنیا مطرح شد این که اگر دنیا مورد مذمت است چرا خداوند آن را خلق کرد و انسان را در ارتباط با آن قرار داد در حالی که نتواند از فریبندگی‌های آن نجات یابد؟ روشن است که خداوند هرچه را خلق کرده به بهترین شکل آفریده است و در مورد آفرینش موجودات می‌فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۳

۱. همان «وای بر تو من نه چون توأم، که خدا بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمندی، تنگدست را به هیجان نیارد و به طغیان واندارد»

۲. همان، نامه ۴۵ «آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که پی وی را پوید، و از نور دانش او روشنی جوید. بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرصه نان را خوردنی خویش نموده. بدانید که شما چنین نتوانید کرد. لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و - در پارسایی - کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن»

۳. سوره سجده ۷ «او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید»

پس خداوند دنیا را نیز نیکو آفریده و شیوه برخورد انسان با آن است که از آن مایه نجات و یا سقوط می‌سازد. امیرالمومنین **a** در مورد شیوه برخورد با دنیا می‌فرماید: «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ^۱»

یعنی آن کس که دنیا را، وسیله نیل به کمال و ابزاری برای وصول به آخرت و سببی از اسباب تکامل قرار دهد، حجاب‌ها از برابر دیدگان او، کنار خواهدرفت و حقایق جهان را آن چنان که هست درمی‌یابد، ولی آن کس که دنیا را به عنوان هدف بشناسد و نظر او نسبت به آن نظر استقلال‌ی باشد، نه به عنوان وسیله و ابزار، چنان حجابی بر چشم دل او می‌افتد که از دیدن حقایق محروم می‌شود، عاشق دنیا و زرق و برق آن می‌شود و دلباخته و دلدادۀ عالم ماده می‌گردد و هر چه را جز آن است، به فراموشی می‌سپارد.^۲

اعتقاد امام آن است که دنیا با تمام فریبندگی‌هایش، پند و اندرزهای بسیار نیز دارد و با دگرگونی‌ها و زوال نعمت‌ها و مرگ و اموری دیگر انسان را هشدار می‌دهد که به آن دل نبندد و وابسته نشود. آن کس که موقعیت دنیا در برابر آخرت را شناخت و به خوبی در آن عمل کرد، به سعادت دست می‌یابد:

«وَحَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَّرْتَ وَ لَقَدْ كَاشَفْتِكَ الْعِظَاتِ وَ آذَنْتَكَ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَهِيَ بِمَا تَعِدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ وَ النِّقْصِ فِي قُوَّتِكَ أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تُكْذِبَكَ أَوْ تُغْرِكَ وَ لَرُبِّ نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مُتَّهَمٌ وَ صَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكْذَبٌ وَ لَئِنْ تَعَرَّفْتَهَا فِي الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَ الرَّبُوعِ الْخَالِيَةِ لَتَجِدَنَّهَا مِنْ حُسْنِ تَذْكَيرِكَ وَ بَلَاحِ مَوْعِظَتِكَ بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ عَلَيْكَ وَ الشَّحِيحِ بِكَ وَ لِنِعْمِ دَارٍ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوطَّنْهَا مَحَلًّا وَ إِنَّ السُّعْدَاءَ بِالدُّنْيَا عَدَا هُمْ الْهَارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ^۳»

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۸۱ « آن که بدان نگرست، حقیقت را به وی نمود، و آن که در آن نگرست، دیده‌اش را برهم دوخت »

^۲ . مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام ۳/۳۲۰

^۳ . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳ «سخن به راست بگویم، دنیا تو را فریفته نساخته، که تو خود فریفته دنیایی و بدان پرداخته. آنچه را مایه عبرت است برایت آشکار داشت، و میان تو و دیگری فرقی نگذاشت. او با دردها که به

امیرالمومنین **a** با بیانات خویش تفکر عادلانه و معتدل در برابر دنیا را توصیه می‌کند. از این رو در برابر کسانی که پس از ارتکاب گناهان و یا با بی‌تدبیری در برخورد با دنیا و شکست، سعی دارند گناه خویش را به گردن دنیا بیاندازند و به این وسیله خود را موجه جلوه دهند، ایستاده و بطلان تفکر آنان را روشن می‌سازد و آنان را مختار در چگونگی بهره‌وری از دنیا معرفی می‌کند. لذا مشاهده می‌شود که چون شخصی در مذمت دنیا زیاده‌روی کرد، ایشان فرمود:

«أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرُ بِغُرُورِهَا الْمُنْخَدِعُ بِأَبْطِلِهَا أ تَعْتَرُ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَدْمُهَا أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ أ بِمَصَارِعِ آيَاتِكَ مِنَ اللَّيْلِ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى كَمْ عَلَلَّتْ بِكَفَيْكَ وَ كَمْ مَرَّضَتْ بِبَيْدِكَ تَبْغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ وَ تَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطِبَّاءَ عَدَاةَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ وَ لَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَاءُكَ لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ وَ لَمْ تُسَعِفْ بِطَلْبِكَ وَ لَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ وَ قَدْ مَثَلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ وَ بِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ ... فَذَمَّهَا رِجَالُ عَدَاةِ النَّدَامَةِ وَ حَمِدَهَا آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَكَرْتُهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا وَ حَدَّثْتُهُمْ فَصَدَّقُوا وَ وَعَظْتُهُمْ فَاتَّعَطُوا»

جسم تو می‌گمارد، و با کاهشی که در نیرویت پدید می‌آرد، راستگوتر از آن است که با تو دروغ گوید و وفادارتر از آنکه با تو راه خیانت پوید، و بسا نصیحتگویی از سوی دنیا که وی را متهم داشتی و راستگویی که گفته او را دروغ پنداشتی. اگر در پی شناخت او باشی در خانه‌های ویران، و سرزمینهای خالی از مردمان، اندرزهایی چنان نیکو فریاد تو آرد، و نمونه‌هایی برای گرفتن پند پیش چشمت دارد، که او را همانند دوستی یابی مهربان، و از بدبختی و تباہی‌ات نگران، و دنیا خانه‌ای است خوب برای کسی که آن را چون خانه نپذیرد، و محلی است نیکو برای آن که آن را وطن خویش نگیرد، و همانا فردا خوشبختان دنیا آنانند که امروز از آن گریزانند»

۱. همان، حکمت ۱۳۱ «ای نکوهنده جهان، فریفته به نیرنگ آن، به ژاژهایش دل‌باخته و به نکوهشش پرداخته. فریفته دنیایی و سرزنشش می‌نمایی تو بر دنیا دعوی گناه داری، یا دنیا باید بر تو دعوی کند که گنہکاری؟ دنیا کی سرگشته‌ات ساخت و چسان به دام فریبت انداخت با خفتنگاههای پدران که پوسیدند یا با خوابگاههای مادران که در خاک آرمیدند چند کس را با پنجه‌های تیمار داشتی و چند بیمار را با دست‌های در بستر گذاشتی بهبود آنان را خواهان بودی، و دردشان را به پزشکان می‌نمودی. بامدادان، که دارویت آنان را بهبودی نداد، و گریهات آنان را سودی. بیمت آنان را فایده‌تی نبخشید، و آنچه خواهانش بودی به تو نرسید، و نه به نیرویت بیماری از آنان دور گردید. دنیا از او برایت نمونه‌ای پرداخت، و از هلاکت‌جای وی نموداری ساخت ... پس مردمی در بامداد پشیمانی بد گوی او بودند و مردمی روز رستاخیز او را ستودند. دنیا به یادشان آورد، و یادآور شدند. با آنان سخن گفت و گفته او را راست داشتند. و پندشان داد، و از پند او بهره برداشتند»

پس از آن باید توجه داشت که خداوند، دنیا و ویژگی‌های آن را به گونه‌ای تنظیم کرده است که در صورت استفاده درست و از مسیر امتحان، موجب رشد و کمال و نزدیکی به خداوند باشد:

«وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِيَسْتَفِرَّ إِلَّا عَلَىٰ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعْمَاءِ وَالْإِتِّبَاءِ وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ وَ
مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ»^۱

^۱ . همان، نامه ۳۱ « و بدان که جهان بر پای نمانده جز بر سنتی که خدا کار آن را بر آن رانده: که یا نعمت است و یا ابتلا، و سرانجام پاداش روز جزا، یا دیگر چیزی که خواست و بر ما ناپیداست »

امیرالمومنین **a** تنها در زمینه اعتقادات و ایمان سرآمد و الگو نبوده است بلکه ایشان در جمیع جهات برای بشریت، امام و پیشوا است. یکی از جنبه‌های قابل توجه وجود حضرت، جنبه سیاسی-اجتماعی شخصیت اوست. امام علی **a** در همان حال که قله ایمان و عبادت را فتح نموده است، همواره در اجتماع نیز حضور داشته و چه در زمان دور ماندن از خلافت و چه در زمان خلافت، بهترین تصمیمات سیاسی را در قبال مسائل گوناگون اتخاذ نموده است. لذا سیره سیاسی-اجتماعی ایشان شایسته توجه ویژه است. ایشان در این زمینه به پرسش‌ها و شبهات بسیاری پاسخگو بوده است که در این فصل تعدادی از این شبهات و پاسخ حضرت به آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴. ۱. سیاست و تدبیر امام

چنین وانمود می‌شد که امیرالمومنین **a** اگرچه شخصیتی عالم، با تقوا و شجاع است، اما از سیاست کافی برای به عهده گرفتن رهبری امت و نگهداری قدرت و تدبیر امور برخوردار نیست.

۴. ۱. ۱. توضیح بیشتر

همگان از دوست و دشمن به مقام علمی و دینداری امیر در زمان ایشان و پس از آن معترف هستند اما نکته‌ای که در زمان خود آن حضرت بالاخص در سال‌های آخر حکومت ایشان در میان مردم رایج شده و پس از حیات ایشان نیز در اذهان بسیاری از مردم رسوخ یافته بود، این که امیرالمومنین **a** از سیاست کافی برای اداره امور برخوردار نیست. معاویه در نامه‌ای به امام حسن، ضعف سیاست امیرالمومنین **a** نسبت به ابوبکر را دلیل انتخاب ابوبکر عنوان می‌کند. وی شرایط روزگار خود و تقابل با امام حسن را همانند تقابل امیرالمومنین **a** و ابوبکر دانسته و این چنین می‌نگارد:

و الحال فیما بینی و بینک الیوم مثل الحال التی کنتم علیها اَنتم و أبو بکر بعد وفاة النبی S فلو علمت أنك أضبط منی للرعیة و أحوط علی هذه الأمة و أحسن سياسة و أقوى علی جمع الأموال و أكید للعدو لأجبتک إلی ما دعوتنی إلیه و رأیتک لذلك أهلاً^۱. این تصور در اواخر حیات خلیفه دوم

^۱ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۳۴/۱۶: امروز هم میان من و تو حال بر همان منوال است که بعد از وفات پیامبر میان شما و ابوبکر بود و اگر من خود بدانم که تو در کار این امت تواناتر و محتاطتر و دارای سیاست بهتری

از زبان کعب الاحبار هم بیان شده است. هنگامی که عمر نظر وی را در مورد جانشینی امیرالمومنین **a** پرسید، پاسخ داد: «أما من طريق الرأي فإنه لا يصلح، إنه رجل متين الدين، لا بغضى على عورة، ولا يحلم عن زلة، ولا يعمل باجتهاد رأيه، وليس هذا من سياسة الرعية في شيء، وأما ما نجد في كتبنا فنجده لا يلي الأمر هو ولا ولده، و إن وليه كان هرج شديد^۱. همان گونه که مشاهده می شود کعب الاحبار به زهد و پارسایی امام معترف است اما به عقیده او اداره حکومت با دینداری قابل جمع نبوده و چنانچه خلافت به او برسد به دلیل همین ویژگی، آشفتگی بسیار پدیدار خواهد شد.

این شبهه که در ابتدا تنها از زبان افرادی معدود و با اغراض خاصی مطرح می شد با به خلافت رسیدن امام و رخ دادن جنگ های پر آشوب و هزینه در زمان حضرتش به اوج خود رسید و بسیاری به صورت مستقیم یا غیر مستقیم بر سیاست امام خرده می گرفتند و اتفاقاتی همچون ریزش نیروها و جداسدن عده ای از خواص و بلکه تقابل آنان با امام، واقعه تحکیم در جنگ صفین و سرانجام حمله های شامیان به سرحدات سرزمین اسلامی را به دلیل بی سیاستی امام و نیز ناآگاهی به امور جنگ نسبت می دادند. آن حضرت در خطبه ای با گلایه، این شبهه مردم را مطرح می کند: «وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِيطَالِبٍ رَجُلٌ شُبَّاعٌ وَ لَكِنَّ لَّا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ^۲»

ابن ابی الحدید می نویسد قومی که حقیقت فضل امیرالمومنین **a** را نمی دانند تصور می کنند که عمر از او سیاستمدارتر است؛ اگرچه امام از او داناتر است و ابوعلی سینا در شفا به این عقیده تصریح کرده است. دشمنان امام نیز تصور کرده اند که معاویه سیاستمدارتر و با تدبیرتر

هستی و برای جمع غنایم تواناتر و در قبال دشمن مدبر هستی تو را به آن چیزی که به ان دعوت میکنی اجابت می کردم و تو را شایسته آن می دانستم.

^۱ همان ۸۱/۱۲: اما از نظر مشورت او صلاحیت آن را ندارد او مردی است که در دین استوار است. از زشتی در نمی گذرد و بر لغزش ها بردبار نیست و به اجتهاد خویش عمل نمی کند و این در کار سیاست شایسته نیست و اما آنچه از طریق کتاب هایمان یافتیم این که او و فرزندانش به خلافت نمی رسند و اگر برسد فتنه بزرگی واقع شود.

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۲۷ «شما با نافرمانی و فروگذاری جانبم، کار را بهم درمی آمیزید، تا آنجا که قریش می گوید پسر ابو طالب دلیر است اما علم جنگ نمی داند»

از امام است^۱. این ذهنیت و تصور در مردم تا جایی تقویت شد که امیرالمومنین **a** به منظور روشن شدن حقیقت در خطبه‌ای به دفاع از مکانت خویش برخاست و فرمود:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَدْحَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَدْحَى النَّاسِ^۲»

۴. ۱. ۲. بررسی و پاسخ

اگر چه تعدادی از شبهاتی که از جنبه سیاسی - اجتماعی مطرح شده و پاسخ امام به آنها به طور جزئی‌تر در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد اما در اینجا به این شبهه به طور کلی و سربسته‌تر پاسخ داده می‌شود.

همان گونه که گفته شد بسیاری از اقدامات و برخوردهای امیرالمومنین **a** به نظر عده‌ای سنجیده نبوده و باعث ضعف آن حضرت در قدرت و حکومت، توصیف شده است. این قضاوت‌ها ناشی از تفاوت دیدگاه‌ها در مفهوم و مبنای سیاست است. سیاست در لغت به مفهوم قیام به کاری به منظور اصلاح آن معنا شده است^۳. در اصطلاح و در معنای عام به هر گونه راهبرد و روش و مشی برای اداره یا به‌کرد هر امری از امور، چه شخصی و چه اجتماعی "سیاست" گفته می‌شود. به معنای خاص، هر امری که مربوط به دولت و مدیریت و تعیین شکل و مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد، از مقوله‌ی امور "سیاسی" است^۴. اما مفهوم کاربردی سیاست در اصطلاح با توجه به تفاوت جهان‌بینی افراد، متفاوت می‌شود. بعضی سیاست را برای دوام ارزش‌های اخلاقی می‌دانند و بعضی اخلاق را برای دوام سیاست و قدرت.

علامه جعفری با استنباط از مجموعه دیدگاه‌ها و رهنمودهای حضرت علی **a** و نیز با توجه به سلوک سیاسی آن حضرت، سیاست را چنین تعریف کرده است: مدیریت و توجیه زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول^۵.

^۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۱۲/۱۰

^۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱ «به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی‌نمود، زیرکتر از من کس نبود»

^۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب ۱۰۹/۶

^۴. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی ۲۱۲

^۵. جعفری، محمد تقی، حکمت اصول سیاسی اسلام ۴۷

بنابراین در نگاه امام که نگاهی توحیدی می‌باشد، سیاست وسیله‌ای برای هدایت مردم و خدمت به آنان برای رسیدن به سعادت بوده و سیاست دارای مفهوم اخلاقی و برگرفته و همراه با دین است برخلاف نگاه دنیاپرستان و منفعت طلبان. سیاست در نگاه این گونه افراد وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت و حفظ آن است و طبیعی است که با این نگاه برخورد با مسائل مختلف، متفاوت بوده و استفاده از مکر و خدعه و بسیاری از اعمال ناپسند دیگر مجاز قلمداد می‌شود. پس تفاوت مفهوم سیاست در دو جهان بینی، شیوه‌های متفاوتی در برخورد با مسائل مختلف و تدبیر امور را سبب می‌شود. روش امام در سیاست، پایبندی به قرآن و سنت و حق مداری و عدالت بود و عدم استفاده امام از مکر و خدعه، نه به سبب ناآگاهی و یا ناتوانی در بکار بردن آن، بلکه به علت عدم مشروعیت آن بوده است. امام در مورد تضادی که با مخالفان و دشمنان خود در بهره‌گیری از مکر و خدعه دارد، می‌فرماید:

«واویلاه یمکرون بی و یعلمون انی بمکرهم عالم و اعرف منهم بوجوه المکر و لکنی اعلم ان المکر و الخدیعه فی النار فاصبر علی مکرهم و لا ارتکب مثل ما ارتکبوا»^۱

همچنین در مورد معاویه و سوء استفاده او از حيله و فریب به این مهم اشاره می‌کند که اگر ناپسندی نیرنگ و فرجام سوء آن در آخرت نبود ایشان زیرک‌ترین فرد عرب بود:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهِی مَنِّی وَ لَکِنَّهُ یَعْدِرُ وَ یَفْجُرُ وَ لَوْ لَا کَرَاهِیَةُ الْعَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ أَدْهِی النَّاسِ وَ لَکِنْ کُلُّ عَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ کُلُّ فَجْرَةٍ کَفْرَةٌ وَ لَکُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ یُعْرَفُ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ»^۲

کسانی که بر سیاست امام خرده می‌گرفتند، تصورشان این بود که با به کار بردن بعضی روش‌های نامشروع و غیرشرعی می‌توان حکومت و قدرت را تداوم بخشید و برای رسیدن به

^۱ . نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات ۱/۱۹۱ «ای وای نسبت به من مکر می‌کنند در حالی که می‌دانند به مکر آنان آگاهم و بهتر از آنان به شیوه‌های مکر آشنایم ولی من می‌دانم که مکر و خدعه در آتش است پس بر مکر آنان صبر می‌کنم و مرتکب آنچه آنان می‌کنند نمی‌شوم»

^۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱ «به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی‌نمود، زیرکتر از من کس نبود، اما هر پیمان شکنی به گناه بر انگیزاند، و هر چه به گناه بر انگیزاند دل را تاریک گرداند. روز رستاخیز پیمان شکن را درفشی است افراخته و او بدان درفش شناخته»

هدف می‌توان از هر وسیله‌ای سود جست. اگرچه امام شرط لازم حکومت کردن را بهره‌گیری از سیاست می‌داند و در این مورد می‌فرماید: «الملک سیاسه^۱» اما با توجه به همان هدف است که استفاده از اسباب سیاسی غیر مشروع را هرگز روا نمی‌شمارد حتی اگر سبب استحکام قدرت مادی و دنیوی شود. از نگاه امام علی **a** اگر چه ممکن است تدبیرهای نامشروع در کوتاه مدت نتیجه دهد اما دوام و استمرار نداشته و پیامدهایی در پی دارد که نسبت به منفعت آن ناچیز است. سیاست در مکتب امام، شناخت روش‌های سیاسی مشروع و بهره‌گیری از آنان برای اداره جامعه و تأمین رفاه مادی و معنوی مردم بوده و اساساً روش‌های نامشروع شایسته لقب سیاست نیستند^۲. امام سیاست نیکو و شایسته را سبب قوام و سامان یافتن امور مردم می‌خواند که: «حسن السیاسه قوام الرعیه^۳»

همانگونه که گفته شد یکی از دلایل پیدایش این شبهه در اذهان مردم، این بود که در دوران حکومت امیرالمومنین **a** چندین جنگ در میان مسلمانان اتفاق افتاده و مردم دورانی پر فتنه و آشوب را تجربه کرده و در نهایت با مسأله حملات و غارت سرزمین‌های اسلامی توسط سپاهیان معاویه مواجه شدند و در آخر نیز امام از جان خویش، در راه گسترش عدل و برپایی حق گذشت. مشاهده تمام این وقایع سبب می‌شد تا این شبهه قوت یابد که اگر امام با مخالفان خویش از راه‌هایی مانند خدعه، سازش موقت و یا اعطای مبالغی به عنوان هدیه و جذب حمایت آنان استفاده می‌کرد، از بسیاری از این وقایع جلوگیری می‌شد. اما این یک نگاه سطحی و غیر موشکافانه است و چنانچه شرایط دوران حکومت امام به صورت همه‌جانبه بررسی شود، حسن سیاست امام در این موارد قابل مشاهده بوده و روشن خواهد شد که امام در هر موقعیتی بهترین تصمیم را اتخاذ فرمود. ابن ابی الحدید در مورد مقایسه سیاست امام علی **a** با سیاست دیگران مانند عمر به این نکته مهم توجه می‌دهد که امام در دوران حکومت خود با مشکلاتی چون خونخواهی عثمان و کیفیت برخورد با قاتلان وی و در پی آن مخالفت یاران جمل برخورد کرد

۱. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ ۱۸ «ملکداری، سیاست است»

۲. ری شهری، محمد، موسوعه الامام علی بن ابیطالب ۱۳/۴

۳. لیثی واسطی، محمد بن مکرم، عیون الحکم و المواعظ ۲۲۷ «مدیریت نیکو باعث قوام یافتن امر رعیت است»

که عمر با آنان مواجه نبود و این سبب می‌شود که مقایسه حکومت و سیاست این دو با هم غیرمنطقی باشد.^۱

۴. ۱. ۳. مبانی و اصول بینش سیاسی امام علی **a**

با توجه به جهان بینی امام علی **a**، اندیشه حضرت درباره سیاست و اخلاق بر مبنای اصول زیر است:^۲

۴. ۱. ۳. ۱. حق مداری

اصل اساسی حکومت آن است که خدا بالاترین ارزش است و تمام ارزش‌های دیگر در جهت قرب به او معنا پیدا می‌کند. پس اطاعت کامل از فرامین الهی و حق و تفکیک حق و باطل از مهم‌ترین امور است. از نظر امام تشخیص حق و پیروی از آن اهمیت حیاتی دارد که در این باب، فرمود: «فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةُ الْحَقِّ»^۳ ایشان در عرصه سیاست و حکومت نیز اثبات حق و عمل به آن را وظیفه اصلی حاکم می‌داند و اصولاً در صورتی حکومت را ارزشمند می‌بیند که به وسیله آن بتوان حقی را به پا داشت و یا باطلی را دفع کرد و در غیر این صورت است که امام به ابن عباس می‌فرماید ارزش کفشی که در حال وصله کردن آن است بیشتر از حکومت بر مردم خواهد بود:

«وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا»^۴

۴. ۱. ۳. ۲. آخرت گرایی

در نگاه اخلاقی امیرالمومنین **a**، غایت نهایی، آخرت است و هدف تمام اندیشه‌ها و افعال امام کسب سعادت اخروی و نزدیکی به خداست. امام دنیا را تنها گذرگاهی می‌بیند که بیش از موقعیتش بدان پرداختن موجب خسران است. بر این اساس هر عملی که دنیا و اهداف و منافع

^۱ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۱۳/۱۰

^۲ رنجبر، مقصود، اخلاق سیاسی از دیدگاه امام علی **a**، انقلاب اسلامی، زمستان ۸۷، شماره ۱۵، صص ۸۶-۹۲

^۳ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸ «به خدایی که جز او خدایی نیست من به راه حق می‌روم»

^۴ همان، خطبه ۳۳ «به خدا این را از حکومت شما دوست‌تر دارم مگر آنکه حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندازم»

دنیوی را بر آخرت و سعادت اخروی انسان ترجیح دهد مردود است و هیچ هدف عالی دنیوی، انسان را مجاز نمی‌کند که به آنچه موجب کیفر اخروی است، نزدیک گردد

. باور آخرت است که امام را بر آن می‌دارد به هیچ روی برای رسیدن به هدف و با شعار سیاست، به بندگان خدا ظلمی روا ندارد:

«وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَتَ عَلَي حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرًا فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِنَفْسِي مِنَ الْحُطَامِ»^۱

۴. ۳. ۱. جدایی ناپذیری اخلاق فردی از اخلاق سیاسی

امام مظهر اخلاق فردی بود و در سیاست نیز به طریق اولی پایبند به اخلاق بود و نمی‌توانست عملی غیر اخلاقی انجام دهد. لذا در برابر سستی‌ها و نافرمانی مردم از خویش می‌گوید:

«إِنَّكُمْ وَاللَّهِ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّايَاتِ وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَيُقِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي»^۲

از طرفی هدف حضرت در سیاست، هدایت مردم و جامعه به سوی سعادت و عدالت بود و این جز با پایبندی حکومت و کارگزاران به اخلاق در سیاست امکانپذیر نیست.

با نظر به نکات یاد شده تصور ضعف سیاست امام مردود بوده و روشن می‌شود که دور شدن مردم از فضای اسلام ناب و تفاوت عملکرد دیگر خلفا با شیوه حضرت، سبب پیدایش این شبهه و تقویت آن بوده است.

^۱ . همان، خطبه ۲۲۴ « به خدا، اگر شب را روی اشتر خار مانم بیدار، و از این سو بدان سویم کشند در طوقهای آهنین گرفتار، خوشتر دارم تا روز رستاخیز بر خدا و رسول (ص) در آمیم، بر یکی از بندگان ستمکار، یا اندک چیزی را گرفته باشم به ناسزاوار»

^۲ . همان، خطبه ۶۹ « به خدا سوگند، که در مجلس بزم بسیارید و فراهم، و زیر پرچم رزم ناچیز و کم. من می‌دانم چگونه می‌توان شما را درست کرد و از کجی به راستی آورد- اما نه به بهای ارتکاب گناه- که شما اصلاح شوید و من تباه»

۴. ۲. شبهات پیرامون قتل عثمان

مخالفان حضرت علی \bar{a} برای دستیابی به اهداف خویش و پنهان نمودن انگیزه‌های حقیقی خود به بهانه‌هایی متوسل می‌شدند تا صحت و مشروعیت حکومت امام را مورد خدشه قرار دهند و این بهانه‌ها را در قالب شبهاتی پوشیده در پرده‌ای از مستندات شرعی یا عقلی مطرح می‌کردند. مهم‌ترین این شبهات در ابتدای حکومت ایشان عبارت بودند از: سهمیم بودن امام در قتل عثمان، فراگیر نبودن بیعت امام و اجباری بودن بیعت با امام. در اینجا ابتدا به شبهات پیرامون قتل عثمان که مقدمات شکل‌گیری آن پیش از خلافت حضرت به وجود آمد، پرداخته می‌شود و پس از آن شبهات پیرامون بیعت با امام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بررسی شبهات مربوط به این موضوع و پاسخ آن‌ها در کلام مولا می‌طلبد که ابتدا به زمینه‌های تاریخی قتل عثمان و نقش امیرالمومنین \bar{a} در آن، اشاره شود. از این رو به اختصار این حادثه تاریخی بازگو می‌شود.

۴. ۲. ۱. جریان قتل عثمان

عثمان بن عفان توسط شورای تعیین شده از سوی عمر بن خطاب به خلافت برگزیده می‌شود و حکومت را به دست می‌گیرد. او از همان ابتدا خلافت خود را بر خلاف سیره پیامبر S بنا می‌نهد و به تدریج عملکرد او، دستگاه خلافت را با مخالفت و اعتراض عمومی مردم روبرو می‌سازد و سرانجام این حرکت به شکل قیام گروه‌هایی از مردم شهرهای مختلف و همچنین مردم مدینه، درآمده و مخالفان، منزل عثمان را محاصره و خواستار اصلاح امور و یا برکناری او از خلافت می‌شوند.

برخی از عوامل قیام و مخالفت مردم با خلیفه سوم از این قرار بود:

یک. بازگرداندن رانده‌شدگان توسط پیامبر S همچون حکم بن ابی‌عاص و پسرش مروان و

سپردن مناصب کلیدی به آنان

دو. شدت عمل با مخالفان و اقداماتی چون تبعید ابوذر، کتک‌زدن عمار و عبدالله بن مسعود

سه. رفاه زدگی و حیف و میل اموال عمومی، ریخت و پاش بیت المال، سپردن امتیازات و ثروت فراوان به اطرافیانش

چهار. بدعت گزاری و برخورد با آموزه‌های دین^۱.

در جریان قیام مردمی برعلیه عثمان، امام علی **a** میان مردم و عثمان نقش واسطه را به عهده گرفته و از یک سو با خلیفه سخن می‌گفت تا شاید او به اصلاح روش خود بپردازد و از سوی دیگر مردم را به آرامش و برخورد معقول و منطقی فرا می‌خواند. با ابراز پشیمانی عثمان و تعهدسپاری وی مبنی بر رسیدگی به درخواست های مردم و اصلاح شیوه حکومت، انقلابیون قصد بازگشت به شهرهای خود را نمودند اما در میانه راه دریافتند که عثمان دستور قتل و مجازات عده‌ای از آنان را صادر کرده است لذا از همانجا به مدینه بازگشته دوباره خانه عثمان را محاصره کردند. روشن است که این بار دیگر سخن واسطه‌ها و اعلام توبه نیز قابل پذیرش نخواهد بود. اینک عثمان از معاویه کمک می‌خواهد. اما وی که زمینه را برای از میان رفتن رقیب و رسیدن خودش به قدرت و حکومت، فراهم می‌بیند در کمک رسانی به وی تعلل می‌ورزد و سرانجام عثمان در ۱۸ ذیحجه سال ۳۵ هجری درون خانه‌اش به قتل می‌رسد^۲.

انتقادهای امیرالمومنین **a** در مواضع مختلف از عملکرد عثمان و در عین حال، میانجیگری‌های ایشان در جریان نارضایتی و انقلاب مردم و فهم نادرست آنان از مواضع امام در برخورد با عثمان و لزوم محاکمه وی در همان زمان سبب ایجاد شبهاتی گردید که سوژه برپایی جنگ جمل و سرپیچی معاویه از بیعت با امام و سرانجام جنگ صفین و در ادامه، جنگ نهروان گردید. البته بسیاری از شبهات از روی عمد ساخته شده و پراکنده گردید تا بهانه‌ای برای تأمین منافع سودجویان باشد. در اینجا لازم است این شبهات مورد بررسی قرار گرفته و پاسخ آنها در کلام مولا مورد توجه قرار گیرد.

۱. رک: مفید، محمد بن محمد، الجمل ۱۷۵ و ۱۸۵ و یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ الیعقوبی ۱۶۳/۲ و ۱۷۳

۲. رک: یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ الیعقوبی ۱۶۳/۲-۱۷۶ و طبری، جریر بن محمد، تاریخ الطبری ۳۷۰/۳-۳۹۹

۴.۲.۲. دلیل حمایت امیرالمومنین **a** از عثمان

پیش از مطرح کردن شبهات پیرامون قتل عثمان، لازم است حمایت امیرالمومنین **a**، چگونگی و علت حمایت‌های ایشان بررسی گردد چرا که این حمایت‌ها با وجود اعمالی که از عثمان سرزد این توهم را ایجاد می‌کند که حضرت امیر اعمال وی را تایید کرده و مخالف انقلاب بر علیه او بوده است. این موضوع خود شبهه‌ای است که پاسخ به آن خواننده را در درک بهتر اقدامات امام و نیز در پاسخ به شبهات آتی یاری می‌رساند. در اینجا به طور خلاصه دلایل حمایت امیرالمومنین **a** از عثمان و تلاش حضرتش برای جلوگیری از قتل او بازگو می‌شود:

اول. در جریان خیزش مردمی، عثمان با توجه به اعتمادی که به امیرالمومنین **a** داشت چندین بار از ایشان کمک خواست. از آن سو شخص مورد اعتماد انقلابیون نیز ایشان بود.^۱ با وجود این که امام بیش از دیگران از عثمان آزار و ستم دیده بود اما کوشید که تا حد ممکن این بحران را مهار کرده و برای عثمان اتمام حجت کند و از بدتر شدن شرایط نیز جلوگیری نماید تا از خساراتی که در اثر سیاست‌های عثمان و برخورد انقلابیون پیش می‌آمد، بکاهد.

دوم. نکته مهمی که توهم را برمی‌انگیزد، تعبیر «حمایت» در قبال عثمان است. در حالی که ایشان به صورت بی‌قید و شرط از او حمایت نکرد، بلکه می‌توان گفت نقش امام در این میان وساطت بوده است تا خواسته‌های انقلابیون را به عثمان برساند و آنان را به برخورد صحیح و آرامش دعوت کند و در برخورد با عثمان نیز چه قبل از انقلاب و چه در زمان انقلاب، به او انتقادات و پیشنهادهای برای اصلاح امور نموده و او را به عمل به قرآن و سنت پیامبر دعوت می‌نمود و از او برای انقلابیون تعهد و ضمانت می‌گرفت.^۲

سوم. امام علی **a** می‌خواست از منتهی شدن انقلاب به قتل عثمان جلوگیری کند چرا که می‌دانست کشته شدن عثمان باعث ایجاد فتنه در آینده شده و تا روز قیامت زمینه ساز شبهه‌ناک

^۱ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۳۹۳/۳-۳۹۹ و ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۱۶۲/۳-۱۶۵

^۲ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۴۰۳/۳ و ۴۰۴ و امینی، عبدالحسین، موسوعه الغدیر فی الکتاب و السنه و

شدن امور، گمراهی و جنگ و خونریزی می‌گردد. امام در پشت صحنه وقایع، دست‌هایی را می‌دید که به بالا گرفتن فتنه کمک کرده و یا در انتظار قتل عثمان بودند تا بتوانند خلافت را از آن خود کنند و در آن صورت اگر اوضاع بدتر نشود، بهتر هم نمی‌شد. اقدامات بعدی افرادی چون طلحه، زبیر، معاویه و همراهان هر کدام از آنها مؤید این مطلب است. از همین جهت هنگامی که امام از سوی انقلابیون خواسته‌هایشان را مطرح می‌کرد و هنوز کار خیلی بالا نگرفته بود این خطر را به عثمان گوشزد فرموده و او را از اتخاذ روشی که به قتل او منتهی شود، برحذر داشت: «وَإِنِّي أُنشِدُكَ اللَّهَ أَنْ تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا وَبَيْتُ الْفِتْنِ فِيهَا فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يَمْوَجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا»^۱

حادثه قتل عثمان آغاز حوادث و رخدادهایی بود که در عهد امام علی **a** اتفاق افتاد و آن دولت را نیز در کام خود کشید. بنابراین مشکلی که امام به آن توجه داشت تنها از بین رفتن دولت عثمان نبود بلکه رخنه‌ای بود که در ارکان خلافت اسلامی افتاد و تا آنجا پیش رفت که خلافت اسلامی را که به هر روی به حکومت اسلامی اصیل نزدیک‌تر بود از میان برده و سلطنت اسلامی را که معاویه برای رسیدن به آن تلاش می‌کرد، جایگزین آن کرد.^۲

عثمان سیاستی را در پیش گرفته بود که منجر به انقلاب شده و امویان در شرایطی از نتیجه آن سود می‌بردند. با این توضیح که عثمان در برابر انقلابیون سه راه داشت: راه اول استعفا بود راه دوم اصرار بر سیاست‌های پیشین و امتناع از استعفا و راه سوم تجدید نظر او در عملکردها به طور مؤثر. طبیعی بود که راه اول برای او ضرر داشت و عثمان به آن تن نمی‌داد. راه دوم نیز به نفع او نبود به شکلی که اگر بر سیاست خود اصرار می‌کرد یا منتهی به قتل او می‌شد یا مردم به زور او را

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴ «من تو را سوگند می‌دهم تا امام کشته شده این امت مباحی، چه گفته می‌شد که در این امت امامی کشته گردد و با کشته شدن او در کشت و کشتار تا روز رستاخیز باز شود، و کارهای امت بدو مشتبیه ماند و فتنه میان آنان بپراکند. چنانکه حق را از باطل نشناسند و در آن فتنه با یکدیگر بستیزند و در هم آمیزند»

^۲. جعفریان، رسول، تاریخ و سیره سیاسی امیر مومنان علی بن ابیطالب ۱۷۹

برکنار می‌کردند. در صورت وقوع قتل، امویان از چنان قدرتی برخوردار شده بودند که از طریق خونخواهی او به تلاش برای رسیدن به قدرت اقدام می‌کردند و اگر به زور او را برکنار می‌کردند امویان تسلیم این امر نشده و ادعا می‌کردند که قدرت به صورت قانونی انتقال نیافته و عثمان همچنان خلیفه است و به این شکل برای تصاحب دوباره خلافت دست به عملیات می‌زدند. امام از همان ابتدا به این که عثمان عامل ارتباط دهنده و انتقال خلافت به بنی‌امیه خواهد بود، آگاهی داشت لذا هنگام تشکیل شورا برای انتخاب خلیفه توسط عمر فرمود: من می‌دانم که آنها عثمان را انتخاب می‌کنند و بدعت‌ها پدید خواهد آورد و اگر او کشته شود یا بمیرد خاندان بنی‌امیه خلافت را بین خودشان خواهند گرداند و اگر من زنده ماندم آنها جایی مرا خواهند یافت که دوست ندارند^۱. بنا براین تنها حالت سوم روزنه امیدی بود که امام برای اجتناب از دو حالت قبل به آن اهتمام ورزید اما به دلیل دخالت‌های بنی‌امیه نتوانست به این مقصود چنان که توقع می‌رفت، دست یابد^۲.

باید توجه داشت که ساختار شخصیتی انعطاف پذیر عثمان همچنانکه از نقاط ضعف او بوده و زمینه سوءاستفاده افرادی چون مروان را فراهم آورده بود، از طرف دیگر می‌توانست در جهت اصلاح و جبران کاستی‌ها توسط امام مورد استفاده قرارگیرد. لذا امام به اصلاح دستگاه خلافت بدون کشته شدن عثمان امید داشت^۳.

چهارم. جدا از عواقب سوئی که در اثر قتل عثمان در انتظار امت اسلامی بود؛ این حادثه سبب شد تا باب خلیفه‌کشی و معارضة با خلیفه باز شده و حرمت خلافت شکسته شود. تا زمان عمر در میان امت اختلاف چشم‌گیری دیده نمی‌شد اما اعمال عثمان سبب شد که قداست خلافت شکست شود و مردم جرأت سربرافراشتن در برابر خلیفه را پیدا کنند^۴. این امر، برای خلفای پس از عثمان می‌توانست مشکل‌آفرین باشد. همچنانکه دیده می‌شود که در زمان امیرالمومنین **a** مردم

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/۱۹۲ و طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۳/۲۹۵

۲. شری، محمد جواد، امام علی برادر محمد رسول خدا ۲۴۰ و ۲۴۱

۳. نصیری، محمد، امام علی و پرسش‌های فراروی ص ۱۱۱

۴. قاضی زاده، کاظم، حکومت نامه امام علی ۲/۱۹۵ از قسمت مطهری، مرتضی، مشکلات امام علی و جعفریان،

رسول، تاریخ و سیره سیاسی امیر مومنان علی بن ابی طالب ۱۷۹

در بسیاری مواقع آنگونه که باید مطیع امر امام نبودند و بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه مملو از گلایه‌های امام از این موضوع است^۱ و کار تا به جایی پیش رفت که در جنگ صفین ایشان را مجبور به پذیرش حکمیت و تهدید به قتل کرده و گفتند همانگونه که عثمان را کشتیم تو را هم می‌کشیم^۲ و در نتیجه ایشان را به پذیرش حکمیت مجبور کردند. لازم به یادآوری است که امام همواره از مشورت‌های منصفانه و انتقادات سازنده استقبال می‌نمود اما مخالفت‌های یاد شده منصفانه و عادلانه نبود بلکه در شکل نادرستی مطرح می‌شد.

پنجم. یکی از دلایل حمایت امیرالمومنین **a** از خلیفه سوم در بعضی مواضع این بود که امام به روشی که انقلابیون در پیش گرفته بودند اعتراض داشت. البته با توجه به عدم حسن نیت همه انقلابیون، امام به دنبال راهی بود تا آثار منفی و تبعات تخریبی حادثه را بکاهد^۳. از جمله زمانی که در محاصره منزل خلیفه آب و غذا را بر او بسته بودند به سراغ طلحه رفته و درخواست عثمان مبنی بر پایان محاصره را مطرح کرد اما طلحه گفت ما نمی‌گذاریم او بخورد و بیاشامد^۴. امام به مردم فرمود ای مردم آنچه می‌کنید نه به کار مومنان می‌ماند و نه به کار کافران. و هنگامی که سخنان امام به جایی نرسید عمامه‌اش را از سر برداشته و به داخل خانه او انداخت تا او را آگاه کند که قصد یاری داشته اما موفق نشده است^۵.

دلایل فوق برخی از دلایل یافت شده بر نقش آفرینی‌های امام در حادثه قیام و قتل عثمان است. در اینجا شبهات مربوط به شرکت امیرالمومنین **a** در قتل عثمان و عوامل ایجاد شبهات را تقسیم‌بندی کرده و ابتدا مستندات وجود شبهه و سپس پاسخ آن‌ها با عنایت به رهنمودهای امام مورد توجه قرار می‌گیرد.

^۱. نک: نهج البلاغه، خطبه ۲۷، خطبه ۳۴، خطبه ۲۰۸ و حکمت ۲۶۱

^۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۳۰/۱۱ و ابن اعثم، احمد، الفتوح ۱۸۵/۳

^۳. نصیری، محمد، امام علی و پرسش‌های فراروی ۱۱۱

^۴. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۱۴۵ و ۱۴۶

^۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۴۱۷/۳

۴. ۲. ۳. اعتراض‌های مکرر امام به خلیفه

اعتراض امام علی **a** به عملکرد عثمان در مواضع مختلف سبب روشنگری، تحریک و جرأت یافتن مخالفان عثمان گشته و با توجه به منتهی شدن انقلاب به قتل وی، امیرالمومنین **a** در قتل وی نقش تحریک کننده و مقدمه ساز را داشته است.

۴. ۲. ۳. ۱. توضیح بیشتر

در اینجا دو نمونه که در آن اثری از شبهه پیش گفته، مشاهده می‌شود، بازگو می‌گردد:

الف. شبی عثمان به منزل امام آمد و ضمن عذرخواهی به آن حضرت وعده داد که از این به بعد پسندیده رفتار کند. امام به او فرمود: پس از اینکه بر منبر رسول خدا **S** آن سخنان را گفتم و تعهد کردی، وقتی به خانه‌ات بازگستی، مروان بیرون آمد و مردم را بر در خانه تو دشنام داد. (آیا پس از این‌ها سخن تو را باور کنم؟) عثمان در حالی که از خانه علی بیرون می‌آمد، گفت: خذلتنی یا ابا الحسن و جرأت الناس علی^۱.

در این گفتار، عثمان امام را عامل خواری خود و تحریک مردم و جرأت یافتن آنان می‌داند.

ب. معاویه در نامه‌ای به امام علی **a**، ایشان را عامل اصلی در شورشاندن مردم بر علیه عثمان معرفی کرده و می‌نویسد: فلم نزل كذلك حتی كان منك ما كان من الإدهان في أمر ابن عمك و الحسد له و نصره الناس عليه حتى قتل بمشهد منك لا تدفع عنه بلسان و لا يد فليتك أظهرت نصره حيث أسررت خبره فكنت كالمعلق بين الناس بعذر و إن ضعف و المتبرئ من دمه بدفع و إن وهن و لكنك جلست في دارك تدس إليه الدواهي و ترسل إليه الأفاعي حتى إذا قضيت وطرک منه أظهرت شماتة و أبدیت طلاقه ...^۲

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۴۷/۲ و ۱۴۸: ای ابو الحسن مرا خوار و زبون ساختی و مردم را بر من گستاخ کردی

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۵۱/۱۷ و ۲۵۲: همواره بر همین حال بودیم تا آن هنگام که تو نسبت به پسر عمویت عثمان دغلی کردی و بر او رشک بردی و مردم را بر او شوراندی تا سرانجام در حضور تو کشته شد

وی در نامه‌ای دیگر بر این موضوع تاکید می‌کند: ثم لم تكن لأحد منهم بأعظم حسدا منك لابن عمك عثمان، و كان أحقهم أن لا تفعل به ذلك في قرابته و صهره، فقطعت رحمه و قبحت محاسنه و آلبت الناس عليه، و بظنت و ظهرت حتى ضربت إليه آباط الإبل، و قيدت إليه الخيل العراب و حمل عليه السلاح في حرم رسول الله S، فقتل معك في المحلّة، و أنت تسمع في داره الهائعه^۱.

۴. ۲. ۳. ۲. بررسی و پاسخ

اول. امیرالمومنین **a** از همان هنگامی که در ماجرای سقیفه حشش غصب شد، پیوسته در اندیشه باقی ماندن اسلام و مصلحت آن بود و لذا در هر موقعیتی رفتاری که ضامن بقای اسلام بود را در پیش می‌گرفت. حال این رفتار در زمانی گذشتن از حق خویش و یا سکوت بوده و در زمانی آنجا که اسلام و یا حقوقی از مردم در معرض خطر قرار گرفته، انتقاد به عملکرد عثمان و بیان حکم ضروری بوده است. مهم این که امیرالمومنین **a** در طول سال‌های محرومیت از حق خویش، همواره در پی حفظ اصل اسلام و پرهیز از تفرقه بوده است. برای نمونه در مورد گذشت از حق خویش پس از رحلت پیامبر S می‌فرماید:

«فَأْمَسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دَيْنِ مُحَمَّدٍ فَخَشَيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَلِيَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَّقَشَعُ السَّحَابُ

و هیچ گونه دفاعی از او به دست و زبان نکردی و ای کاش به جای آن که مکر و تزویر خود را پنهانی در مورد او انجام دهی نصرت خویش را برای او آشکار می‌ساختی تا میان مردم بهانه و عذری هر چند ضعیف می‌داشتی و از خون او تبری می‌جستی و از او دفاع می‌کردی، هر چند دفاع سست و اندک. ولی تو در خانه خود نشستی انگیزه‌ها برانگیختی و افعی‌های خطرناک به سوی او گسیل داشتی و چون به هدف و خواسته خود رسیدی، شادی خود و زبان آوری خویش را آشکار ساختی ...

^۱. همان ۷۳/۱۵: سپس حسادت تو به هیچ یک از آنان بیشتر از حسادتت به پسر عمویت عثمان نبود و حال آن که او به سبب خویشاوندی و دامادی بیش از آنان سزاوار بود که با او چنین نمی‌کردی. پیوند خویشاوندی او را گسستی و نکویی‌های او را زشت شمردی و مردم را بر علیه او به دشمنی واداشتی و گاه آشکار و گاه نهان چنین کردی تا آن که شتران و اسب‌های نژاده با سواران بر او حمله کردند و در حرم رسول خدای او اسلحه کشیدند و عثمان کنار تو کشته شد و تو بانگ ناله و فریاد را از خانه او می‌شنیدی.

فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاخَ الْبَاطِلِ وَ زَهَقَ وَ اطمأنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّهٗ^۱» نمونه دیگر آنجا که یکی از فرزندان ابولهب اشعاری در مورد افضلیت و ذی حق بودن امیر و مذمت مخالفانش سرود، امام علی **a** او را از سرودن این گونه اشعار که نوعی تحریک احساسات و زمینه‌ساز تفرقه بود، نهی کرده و فرمودند: «سلامة الدین احب الینا من غیره^۲».

بنابراین با توجه به پافشاری امام بر حفظ اسلام و وحدت و آگاهی ایشان از تفرقه و فتنه‌ای که بر اثر قتل عثمان در امت پدیدار می‌شود، ایشان به هیچ روی در پی تحریک انقلابیون بر علیه عثمان نبوده و مواردی از ایشان که در انتقاد و اعتراض به عثمان نقل شده است، از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر بوده است که با در نظر داشتن لزوم حفظ اسلام قابل چشم پوشی نبوده است چرا که امر به معروف و نهی از منکر از وظایف تعطیل ناپذیر مسلمانان و بویژه امام امت می‌باشد که رسالت هدایت همگان را دارد و گرنه امام در مواردی که هر فرد امت وظیفه تبعیت از رهبر جامعه را دارد همواره شخصی مطیع بوده است چنانچه هنگامی که عباس عموی پیامبر **S** سعی در اصلاح رابطه بین امام و عثمان داشته و سعی داشت امام را راضی به سازش بیشتری کند، امام فرمود: «والله لو امرنی ان اخرج من داری لخرجت فأما ان اداهن ان لا یقام کتاب الله فلم اکن لأفعل^۳» منظور امام این است که من از او اطاعت دارم اما او از من اطاعت در چیزی را می‌خواهد که سکوت در مورد آن امکان‌پذیر نیست.

^۱ نهج البلاغه، نامه ۶۲ «پس دست خود بازکشیدم، تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند، و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد **S** خواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا ویرانی‌ای، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از - محروم ماندن از خلافت - است و از دست شدن حکومت شما، که روزهایی چند است که چون سراپی نمان شوم، یا چون ابر که فراهم نشده پراکنده گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا برخاستم تا جمع باطل بپراکنید و محو و نابود گردید، و دین استوار شد و بر جای بیارمید»

^۲ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۱/۶ «سالم ماندن دین برای ما از چیزهای دیگر دوست داشتنی تر است»
^۳ ابن ابی شیبه، المصنف ۶۸۶/۸ و ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق ۲۶۴/۳۹ «به خدا قسم اگر مرا امر می‌کرد که از خانه ام خارج شوم این کار را می‌کردم اما این که مدانه کنم تا آن که کتاب خدا اقامه نشود، هرگز چنین کاری نخواهم کرد»

همچنین زمانی که امام بر خلاف دستور خلیفه مبنی بر عدم بدرقه ابوذر، به همراه حسنین و عقیل و عمار به ملاقات او رفتند، میان امام و عثمان مشاجره‌ای رخ داد که سرانجام با وساطت گروهی اختلاف میان آنان کاهش یافت؛ امام به عثمان فرمود: به خدا قسم من قصد مخالفت با تو را نداشتم بلکه در بدرقه ابوذر جز ادای حق او، هیچ نظری نداشتم.^۱

نمونه دیگر آنجا که امام **a** در نامه‌ای به معاویه بر نیت خویش که همان اصلاح و ارشاد بوده، تأکید می‌فرمایند: «وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَدِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحَدًا فَإِنَّ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَ هِدَايَتِي لَهُ فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةَ الْمُتَنَصِّحُ» «وَمَا أَرَدْتُ إِلَّا الْأَصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»^۲»

همچنین باید توجه داشت که امام در تذکر به عثمان شیوه‌ای پسندیده داشت که در عین حال با صراحت و شجاعت ایشان همراه بود. بر خلاف دیگرانی همچون طلحه، زبیر و عایشه که با عثمان به تندی برخورد می‌کردند. ایشان در بیانی شیوه خود در انتقادات به عثمان را با شیوه آن سه تن، مقایسه می‌کند «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعَيَانِهِ: إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ فَكَنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرَ اسْتِعْتَابَهُ وَأَقْلَبُ عِتَابَهُ وَكَانَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرُ أَهْوَنُ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ وَأَرْفَقُ حَدَائِهِمَا الْعَئِيفُ وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلْتَةٌ غَضَبٍ فَأُتِيحَ لَهُ قَوْمٌ قَتَلُوهُ»^۳

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۵۵/۸

۲. برداشت امام از آیه ۸۸ سوره هود: «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَأَكُمُ عَنْهُ إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْأَصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ «من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم! من جز اصلاح- تا آنجا که توانایی دارم- نمی‌خواهم! و توفیق من، جز به خدا نیست! بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم»

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸ «و از این که بر عثمان به خاطر برخی بدعتها خرده می‌گرفتم، پوزش نمی‌خواهم اگر ارشاد و هدایتی که او را کردم گناه است، بسا کسی که سرزنش شود و او را گناهی نیست و گاه بود که اندر زگو در معرض بدگمانی است «من نمی‌خواهم جز آنکه کار را به سامان آرم چندان که در توان دارم و توفیق من جز به عنایت خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم»

۴. نهج البلاغه، نامه ۱ «من شما را از کار عثمان آگاه می‌کنم، چنانکه شنیدن آن همچون دیدن بود: مردم بر عثمان خرده گرفتند. من یکی از مهاجران بودم بیشتر خشنودی وی را می‌خواستم و کمتر سرزنشش می‌نمودم، و طلحه و

دکتر طه حسین در کتاب خود بر این موضوع تاکید داشته و میانجی‌گری‌های ایشان و سعی در اصلاح امور را به یاد می‌آورد.^۱

دوم. امام علی **a** در مواردی که خود عثمان یا معاویه و دیگران ایشان را متهم به تحریک انقلابیون می‌کنند، به این نکته توجه می‌دهند که قتل عثمان در نتیجه اعمال سوء وی و اطرافیانش بوده که مقابله با آن امکانپذیر نبوده و در عین حال امام تمام سعی خود را در جلوگیری و یا حداقل کم کردن اثرات آن مبذول داشته است. از آن جمله هنگامی که عثمان قصد تبعید عمار را داشته و آن حضرت برای جلوگیری از این اقدام نزد عثمان آمده بود، عثمان بر نقش امام در برانگیختن عمار و دیگران سخن می‌گوید و امام می‌فرماید:

«و اما قولک : انی أفسدهم علیک ، فوالله ما یفسدهم علیک الا نفسک لانیهم یرون ما ینکرون ، فلا یسعهم الا تغیر ما یرون»^۲

همچنین در خطبه ۳۰ موضوع عثمان و حوادث آن را به طور خلاصه و جامعی بیان داشته و آنچه اتفاق افتاده را حاصل استبداد و خودکامگی او و زیاده روی مردم در برابرش می‌داند:

«انا جامع لکم امره استأثر فأساء الأثرة و جزعتم فأسأتم الجزع و لله حکم واقع فی المستأثر و الجازع»^۳

زبیر آسانترین کارشان آن بود که بر او بتازند، و برنجانندش و ناتوانش سازند. عایشه نیز ناگهان سر برآورد و خشمی را که از او داشت، آشکار کرد و مردمی فرصت یافتند و او را کشتند»

^۱ . حسین، طه، الفتنه الکبری، ترجمه سید جعفر شهیدی ۱۶۳ و ۱۶۴

^۲ . ابن اعثم، احمد، الفتوح ۳۷۸ «و اما گفته تو که من آنان را بر تو تباه می‌کنم، به خدا قسم که کسی کار آنان را بر تو تباه نمی‌کند جز خود تو ، زیرا آنان از تو اعمال ناپسند می‌بینند پس کوشش آنان جز در جهت تغییر آنچه می‌بینند، نمی‌باشد»

^۳ . نهج البلاغه ، خطبه ۳۰ «من اکنون، به گونه‌ای مجمل و مختصر، سیره او را در حکومت برای شما بیان می‌کنم: او به استبداد و خودکامگی فرمان می‌راند و استبداد و خودکامگی‌اش سبب تباهی کارها شد. شما از او ناخشنود بودید و در برافکنندش بیتابی می‌کردید، این بیتابی شما هم ناستوده بود. خدای تعالی را حکمی است که واقع خواهد شد، هم در حق آنکه استبداد می‌ورزید و هم در حق آنکه بیتابی و ناشکیبایی می‌نمود»

در روایتی دیگر آمده است که عثمان، علی **a** را فراخواند و گفت اگر تو بخواهی هیچ کس با من مخالفت نمی‌کند که منظورش این بود که اگر تو همراهی کنی و آنان را راضی کنی، حکومت من استوار می‌شود. امام فرمود:

«لو كانت لی اموال الدنيا و زخرفها ما استطعت أن أدفع عنك أكف الناس ، و لكننی سأدلك علی أمر هو أفضل مما سألتنی تعمل بعمل أخویک أبی أبکر و عمر ، و انا لک بالناس لا یخالفک أحد»^۱

اخباری از این قبیل نشان‌دهنده آن است که قیام مردم بر علیه عثمان یک خیزش عمومی و در نتیجه اعمال وی و اطرافیانش و بالاخص چندین بار تخلف از وعده هایش در مقابل انقلابیون بوده است، نه به تحریک افرادی خاص؛ که اگر چنین بود عثمان می‌توانست با اعمال قدرت و یا واسطه‌گری های امام جلوی آن را بگیرد.

سوم. امیرالمومنین **a** به دلیل اطلاع از عواقب قتل عثمان، نهایت سعی خود را در جلوگیری از بروز این حادثه اعمال فرمود. لذا تحریک شورشیان توسط امام، با تلاش‌های ایشان در جهت دفع فتنه ناسازگار بوده و نمی‌تواند صحیح باشد. امام خود بر تعارض روشن مشارکت امام در شورش و قتل، با تلاش‌های او در جهت اصلاح امر عثمان حتی پیش از قتل وی تاکید داشته و آنجا که بنی امیه ایشان را به تحریک شورشیان و توطئه علیه خلیفه متهم نمودند، فرمود:

«یا سفهاء إنکم لتعلمون أنه لا ناقة لی فی هذا و لا جمل و إننی رددت أهل مصر عن عثمان، ثم أصلحت أمره مرة بعد أخرى فما حیلتی» و در هنگام خروج از خانه عثمان فرمود: «اللهم إنی بریء مما یقولون، و من دمه إن حدث به حدث»^۲

^۱ . امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب ۷۵/۹ «اگر برای من اموال و زینت های دنیا بود باز هم نمی‌توانستم مردم را از تو دور کنم ولی تو را بر کاری دلالت می‌کنم که از آنچه از من می‌خواهی بهتر است به روش دو برادرت ابوبکر و عمر عمل کن و من تو را در برابر مردم ضمانت می‌کنم که کسی با تو مخالفت نکند»
^۲ . عسکری، مرتضی، احادیث ام المومنین عائشه ۱۵۶/۱ «ای نادانان شما می‌دانید که من در این وادی نه شتر ماده دارم و نه نر (هیچ نقشی در این کار ندارم) و من بودم که اهل مصر را از عثمان نگه داشته و برگرداندم سپس کار

۴. ۲. ۴. کناره گیری امام از ماجرای قتل عثمان

کناره گیری امام از دخالت در کار عثمان و سکوت آن حضرت در برابر مخالفان، با وجود توانایی او بر مهار کردن حرکت، سبب شد که انقلابیون بتوانند بر عثمان دست یافته و او را به قتل برسانند.

۴. ۲. ۴. ۱. توضیح بیشتر

الف- حسان بن ثابت به امیرالمومنین **a** می‌گوید: تو می‌گویی که عثمان را نکشته ام ولی او را رها ساخته و یاری نکرده ام و به قتل او امر نکرده ام ولی از آن نهی هم نکرده ام. در این صورت رها کننده و سکوت کننده شریک قاتل است.^۱

ب- معاویه در نامه‌ای به امیرالمومنین **a** بر روی اتخاذ همین موضع در برابر خلفا، انگشت گذاشته و نقش وی در قتل عثمان را یادآوری می‌کند: فقتل معک فی المحلّة، و أنت تسمع فی داره الهائعة لا تردع الظن و التهمة عن نفسک فيه بقول و لا فعل، فأقسم صادقا أن لو قمت فیما کان من أمره مقاما واحدا تنهه الناس عنه، ما عدل بک من قبلنا من الناس أحدا و لمحا ذلک عندهم ما کانوا یعرفونک به من المجانبية لعثمان و البغی علیه.^۲

۴. ۲. ۴. ۲. بررسی و پاسخ

اول. طبق نقل‌های گوناگون امیرالمومنین **a** در قیام علیه عثمان، چندین بار نقش میانجی را داشته و به یاری عثمان پرداخته‌است تا جایی که خود می‌فرماید:

او را یکی پس از دیگری اصلاح کردم پس چاره ام چیست؟ « و در هنگام خروج از خانه عثمان فرمود « پروردگارا من از آنچه می‌گویند براءت می‌جویم و از خون عثمان اگر حادثه‌ای برای او رخ دهد»

^۱ . امینی، عبدالحسین، الغدير فی الکتاب و السنه و الادب ۷۵/۹ و ۷۶

^۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۷۴/۱۵: پس عثمان کنار تو کشته شد و تو بانگ ناله و فریاد را از خانه او می‌شنیدی و با هیچ گفتار و کرداری تهمت را از خود دور نکردی. و به راستی سوگند می‌خورم که اگر فقط یک اقدام در بازداشتن مردم از حمله به او می‌کردی هیچ کس از مردمی که اینجا و پیش ما هستند از تو بر نمی‌گشتند و موجب می‌شد که همه کناره‌گیری تو از عثمان و ستم تو را بر او از یاد ببرند.

«وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آئِمًّا»^۱

حمایت امیرالمومنین **a** از عثمان مانند دیگر یاران خلیفه نبود و به مفهوم تأیید اعمال وی نمی‌باشد بلکه ایشان از یک سو سعی در جلوگیری از قتل عثمان و تقلیل اثرات سوء شورش داشت و از سوی دیگر به عثمان برای اصلاح شیوه حکومتی‌اش کمک کرده و پیشنهادهای می‌دهند؛ اما هنگامی که عثمان پس از توبه علنی و وعده‌هایی که داده بود، پیمان شکنی کرده و تغییری در روش خود ایجاد نکرد، دیگر امام دخالتی در کار وی نکرد^۲؛ زیرا هم کار ایشان بی‌نتیجه می‌ماند و باز عثمان به وعده‌هایش عمل نمی‌کرد و هم در صورت واسطه‌گری دوباره امام، دیگر مردم به سخن ایشان توجه نمی‌کردند از این رو که خلف وعده او را دیده بودند.

یکی از دلایل مهم عدم پایبندی عثمان به وعده‌هایش دخالت‌ها و سیاست‌های اشتباه اطرافیان و نرمش و انعطاف عثمان در برابر آنان بود. یک بار وقتی عثمان از امام کمک خواست و امام به بی‌فایده بودن اقدامات خود به خاطر مداخله‌های مروان اشاره نمود عثمان به امیرالمومنین گفت که تو مرا بی‌یاور رها کرده و مردم را بر من جرأت داده‌ای. امام گفت من بیشتر از همه از تو دفاع کردم اما چه کنم که هر گاه کاری می‌کنم که در جهت رضایت تو باشد مروان مخالف آن را به تو می‌گوید و تو گفتار او را پذیرفته و گفتار مرا ترک می‌کنی. نیز در همان خبر است که امیرالمومنین پس از آن دیگر عثمان را یاری نکرد تا آن هنگام که آب را بر او بستند^۳.

زمانی که آب را بر عثمان بستند امیرالمومنین **a** از طلحه خواست تا با درخواست عثمان مبنی بر پایان محاصره و رساندن آب و غذا به او موافقت کند اما طلحه نپذیرفت^۴. امام در همان جریان فرمود: مردم آنچه می‌کنید نه به کار مؤمنان می‌ماند و نه به کار کافران^۵. در ادامه باید توجه

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰ «به خدا کوشیدم آزار مردم را از او باز دارم، چندان که ترسیدم در این کار گناهکار باشم»

^۲ شوشتری، محمدتقی، بهج‌الصباغه فی شرح نهج البلاغه ۲۳۷/۹ و طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری

۳۶۰/۴-۳۶۲ وابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۲۷۵/۳-۲۷۷

^۳ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۴۷/۲

^۴ مفید، محمد بن محمد، الجمل ۱۴۵ و ۱۴۶

^۵ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۴۱۷/۳

داشت که قیام بر علیه عثمان یک قیام عمومی و متشکل از افرادی از شهرهای مختلف به همراه ساکنان مدینه بوده و انقلاب پس از خلف وعده های عثمان و پی بردن انقلابیون به فساد او و اطرافیانش، وارد مرحله ای شده بود که دیگر امکان جلوگیری از آن وجود نداشت.

دوم. امیرالمومنین **a** پی در پی میان مردم و عثمان نقش میانجی را ادامه داد و حتی گاه امام حسن را به این منظور نزد عثمان می فرستاد اما از آنجا که عثمان به امیر المومنین، به دلیل رقابت بین آن دو مظنون بود و حتی گاه برخی از مخالفان شعار برکناری عثمان و خلافت امام علی **a** را سر می دادند؛ لذا به دلیل سوء ظنی که به امام داشت و نیز ترس از بالا گرفتن شعارها به نفع علی، از ایشان خواست تا مدینه را برای سرکشی اموالش در ینبوع ترک کند تا مردم او را فراموش کنند^۱.

سوم. علاوه بر دلایل پیش گفته شده که سبب کناره گیری و سکوت امام در اواخر کار شد، عثمان خود همگان را از مداخله عملی و دفاع از وی با شمشیر نهی کرده بود. در توضیح باید توجه داشت که امام خود را ملزم نمی دید که اوامر عثمان را در صورتی که مخالف با حق و اوامر خداوند باشد، اطاعت کند^۲ و لذا در اینجا نیز اگر امام صلاح را در مبارزه با انقلابیون می دانست به قول عثمان اعتنا نکرده و برای دفاع از او دست به شمشیر می برد؛ اما ایشان در پاسخ آن دسته از حامیان عثمان که بعدها از امام دلیل عدم یاری عثمان را جویا شدند با توجه به اصل پذیرفته شده از جانب آنان در لزوم اطاعت امر عثمان، به نهی خود خلیفه استناد می جستند. به عنوان مثال پس از جنگ جمل شخصی از امام پرسید که به چه دلیل عثمان را یاری نکردی؟ ایشان فرمود: عثمان پیشوا بود و از جنگ نهی کرد و گفت: هر کس شمشیر کشد از من نیست. پس اگر در آن روز می جنگیدیم، از او نافرمانی کرده بودیم^۳.

۱. نک: نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰

۲. امام در مساله منع از ملاقات ابوذر به عثمان گفت: «أ و كلما أمرت بأمر معصية أظعنك فيه؛ آیا هرگاه به معصیت امر کردی باید تو را در مورد آن اطاعت کنیم؟» از جوهری، احمد بن عبدالعزیز، السقیفه و فدک ۸۰، امینی، عبدالحسین، موسوعه الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب ۳۰۲/۸ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۵۴/۸

۳. ابن دمشقی، جواهر المطالب فی مناقب الامام علی، تحقیق محمد باقر محمودی

بنابراین، حضرت علی **a** سعی در جلوگیری از قتل عثمان داشت، اما به دلیل نهی خلیفه از اقدام عملی و بی‌فایده بودن مداخله ایشان در اثر پیمان‌شکنی وی، در کار وی دخالتی ننمود.

۴. ۲. ۵. امام علی **a** پناهگاه شورشیان

در جریان شورش علیه عثمان، امام علی **a** پناهگاه مخالفان بوده و از آنان حمایت می‌کرد. همچنین مخالفان از طریق ایشان به خواسته‌هایشان دست می‌یافتند. به عنوان نمونه عمار از طریق وساطت ایشان از تبعید خلیفه در امان ماند. لذا ایشان با حمایت مخالفان و انقلابیون سبب جرأت یافتن و زمینه‌ساز ادامه فعالیت‌های آنان بود. ارتباط ایشان با مخالفان، نشان‌دهنده وحدت هدف آنان و دست داشتن امیرالمومنین **a** در جریان شورش می‌باشد.

۴. ۲. ۵. ۱. توضیح بیشتر

عثمان در گفتگویی با امیرالمومنین این موضوع را مطرح کرده و از حمایت امیرالمومنین از مخالفانش و این که وساطت وی سبب عدم مجازات مخالفان می‌شد، گلایه می‌کند: و الله یا ابا الحسن، ما أدری أشتهی موتک أم حیاتک فو الله لئن متّ ما أحبّ أن أبقی بعدک، لآئی لا أجد منک خلفا، و لئن بقیت لا أعدم طاغیا یتخذک سلما و عضدا، و یعدک کھفا و ملجأ، لا یمنعنی منه إلا مکانه منک، و مکانک منه^۱.

۴. ۲. ۵. ۲. بررسی و پاسخ

اول. امام علی **a** خود را موظف به دفاع از مظلوم در برابر ظالم می‌دانست و لذا نمونه‌های بسیاری از این گونه برخورد از ناحیه امام گزارش شده است. مانند تصدیق سخن ابوذر آنجا که حدیثی در انتقاد از عثمان روایت کرده ولی متهم به دروغ‌گویی شده بود^۲ و دفاع از عمار

^۱. شوشتری، بهج الصباغه ۱۷۵/۹: به خدا قسم ای ابا الحسن نمی دانم مرگ تو را بخواهم یا زندگیت؟ قسم به خدا که اگر بمیری دوست ندارم پس از تو زنده بمانم، زیرا جانشینی برای تو نمی یابم و اگر زنده بمانی طغیانگرانی خواهم داشت که تو را نردبان و کمک کار و پناهگاه و ملجأ قرار می دهند.

^۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۵۹/۸

یاسر و جلوگیری از تبعید وی^۱. هر فرد مسلمان نه تنها خود نباید ظلم کند که در صورت مشاهده ظلم نیز نباید سکوت کند و گرنه عرصه را برای ظلم و ستم طاغوت‌ها می‌گشاید. لذا نمی‌توان بر حمایت امیرمومنان **a** خرده گرفت بالاخص اگر در نظر گرفته شود که ایشان به عنوان امام امت و وظیفه‌ای ویژه در امر هدایت و نجات مسلمانان دارد.

دوم. معترضان و انقلابیون، خود به امام مراجعه نموده و می‌خواستند تا امام برای حل مشکلات آنان با خلیفه اقدام نماید^۲ و این امر ناشی از اعتماد ایشان به امانتداری و صلاحیت حضرت بود. در چنین موقعیتی امام خود را ملزم می‌دید که در صورت امکان و در حد توان به یاری مردمی که دست نیاز به سویش دراز می‌کردند، بشتابد. از آن سو عثمان و اطرافیان او نیز از وساطت امام سود برده و اظهار رضایت می‌نمودند چرا که او کسی نبود که به مشکلات دامن زند و یا از موقعیت پیش آمده، سوء استفاده کند بلکه حضور ایشان باعث حل و فصل مسائل می‌شد. چنان که ایشان موفق شد با میانجیگری‌ها جلوی حادثه شدن ماجرا را گرفته و با گرفتن تعهداتی از خلیفه مبنی بر اقدام در جهت اصلاح امور، مردم را به سوی شهرهایشان روانه سازد اما اشتباهات عثمان و اطرافیانش سبب بازگشت دوباره آنها و بالا گرفتن کار قیام و قتل خلیفه شد^۳.

در مجموع عثمان و همراهانش از وساطت‌های امام سود می‌بردند و به همین دلیل خود خلیفه چندین بار خواستار وساطت امام میان وی و مخالفان شد، اما امام هرگز به عنوان سردسته یا حامی بی‌قید و شرط مخالفان مطرح نبود تا گفته شود که وی اعمال آنان را تأیید و یا در شورش و قتل سهیم بوده است.

۴. ۲. ۶. عدم قصاص قاتلان عثمان

گفته می‌شود جایگاه قاتلان عثمان نزد امام علی **a** و امتناع از قصاص قاتلان، نشان دهنده ارتباط با قاتلان عثمان و رضایت به قتل بوده و در نتیجه ایشان شایستگی خلافت ندارد.

^۱. ابن اعثم، احمد، الفتوح ۳۷۸/۲ و ۳۷۹ و یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ الیعقوبی ۱۷۳/۲

^۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۳۹۷/۳

^۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۱۶۲/۳-۱۶۵

۴. ۲. ۶. ۱. توضیح بیشتر

پس از قتل عثمان و بیعت مردم با امام علی **a** به عنوان خلیفه مسلمین، ایشان وظیفه داشت به ماجرای قتل عثمان رسیدگی کرده و قاتلان را قصاص نماید اما نه تنها چنین نکرد بلکه همان قاتلان و سران قیام، یاران نزدیک و فرماندهان سپاه امام را تشکیل دادند. مهم‌تر آن که خواسته اصحاب جمل و معاویه نیز قصاص قاتلان بود و امام با انجام این کار می‌توانست از جنگ‌های خونین که خسارات بالایی را بر مسلمانان تحمیل نمود، جلوگیری کند اما به هیچ روی حاضر نشد این خواسته را بپذیرد. بنابراین نتیجه طبیعی اعمال امام این است که به قتل عثمان رضایت داشته و حتی شاید به نوعی از طریق همین یاران، در این واقعه، دست داشته است.

الف- دو نفر نزد طلحه و زبیر آمده و از هر کدام جداگانه پرسیدند: برای چه آمده‌اید؟ گفتند: برای خونخواهی عثمان. گفتند: مگر شما با علی **a** بیعت نکرده‌اید؟ گفتند: چرا، ولی شمشیر بر گردنمان بود و اکنون نیز اگر میان ما و قاتلان عثمان جدایی نمی‌انداخت و آنان را تحویل می‌داد از او کناره نمی‌گرفتیم.^۱

ب- معاویه هنگام خروج از شام برای نبرد صفین نامه‌ای برای اهل مدینه نوشته و از آنان برای مقابله با امیرالمومنین **a** و خونخواهی عثمان کمک خواست و دلیل اتهام حضرت به قتل عثمان را مکان و منزلت قاتلان نزد وی عنوان نمود. در این نامه خطاب به اهل مدینه چنین آمده است: أما بعد فإنه مهما غاب عنا من الأمور فلم يغب عنا أن علياً قتل عثمان و الدليل على ذلك مكان قتله منه و إنما نطلب قتله حتى يدفعوا إلينا.^۲

ج- معاویه این اتهام را مستقیماً نیز به امام اعلام داشته و در نامه‌ای به ایشان می‌نویسد: و آخری أنت بها عند أنصار عثمان ظنين، إيوأوك قتلة عثمان فهم عضدك و أنصارك و يدك و بطانتك

^۱ همان ۸۰/۳

^۲ نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۶۳: اما بعد، پس هر چه از امور که از ما پنهان باشد، این پنهان نیست که عثمان را علی کشته است و دلیل آن مرتبت قاتلان عثمان نزد اوست و ما آنان را از او مطالبه می‌کنیم تا آنان را به ما تسلیم کنند.

و قد ذکر لی أنك تتنصل من دمه فإن كنت صادقا فأمكننا من قتلته نقتلهم به و نحن أسرع الناس إليك
و إلا فإنه ليس لك و لأصحابك إلا السيف^۱.

۴. ۲. ۶. ۲. بررسی و پاسخ

قبل از ارائه پاسخ شبهه لازم است به چند نکته توجه شود:

اول این که در جریان قتل عثمان تنها دو یا سه نفر به طور مستقیم در قتل عثمان مشارکت داشته^۲ و بقیه افرادی که متهم به قتل عثمان خوانده می‌شوند، کسانی هستند که در جریان قیام و محاصره خانه عثمان که منتهی به قتل وی شد، حضور داشتند.

نکته دوم این که امام با وجود مشکلاتی که انتشار این شبهه برای او داشت هرگز حاضر به سپردن قاتلان به خونخواهان و قصاص آنان نشد اما در ابتدا که هنوز خونخواهی آنان به صورت جدی مطرح نشده بود خواسته آنان را به علت فراهم نبودن شرایط برای قصاص و احتمال درگیری و اغتشاش به زمانی مناسب تر عقب انداخت^۳ و بعدها که این خواسته به طور جدی عنوان شد ایشان در مواضع مختلف شایسته نبودن این کار را مطرح نمود. از جمله در پاسخ نامه معاویه که در آن قاتلان عثمان را برای قصاص مطالبه کرده بود، فرمودند:

^۱ . محمودی، محمد باقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه ۱۷۶/۴ و ابن ابی الحدید ، شرح نهج البلاغه ۷۴/۱۵: موضوع دیگری که از نظر یاران عثمان مورد اتهام هستی پناه دادن تو کشندگان عثمان راست که آنان اینک یاران و ویژگیان و دست و بازوی تو هستند. برای من گفته شده است که تو خود را از خون عثمان بری می‌دانی، اگر در این موضوع راست می‌گویی دست ما را بر کشندگان او باز بگذار تا آنان را به قصاص خون عثمان بکشیم و در آن صورت ما برای بیعت با تو از همه مردم شتابان‌تر خواهیم بود، و گرنه برای تو و یارانت چیزی جز شمشیر نخواهد بود.

^۲ . طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۴۲۲ و ۴۲۱/۳

^۳ . نهج البلاغه ، خطبه ۱۶۸

«وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتْلَةِ عُثْمَانَ إِلَيْكَ فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلَمْ أَرَهُ يَسْعُنِي دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَلَا إِلَيَّ غَيْرِكَ وَ لَعَمْرِي لَئِن لَمْ تَنْزِعْ عَنِّيكَ وَ شِقَاقِكَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَن قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ^۱»

نکته سوم این که در مورد قاتلان عثمان و تأیید کار آنان توسط امام، اخبار متفاوت و متضادی گزارش شده است که پس از این در جای خود به علت آن‌ها پرداخته می‌شود.^۲

اکنون به دلایل امام برای تسلیم نکردن قاتلان به خونخواهان با استفاده از کلمات حضرت، پرداخته می‌شود.

اول. امام علی **a** در مقابل خونخواهان عثمان بالاخص معاویه به این مهم اشاره می‌نمودند که درخواست قصاص برای اولیای دم جایز است اما دیگران غیر از اولیای دم حق آن را ندارند و لذا این حق در مورد عثمان برای فرزندان وی می‌باشد که آنان در این مورد درخواستی نکردند.

امام در پاسخ معاویه مبنی بر درخواست تحویل قاتلان، بر این موضوع تأکید فرمود:

«وَأَمَّا قَوْلِكَ ادْفَعِ إِلَيْنَا قَتْلَةَ عُثْمَانَ فَمَا أَنْتَ وَ عُثْمَانُ إِنَّمَا أَنْتَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةٍ وَ بَنُو عُثْمَانَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنْكَ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ أَقْوَىٰ عَلَيَّ دِمَّ أَبِيهِمْ مِنْهُمْ فَادْخُلْ فِي طَاعَتِي ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمَلُكَ وَ إِيَاهُمْ عَلَيَّ الْمَحْجَةَ^۳»

دوم. با توجه به این که ممکن بود معاویه ادعا کند که به دلیل قدرت و موقعیتی که دارد بر ادعای خویش قوی‌تر از فرزندان وی می‌باشد امام راه بهانه جویی را بر وی بسته و شرط مهم‌تری

^۱ همان، نامه ۱۰ «أَمَا خَوَاسْتُ تُو دَر سِپَرْدَن كِشَنْدَگَانِ عُثْمَانَ، مَن دَر اِیْن كَار نَگَرِیْسْتَم وَ دِیْدِم بَر سِپَرْدَن اَنَانَ بَه تُو یَا جَز تُو تَوَانَا نِیْسْتَم. وَ بَه جَانَم سَوَگَنْد، اِگَر اَز گَمْرَاهِی دَسْت بَاز نَدَارِی وَ دُور جَدَائِی خَوَاهِی رَا بَه سَر نِیَارِی بَه زُودِی بِنِی كَه اَنَانَ دَر پِی تَوَانَد»

^۲ صفحه ۱۲۵-۱۲۹

^۳ نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۵۷ «و اما گفته ات که می گویی قاتلان عثمان را به ما تحویل بده ، تو را به عثمان چه کار ؟ تو تنها یکی از بنی امیه هستی و فرزندان عثمان به او سزاوارتر از تو هستند و اگر گمان می کنی که تو بر خونخواهی پدرشان قوی تر هستی در اطاعت من وارد شو و سپس علیه قوم شکایتی نزد من بیاور تا تو و آنان را بر راه روشن برم»

که همان پذیرش بیعت امام و آوردن تقاضا به محکمه است را عنوان می‌کنند. توضیح این که اگر هر شخصی از مسلمانان در پی ستاندن حق و ادعایش، بدون مراجعه به دستگاه قضایی و اثبات حقانیت ادعایش برای خود موافقانی جمع کرده و در پی آن اقدام نماید در این صورت جامعه صحنه لشگرکشی‌های پی در پی مخالفان با یکدیگر شده و امنیت جامعه در هم می‌ریزد. به علاوه برای بهره بردن از مزایای جامعه اسلامی و رسیدگی به شکایت مدعی، ابتدا لازم است مدعی یکی از افراد تحت پرچم جامعه اسلامی به حساب آید که این موقعیت قبل از بیعت با خلیفه مسلمین حاصل نمی‌شود. لذا امام در موارد مختلف به عدم مشروعیت و صحت اعتراض معاویه در اثر طی نشدن روند قضایی لازم برای خونخواهی تاکید می‌ورزد:

«وَقَدْ أَكْثَرْتُ الْكَلَامَ فِي قَتْلِ عُثْمَانَ، فَادْخُلْ فِي الطَّاعَةِ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ، احْمِلْكَ وَ آيَاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا آتَى تُرِيدُهَا فَهِيَ خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّيْنِ^۱»

در همین مورد امیرالمومنین **a** به دو تن از فرستادگان معاویه می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَا كَانَ لِمُعَاوِيَةَ قِتَالُهُمَا وَالْخُرُوجُ عَلَيْهِمَا لِلطَّلَبِ^۲»

و آن دو تن پاسخ می‌دهند: خیر. سپس امام می‌فرماید:

«فَكَذَلِكَ أَنَا فَإِنْ قَالَ مُعَاوِيَةُ نَعَمْ فَقُولَا لَهُ إِذَا يَجُوزَ لِكُلِّ مَنْ ظَلِمَ بِمَظْلَمَةٍ أَوْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلًا أَنْ يَشُقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ مَعَ أَنْ وُلِدَ عُثْمَانَ أَوْلَى يَطْلُبُ دَمَ أَبِيهِمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ^۳»

^۱ همان ۲۳۹ « تو درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتی پس در اطاعت وارد شو سپس درباره آنان طرح شکایت کن تا من طبق حکم خداوند میان تو و آنان داوری کنم اما آنچه را تو می خواهی مانند فریب دادن طفل است که بخواهند وی را از شیر بگیرند »

^۲ . سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس ۲۹۲ ، تحقیق محمد باقر انصاری «اگر عثمان در عهد خلافت ابوبکر و عمر کشته شده بود آیا برای معاویه قتال با آن دو تن خروج از امرشان برای خونخواهی روا بود؟»

^۳ . همان « پس در مورد من نیز همین گونه است. اگر معاویه در پاسخ این سوال من گفت: بله. به او بگویند: در این صورت برای هر کسی که به او ظلم شده یا کسی از او کشته شده جایز باشد که جمع مسلمانان را بشکند و جماعتشان را متفرق کند و به سوی خود خواند. اضافه بر آن فرزندان عثمان شایسته تر از معاویه به طلب خون پدرشان هستند »

در مورد سران جمل هم باید توجه داشت که آنان نیز بیعت خود با امام را شکسته و ادعا کردند که به اجبار بیعت نموده‌اند و در پی آن از طریقی غیر صحیح و اهدافی دیگر که در اینجا مجال بحث آن نیست^۱ ادعای خونخواهی عثمان را داشتند.

سوم. یکی از دلایل مهم خودداری امام علی **a** از قصاص قاتلان، عدم امکان آن بود. پس از بیعت مردم با امام، گروهی از صحابه به محضر امام رسیده و گفتند ای کاش کسانی که در قتل عثمان دست داشتند را کیفر می‌کردی. این پیشنهاد زمانی داده شد که طلحه و زبیر با عنوان نمودن قضیه قصاص قاتلان عثمان ایجاد آشوب کرده و صحابه با این پیشنهاد در پی خلع سلاح طلحه و زبیر و خواباندن فتنه بودند^۲. امام در پاسخ به افزونی قدرت یاوران عثمان و ارتباط تنگاتنگ آنان با مردم و امکان ایجاد تفرقه توجه داده و رسیدگی به موضوع را تا زمان مناسب به صلاح نمی‌بیند:

«يَا إِخْوَتَاهُ إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ وَ لَكِنَّ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَ الْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَيَّ حَدِّ شَوْكِهِمْ يَمْلِكُونَنَا وَ لَا نَمْلِكُهُمْ وَ هَا هُمْ هَوْلَاءِ قَدْ تَارَتْ مَعَهُمْ عُيُونُكُمْ وَ التَّفْتُّ إِلَيْهِمْ أَعْرَابُكُمْ وَ هُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ مَا شَاءُوا وَ هَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعًا لِقُدْرَةٍ عَلَيَّ شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ وَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ جَاهِلِيَّةٌ وَ إِنَّ لَهُوْلَاءِ الْقَوْمِ مَادَّةٌ إِنَّ النَّاسَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِذَا حُرِّكَ عَلَى أُمُورٍ فِرْقَةٌ تَرَى مَا تَرُونَ وَ فِرْقَةٌ تَرَى مَا لَا تَرُونَ وَ فِرْقَةٌ لَا تَرَى هَذَا وَ لَا هَذَا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَهْدِيَ النَّاسُ وَ تَقَعَ الْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا وَ تُوخِّدَ الْحُقُوقُ مُسْمَحَةً فَاهْدِئُوا عَنِّي وَ انظُرُوا مَا ذَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي وَ لَا تَفْعَلُوا فَعَلَةً تُضَعِّعُ قُوَّةً وَ تُسْقِطُ مَنَّةً وَ تُورِثُ وَهْنًا وَ ذَلَّةً وَ سَامُسِكُ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ وَ إِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»^۳

۱. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۱۵۷، ۴۰۹، ۴۲۵ و ۴۳۵

۲. بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ۳/۳۲۳

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸ « برادران، چنین نیست که آنچه را می‌دانید ندانم، لیکن چگونه نیرویی فراهم آوردن توانم این مردم با ساز و برگ و نیرو به راه افتاده‌اند، بر آنان قدرتی نداریم و آنان بر ما مسلط گردیده‌اند. اینها هستند که بردگان شما به هواخواهی آنان به پا خاسته‌اند، و بادیه‌نشینان شما بدانان پیوسته‌اند، آنان میان شما به سر می‌برند، هرچه می‌خواهند بر سر شما می‌آورند. آیا بر آنچه می‌خواهید توانا باشید کاری که پیش آمده است از جاهلیت یادگار است، و این مردم را که به شورش برخاسته‌اند یاور و مددکار است. هوای مردم در این داستان اگر در میان آید گونه‌گون راه پیماید. گروهی سخن شما را می‌گویند، و گروهی راهی بر خلاف شما می‌پویند. و گروهی نه با این سوی و نه با آن سوی‌اند. پس شکبیا باشید تا مردم آرام گیرند، و دل‌های رفته به جای آید، و

مشکل دیگر که قصاص قاتلان را غیر ممکن می‌ساخت، تعداد بسیار زیاد کسانی است که در جریان قیام بر علیه عثمان خود را قاتل عثمان معرفی می‌کردند. یکی از یاران معاویه که در پی برقراری صلح امام با معاویه نزد ایشان آمده و قاتلان را از امام مطالبه نمود، با تعداد زیادی از مردم در مسجد مواجه شد که خود را قاتلان عثمان معرفی کرده و اسلحه بسته بودند.^۱ این جریان در صفین نیز تکرار شد و وقتی دو نفر از سپاهیان معاویه با اجازه امام، از حاضران در سپاه ایشان خواستند تا آنها که در قتل عثمان شرکت داشته‌اند، تسلیم شوند تا در نتیجه جنگ متوقف شود؛ حدود بیست هزار نفر از سپاه بیرون آمده و گفتند ما قاتلان عثمانیم. آن دو نفر نزد معاویه رفته و به او گفتند که این کار عاقبتی ندارد. اشاره به این که قصاص قاتلان با این کثرت غیرممکن است.^۲ امیرالمومنین **a** به شخصی که از طرف معاویه تسلیم و تحویل قاتلان را می‌خواست، فرمودند: «انی لا استطيع ذلک و هم زهاء عشرين الف رجل»^۳

در جریان انقلاب، مردم زیادی از شهرهای مختلف حضور داشته و هر کدام سهمی متفاوت در جریان قتل داشتند. شناسایی این افراد و حکم عادلانه متناسب با هر شخص و تعداد زیاد این افراد که در برابر یک نفر باید مجازات شوند همگی سبب می‌شد که محاکمه و قصاص قاتلان حداقل در آن زمان ممکن نبوده و به صلاح جامعه اسلامی نباشد.

همچنین باید توجه داشت که دشمن اصلی امام، معاویه بوده و سرگرم شدن امام و مردم به قصاص قاتلان و تبعات آن به معاویه فرصت اقدامات بیشتری برای مخالفت با امام می‌داد.

چهارم. از مجموع سخنان و عملکردهای امام علی **a** این گونه برداشت می‌شود که آن حضرت به قتل عثمان در مسند خلافت راضی نبود. اما به هر حال عثمان در نتیجه اعمال خودش

حق‌های از دست شده با مدارا گرفته شود. اکنون مرا آسوده گذارید، و فرمان مرا که به شما می‌رسد چشم دارید، و کاری نکنید که قوتی را متزلزل سازد، و یا نیرویی را از کار اندازد، یا وضعی به کار آرد یا خواری به بار آرد، و من چندان که توانم دست از کارزار باز می‌دارم، و اگر خود را ناچار دیدم روی به جنگ آرم»

^۱ . دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال ۱۶۳

^۲ . همان: ۱۷۰

^۳ . همان: ۱۷۱ « من بر این کار توانا نیستم که آنان بیست هزار مرد هستند »

به قتل رسید و لذا امام به صراحت می‌گوید که معتقد نیست که خلیفه، مظلومانه به قتل رسیده است.^۱ بنابراین به طور کلی امام با قصاص افراد زیادی از مهاجر و انصار و مسلمانان حاضر در انقلاب، در مقابل خون عثمان که مرتکب اعمال سوء بسیاری شده بود، موافق نبود. البته امام به صراحت به این موضوع نپرداخت که دلیل آن در آینده بازگو خواهد شد.^۲ امام در پاسخ معاویه و نیز فرستادگان او می‌فرماید: « و أما ما ذکرت من أمر قتله عثمان فإنی نظرت فی هذا الأمر و ضربت أنفه و عینه فلم أر دفعهم إلیک و لا إلی غیرک^۳ »

به نظر می‌رسد منظور امام در اینجا صحیح نبودن قصاص قاتلان است نه عدم امکان قصاص.

بنابراین می‌توان گفت از دیدگاه امام، هم قصاص قاتلان عثمان، امری ناممکن بود که دلایل آن ضمن پاسخ سوم به این شبهه بیان گردید و هم قصاص قاتلان از جانب امام پذیرفته و صحیح نبود و امام در پاسخ به این شبهه و در مواقع مختلف، بسته به شرایط از هر کدام از دو پاسخ فوق یعنی عدم امکان قصاص و ناروا بودن قصاص قاتلان سخن می‌گفت.

در مباح بودن یا نبودن خون عثمان و نظر امام در این مورد در میان مفسران کلام امام، بسیار بحث شده و نظرات مختلفی ابراز شده است. نظر بسیاری از مفسران این است که امام، عثمان را به خاطر اعمالش مستحق قتل می‌دانسته، اما به دلایل مختلف قتل او را در مسند خلافت و با آن شرایط صحیح نمی‌دانست. برخی شواهد استحقاق عثمان برای قتل، حضور صحابه و مهاجرین در قتل عثمان است. البته تمامی کسانی که در قتل عثمان دست داشتند مومن نبوده و عملشان پذیرفته نیست چراکه در میان آنان طلحه و زبیر نیز می‌باشند بلکه به عمل مومنان از این گروه استناد می‌شود^۴ مانند صحابی گرانقدر عمار یاسر که می‌گفت: ما عثمان را کشتیم به خاطر

^۱ در وقعه صفین ۲۰۱ و ۲۰۲ آمده است که فرستادگان معاویه از امام پرسیدند آیا شهادت می‌دهی که عثمان مظلومانه کشته شد؟ امام فرمود: این را نمی‌گویم؛ در تاریخ الطبری ۴/۶ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ۲۹۲/۳ آمده است که امام فرمود نه می‌گویم که مظلوم کشته شده و نه ظالم.

^۲ صفحه ۱۲۵-۱۲۹

^۳ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۷۷/۱۵ «اما آنچه در مورد قاتلان عثمان گفته و پیشنهاد کرده‌ای. من در آن باره نگرستم و همه جوانب آن را سنجیدم و صلاح نمی‌بینم که آنان را به تو یا غیر تو تسلیم کنم»

^۴ شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه ۱۹۴/۹

این که می‌خواست دین ما را تغییر دهد. همچنین خطاب به اهل کوفه می‌گفت: «یا اهل الکوفة إنَّ کان غاب عنکم امورنا فقد انتهت إلیکم أنباؤنا، إنَّ قتله عثمان لا یعتذرون من قتله إلی الناس، و لا ینکرون ذلك^۱»

از دیگر حاضران در انقلاب محمد بن ابی بکر و عمرو بن حمق خزاعی که از بزرگان می‌باشند^۲. امام در نامه‌ای به معاویه به اباحه قتل عثمان با توجه به اجماع مهاجر و انصار بر آن اشاره می‌کند:

«وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُ أَلَّا رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، أَوْرَدْتُ كَمَا أوردُوا، وَاصْدَرْتُ كَمَا اصْدَرُوا، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْمَعَهُمْ عَلَى ضَلَالٍ، وَ لَا لِيَضْرِبَهُمْ بِالْعَمَى^۳» روشن است که این دلیل بیشتر از آن رو حجیت می‌یابد که مخالفان، اجماع مهاجر و انصار را بر یک امر، مهم قلمداد می‌نمایند.

پس در صورت مباح بودن قتل عثمان، قاتلان مرتکب کار خلافی نشده و قصاص نیز بر آنان لازم نیست و امام هم به همین دلیل حاضر به قصاص آنان نشده است.

پنجم. یکی از پاسخ‌های دندان شکن امام علی **a** به خونخواهان دروغین عثمان که قتل عثمان را بهانه‌ای برای رسیدن به اهداف خود قرار داده بودند، روشن ساختن نقش آنان در قتل عثمان بود. امام در جریان جنگ جمل و پس از آن بارها به زمینه سازی و مشارکت سران جنگ جمل در قتل عثمان تاکید داشته‌اند از جمله می‌فرمایند:

^۱. ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه ۱/۸۷: ای اهل کوفه اگر کارهای ما از شما پوشیده است به درسی که اخبار آن به شما رسیده است. قاتلان عثمان نزد مردم از قتل او عذرخواهی نمی‌کنند و آن را ناپسند نمی‌دانند.

^۲. برای مشاهده نام عده ای از بزرگان و صلحای حاضر در انقلاب رک: امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب ۱۸۵/۹ و ۱۸۶

^۳. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۵۷ و ۵۸ و الفتوح ۲/۵۳۴ «و سوگند که من نبودم جز یک مرد از مهاجران، وارد شدم همچنان که آنان وارد شدند و خارج شدم همانگونه که خارج شدند و شایسته نیست که خدا همه آنان را بر گمراهی جمع کند و بر همه آنان کوری قرار دهد»

«وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفًا وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا تَرَكُوهُ وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُ مِنْهُ وَإِنْ كَانُوا وُلُوهُ دُونِي فَمَا الظَّلِيَّةُ إِلَّا قِبَلَهُمْ وَإِنْ أَوْلَ عَدْلِهِمْ لِلْحُكْمِ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ»^۱

امام با این بیان، روشن می‌کنند که اگر به واقع من در قتل عثمان گناهکار باشم، که نیستم، آنان نیز مانند من در آن، مشارکت داشته و ادعای آنان در خونخواهی عثمان می‌طلبد که اول در مورد خود قضاوت کنند. همچنین در مورد طلحه که نقش بیشتری را در قتل عثمان داشت، می‌فرمایند:

«وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ مَظْتَنُّهُ وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يُعَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبِسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ»^۲

نیز در مورد معاویه و ادعای خونخواهی او اقدام به روشنگری کرده و دست پنهان معاویه در قتل عثمان که در زمان خود وی کمتر کسی به نقشه وی پی برده برد را به مردم نشان می‌دهند. ایشان در نامه‌ای، در پاسخ معاویه که امام را قاتل عثمان دانسته، می‌نگارند:

«ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرِ عُثْمَانَ فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمِكَ مِنْهُ فَأَيُّنَا كَانَ أَعْدَى لَهُ وَأَهْدَى إِلَى مَقَاتِلِهِ أَمْ مَنْ بَدَّلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَاسْتَكْفَهُ أَمْ مَنْ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَخَى عَنْهُ وَبَثَّ الْمُنُونَ

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷ «به خدا سوگند، که از انتساب هیچ منکری به من خودداری ننمودند و، در رفتار میان من و خود رعایت انصاف نکردند. ایشان حقی را طلب می‌کنند که خود آن را وا گذاشتند و خونی را می‌خواهند که خود آن را ریخته‌اند»^۳. اگر من در آن کار با آنان شریک بوده‌ام آنان خود بی‌نصیب نبوده‌اند و اگر آنان خود و بی من چنان کرده‌اند، پس آنها باید بازخواست شوند و نخستین گامی که در راه عدالت برمی‌دارند، باید به زیان خود حکم دهند»

۱ . همان، خطبه ۱۷۳ «به خدا طلحه بدین کار نپرداخت، و خونخواهی عثمان را بهانه نساخت جز از بیم آنکه خون عثمان را از او خواهند، که در این باره متهم می‌نمود، و در میان مردم، آزمندتر از او به کشتن عثمان، کس نبود . پس خواست تا در آنچه خود در آن دست داشت مردمان را به خطا در اندازد، و کار را به هم آمیزد، و شک پدید آرد و حقیقت را مشتبه سازد»

إِلَيْهِ حَتَّى آتَى قَدْرُهُ عَلَيْهِ كَلَّا وَاللَّهِ « لَقَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعْوِقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا »^۲

معاویه از همان زمان که نشانه‌های سقوط عثمان را مشاهده کرد، دانست که در صورت کشته شدن عثمان هم صحنه را از رقیب خالی کرده و هم با بهانه کردن خون عثمان می‌تواند از بیعت با امیرالمومنین که رسیدن خلافت به او قابل پیش بینی بود، سرباز زند. بنابراین هنگامی که عثمان از او تقاضای نیروی کمکی برای سرکوب انقلابیون کرد، در فرستادن کمک به او تاخیر کرد تا این که عثمان کشته شد و لذا امام او را خواهان قتل وی و مسئول آن می‌داند. پس یکی از پاسخ‌های مهم و موثر امام به شبهات مخالفان، دست داشتن خود آنان در قتل است.

۴. ۲. ۷. گفتار و رفتار متناقض امام علی **a** در مورد عثمان

گفته می‌شود: اقوال و عملکرد امیرالمومنین **a** در قتل عثمان و نظرشان در مورد قاتلان عثمان با هم متضاد بوده و سبب ایجاد شبهه برای مردمان گردید.

۴. ۲. ۷. ۱. توضیح بیشتر

از امیرالمومنین **a** در مورد قتل عثمان و قاتلان وی سخنان به ظاهر متضادی نقل شده است. از جمله:

الف. « و الله ما غاضني قتل عثمان و لا سرنى و لا أحببت ذلك و لا کرهته^۱ »

^۱ . سوره احزاب ۱۸ «خداوند کسانی که مردم را از جنگ بازمی‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: بسوی ما بیایید، بخوبی می‌شناسد و آنها جز اندکی پیکار نمی‌کنند»
^۲ . نهج البلاغه، نامه ۲۸ «سپس کار مرا با عثمان یاد آوردی، تو راست که پاسخت دهی چه با او خویشاوندی. اما کدام یک از ما دشمنی‌اش با عثمان بیشتر بود و در جنگ با وی راهبرتر. آن که یاری خود را از وی دریغ نداشت و او را به نشستن - و به کار مردم رسیدن - واداشت یا آن که چون وی از او یاری طلبید، سستی ورزید تا سپاه مرگ را بر سر او کشید و حکم الهی بر وی جاری گردید نه به خدا، «خدا می‌داند چه کسانی از شما از جنگ باز می‌دارند، و آنان که به برادران خود می‌گویند نزد ما بیایید و جز اندکی در جنگ حاضر نمی‌شوند.»

ب. عمار می‌گوید: علی را پس از قتل عثمان بر منبر دیدم که می‌فرمود:

« ما أحببت قتله ولا كرهت، ولا أمرت به ولا نهيت عنه^٢ »

ج. « إن شاء الناس قُمتُ لهم خلفَ مقامِ إبراهيمَ فحلفتُ لهم بالله ما قتلْتُ عثمانَ ولا أمرتُ بقتله، ولقد نهيتهم فعصوني^٣ »

د. « من كان سائلي عن دم عثمان، فإن الله قتله و أنا معه^٤ »

ه. « لو لم يدخل الجنة إلا قاتل عثمان لما دخلتها و لو لم يدخل النار إلا قاتل عثمان لما دخلتها^٥ »

و. « أكبت الله قتلة عثمان^٦ »

ز. « اللهم اقتل قتلة عثمان في بر الأرض و بحرها^٧ »

همان گونه که مشاهده می‌شود امیرالمومنین **a** در دو مورد "الف" و "ب" به گونه‌ای از موضع بی‌طرفی خود در قتل عثمان پرده برمی‌دارد و نیز در مورد "ب" می‌فرماید که نه به قتل او امر کرده‌ام و نه نهی نموده‌ام در حالی که در سخن "ج" می‌فرماید من قاتلان را نهی کردم ولی آنان

١. مفید، محمد بن محمد، الجمل ٢٠٢ «به خدا سوگند قتل عثمان نه مرا اندوهناک ساخت و نه خوشحال و نه آن را دوست داشتم و نه ناپسند»

٢. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ٦٥/٣ «قتل او را دوست نداشتم و ناپسند نیز نمی‌دانستم و به آن امر نکردم و نهی نیز ننمودم»

٣. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق ٤٥١/٣٩ «اگر مردم بخواهند پشت مقام ابراهیم می‌ایستم و برایشان قسم یاد می‌کنم که عثمان را نکشته‌ام و به آن امر نکرده‌ام و شما را نهی کردم ولی مرا نافرمانی کردید»

٤. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ٦٦/٣ «هر کس از من از خون عثمان بپرسد پس خدا او را کشته و من با اویم»

٥. مفید، محمد بن محمد، الجمل ٢٠٢ «اگر جز قاتل عثمان به بهشت وارد نشود من به آن وارد نشوم و اگر جز قاتل عثمان وارد جهنم نشود باز من به آن وارد نشوم»

٦. همان «خداوند قاتلان عثمان را خوار کند»

٧. همان «خدایا قاتلان عثمان را در خشکی زمین و دریای آن به قتل برسان»

از من سرپیچی کردند و در سخن "د" ابراز می‌دارد که خدا عثمان را کشت و من با او همراه بودم یعنی قتل او را تایید می‌کنم و از طرفی در مورد "ه" خود را به کلی از قرار داشتن در زمره قاتلان مبرا می‌کند، حتی اگر قرار باشد که جز قاتل عثمان وارد بهشت نشود. در مورد "و" و "ز" قاتلان را به سبب کارشان شایسته خواری خداوند و عقوبت می‌داند و از طرفی از تحویل دادن آنان به خونخواهان عثمان خودداری ورزیده و به این وسیله در واقع عمل قاتلان را تایید می‌کند. در حالی که با پذیرش خواسته مخالفان مبنی بر تسلیم قاتلان به آنها ممکن بود، جنگی رخ ندهد. این دوگانگی گفتار و عملکرد امام علی **a** سبب ایجاد شبهه در زمان ایشان گردید و فهم حقیقی موضع ایشان در برابر عثمان و عملکرد وی را بسیار مشکل ساخت، چنانچه تا مدت‌ها بعد نیز مردم سعی در کشف این موضوع داشتند و همواره از نظر ایشان در مورد عثمان و قاتلانش پرس و جو می‌کردند.

۴.۲.۷.۲. بررسی و پاسخ

در مورد حل مشکل تضادنامی سخنان امیرالمومنین **a** باید فضای جامعه آن روز مورد بررسی و جستجو قرار گیرد. اعمال خلیفه و جهت گیری های او و نیز حاکمان منصوب از سوی او سبب قیام علیه عثمان گشته و علیرغم تلاش امیرالمومنین **a**، منتهی به قتل وی شد. پس از قتل عثمان مردم به دو گروه اصلی تقسیم شدند. گروهی اعتقاد داشتند که عثمان مظلوم کشته شده و قاتلان او گناهکار و مستحق مجازات اند، اما گروه دیگری که اکثریت آنان مرد جنگ بوده و از سپاه امام و اطرافیانش به حساب می آمدند، معتقد بودند که عثمان به خاطر جرایمی که مرتکب شده مستحق قتل بوده است. اگر امام نظر صریح خود را در مورد عثمان و قتل او بیان می فرمود، قطعاً یکی از دو طرف از او جدا شده و به مخالفت با او برمی‌خواست. لذا امام در ابراز نظر در مورد او همواره به گونه‌ای دو پهلو سخن می‌گفت که هر کدام از دو طرف گمان می‌کردند که ایشان با نظر آن گروه موافق است و به این شکل از دو دستگی و اختلاف جلوگیری می نمود^۱. باید در نظر داشت که امام کسی نبود که به خاطر منافع شخصی خود و پراکنده شدن اطرافیان از اظهار حق خودداری کند بلکه امام شخصیتی است که اگر تنها بماند نیز از برخورد با واقعیت‌ها

^۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار ۵۰۵/۳۱ و ۵۰۶ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۷۳/۷

ابایی ندارد. برای نمونه نظر ایشان در مورد قتال با دشمن این گونه است: «لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَفَرُّهُمْ عَنِّي وَحَشَةً»^۱ هم چنین در نامه ۶۲ می‌فرمایند: «إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ لَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ»^۲

پس دلایل دیگری سبب می‌شد که امام برای جلوگیری از پراکندگی یاران موضع خویش را صریحا اعلام نکند. اول آن که وقایع قتل عثمان پیچیده گشته و افراد و گروه‌های مختلف با اهداف گوناگون در آن حضور داشته و نقش ایفا کردند. حوادث به نحوی پیش رفت که برای کسانی که در مدینه حاضر بودند فضا تیره و شرایط شبهه‌آلود بود چه رسد به کسانی که در صحنه حاضر نبودند. شبهه‌ساز بودن وقایع را می‌توان در سخنان بسیاری از افراد مشاهده نمود.^۳ بنابراین عده بسیاری از فهم صحیح وقایع بازمانده و بر اساس شنیده‌ها و آنچه دیده بودند، نظری داشتند و در آن شرایط انتظار فهم درست مردم از مسائل، انتظاری دور از واقع به شمار می‌رفت. از طرف دیگر معاویه در برابر امام سربرداشته و از بیعت با امام خودداری کرده و خونخواهی عثمان و پاره‌ای مسائل دیگر را برای عدم تبعیت خود از امام بهانه کرده بود. امام به خوبی از خطر معاویه آگاه بوده و اگرچه بارها او را به حق دعوت کرد، اما می‌دانست که سرانجام کار به جنگ رودر رو با معاویه و شامیان، خواهد کشید. در همین شرایط بود که همه کسانی که نتوانستند در سایه خلافت امام به اهداف خود برسند، کسانی همچون طلحه، زبیر و عایشه نیز پیمان شکنی کرده و فتنه‌ای دیگر به پا کردند. تمام اینها در کنار مشکلات دیگر و نیاز مبرم جامعه به تغییرات اساسی سبب می‌شد که امام به وحدت صفوف همراهیان خود به جد بیاندیشد و به خاطر مساله‌ای که گذشته و درک آن نیز از فهم عامه مردم خارج بوده، باعث ضعف داخلی سپاه خود نشود.

در واقع امام به خاطر حفظ منافع اسلام و خطرات جدی که در مقابل داشت این روش و سیاست را در پیش گرفته و در دوران خلافت خود از بازگ کردن هر مساله‌ای که خطر تفرقه آن

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۶ «فراوانی مردم پیرامونم بر عزت من نیفزاید و پراکندگی آنان از گردهم مرا هراسان ننماید»
۲. «به خدا اگر تنها آنان را می‌دیدم و آنان زمین را پر می‌کردند نه باک داشتم و نه می‌هراسیدم»
۳. برای نمونه جریر فرستاده امیر در خطبه اش نزد معاویه گفت: أیها الناس إن أمر عثمان قد أعبأ من شهده فما ظنکم بمن غاب عنه از وقعه صفین ۳۰

بیش از منفعت آن باشد، امتناع می‌نمود. سکوت امام در بیست و پنج سالی که حق ایشان غضب گشت نیز در همین راستا بوده است. در اهمیت خطر معاویه و پرهیز از مسائل حاشیه‌ای در آن شرایط مشاهده می‌شود که در جنگ صفین مردی از شگفت آور بودن ماجرای غضب خلافت به رغم شایستگی‌های امام سخن گفت، ایشان فرمود: «يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ إِنَّكَ لَلْقَلْبُ الْوَضِيحُ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدِّ وَ لَكَ بَعْدُ ذِمَامَةٌ الصَّهْرِ وَ حَقُّ الْمَسْأَلَةِ وَ قَدْ اسْتَعْلَمْتَ فَأَعْلَمُ» و پس از این که به سوال وی پاسخ گفت فرمود:

« وَ دَعُ عَنْكَ نَهْبًا صَبِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ وَ لَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ »

منظور امام این است که صحبت از غضب خلافت در گذشته را واگذار و به این بیاندهش که با معاویه چه باید کرد؟^۲

تاثیر فضای جامعه و مواظبت امام علی **a** بر عدم تفرقه مردم و ناگزیر بودن امام در سخن دو پهلو گفتن را می‌توان در خبر زیر مشاهده نمود. یکبار امام در خطبه‌ای فرمود: « لئن لم يدخل الجنة إلّا من قتل عثمان لا أدخلها، و لئن لم يدخل النار إلّا من قتل عثمان لا أدخلها » پس به او گفته شد: چه کردی؟ با این کار مردم را متفرق نمودی! امام دوباره به منبر رفته، فرمود: «إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ فِي قَتْلِ عِثْمَانَ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُ وَ أَنَا مَعَهُ»^۳

در اینجا مشاهده می‌شود که امام از خوف تفرقه مردم ناچار سخنی دو پهلو گفت تا مردم را از تفرقه محفوظ دارد.^۴

^۱ . نهج البلاغه ، خطبه ۱۶۲ « برادر اسدی ناستواری و ناسنجیده گفتار، لیکن تو را حق خویشاوندی است و پرسش، و آگاهی خواستن و کسب دانش. پرسیدی، پس بدان »

« این سخن بگذار و از غارتی که بانگ آن در گوشه و کنار برخاست گفتگو به میان آر »

^۲ . همان ، پاورقی

^۳ . طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير ۸۰/۱

^۴ . جمله «ان الله قتله و انا معه » را می‌توان به دو شکل تفسیر کرد. اول : ان الله قتله و انا معه مقتول. خدا او را کشت و من نیز کشته خواهم شد. ظاهراً این معنا از طبرانی نقل شده است در مجمع الزوائد هیشمی ۹۸/۹. دوم: ان الله قتله و انا مع الله. خدا او را کشت و من با خدا بودم (بر کار او رضایت داشتم یا همراهی داشتم) این نظر ابن

با توجه به مسائل گفته شده، پشت هر کدام از سخنان به ظاهر متناقض امام علی **a**، واقعیتی پنهان است که درک آن به بصیرت و فهم صحیح شرایط آن زمان نیاز دارد و در مورد هر کدام از سخنان فوق در کتب مربوطه بحث شده و اینجا مجالی برای آن نیست^۱.

۴.۳. شبهات پیرامون بیعت با امام

شبهه اجباری بودن بیعت، بالاخص از جانب طلحه و زبیر مطرح شده و در جنگ جمل به عنوان بهانه‌ای برای عدم اطاعت از امام عنوان می‌شد و شبهه همگانی نبودن بیعت بیشتر از جانب معاویه برای تسلیم نشدن در برابر امام در میان شامیان رواج یافت. در اینجا ابتدا شبهه همگانی نبودن بیعت امام و سپس شبهه اجباری بودن آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴.۳.۱. فراگیر نبودن بیعت امام

عدم حضور تمامی مردم از جمله شامیان، به صحت بیعت امام علی **a** ضربه زده و لذا خلافت او مشروع نبود.

۴.۳.۱.۱. توضیح بیشتر

یکی از بهانه‌های مخالفان و بالاخص معاویه در عدم اطاعت از امام و سرباز زدن از بیعت با ایشان، همگانی نبودن بیعت امام علی **a** و به عبارتی حاضر نبودن شامیان در انتخاب امام بوده و لذا از ایشان می‌خواست تا با کناره‌گیری از حکومت، تعیین خلیفه را به شورای مسلمانان واگذار نماید. وی در نامه‌ای که در گرماگرم نبرد صفین به امام نگاشته چنین اظهار نموده است: فان كنت ابا حسن انما تحارب علي الامر و الخلافة فلعمري لو صحت خلافتك لكنت قريبا من أن تعذر في حرب المسلمين و لكنها ما صحت لك أني بصحتها و أهل الشام لم يدخلوا فيها و لم يرتضوا بها^۲.

عباس است که علم الهدی در الشافی فی الامامه ۳۰۸/۴ آن را آورده است. طبق دو تفسیر فوق هر کدام از دو جناح حول امام می‌توانست مطابق با رأی خود از آن برداشت کند.

^۱. نک: بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ۵۴/۲-۵۹ ذیل خطبه ۳۰

^۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴۲/۱۴: اینک ای ابو الحسن اگر تو برای خلافت و حکومت جنگ می‌کنی، به جان خودم سوگند اگر خلافت تو درست می‌بود، شاید بهانه‌ات در این جنگ با مسلمانان به قبول نزدیک

وی در نامه دیگری خطاب به امام بر اهمیت جایگاه شامیان اشاره داشته و ارجحیت آنان بر اهل حجاز را ادعا دارد و از این طریق سعی دارد عدم حضور آنان در بیعت را مهم قلمداد کند:

و قد كان أهل الحجاز الحكّام على الناس و في ايديهم الحقّ فلما تركوه صار الحق في ايدي اهل الشام^۱.

عدم بیعت کسانی چون عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص که از آنان با عنوان قاعدین یاد می‌شود، سبب شد که بعدها عدم حضور همین افراد، شبهاتی را در مورد همگانی نبودن بیعت امام به وجود آورد^۲. اینان خود عدم بیعتشان را به نقلی به دلیل عدم حضور شامیان و کامل نشدن جماعت مستند کردند. لذا برخی همچون عبدالله بن عمر گفتند: آخرین فردی خواهند بود که بیعت می‌کند و سعد بن ابی وقاص گفت: زمانی بیعت خواهد کرد که کسی جز او باقی نمانده باشد^۳.

۴. ۳. ۱. ۲. بررسی و پاسخ

امام علی ^a در پاسخ شبهه القا شده از جانب معاویه او را به کیفیت بیعت خلفای پیشین توجه می‌داد. بر اساس سنت معمول پس از واقعه سقیفه و انتخاب ابوبکر توسط تعدادی معدود از مهاجر و انصار، سنت جاری و پذیرفته شده در انتخاب خلیفه، رأی مهاجر و انصار بوده و بقیه مردم به رأی آنان گردن می‌نهادند. پس چنانچه به همان شیوه و توسط همان مردمان که با خلفای پیشین بیعت کرده‌اند، بیعت امام نیز شکل یافته باشد همان مشروعیت برای بیعت او نیز لازم می‌آید. امام در این مورد می‌فرماید:

می‌بود، ولی خلافت تو درست نیست، و چگونه ممکن است صحیح باشد حال آنکه مردم شام در آن درنیامده‌اند و به آن خشنود نیستند.

۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسة ۱/۱۲۱: اهل حجاز حاکمان بر مردم بودند و حق در دستان آنان بود اما موقعی که حق را ترک کردند، حق در دستان اهل شام قرار گرفت.

۲. البته بنا بر برخی نقل‌ها در: مفید، محمد بن محمد، الجمل ۶/۴۶ و نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۵۵۱ و ۵۵۲؛ آنان از بیعت خودداری نکردند بلکه از همراهی امام در جنگ‌ها به بهانه بیزاری از جنگ با اهل قبله امتناع ورزیدند.

۳. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف ۲۰۷

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَوُهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً»

همچنین با توجه به این که معاویه خود والی نواحی شام و منصوب شده از سوی خلفای پیشین بوده و این خود نشان پذیرش مشروعیت خلفای پیشین در نظر اوست، معاویه را ملزم می‌سازد که در پذیرش بیعت امام، همان مبنای پذیرفته شده در نزد خلفای پیشین را بپذیرد:

«لَأَنْ بِيَعْتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمْتِكِ وَأَنْتِ بِالشَّامِ، كَمَا لَزِمْتِكِ بِيَعَةِ عُثْمَانَ بِالْمَدِينَةِ وَأَنْتِ أَمِيرُ لَعْمَرِ عَلَي الشَّامِ، وَكَمَا لَزِمْتَ يَزِيدَ أَخَاكَ بِيَعَةِ عُمَرَ، وَهُوَ أَمِيرُ لِأَبِي بَكْرٍ عَلَي الشَّامِ»

امام در موارد متعدد به رأی مهاجر و انصار به عنوان تنها ملاک انتخاب خلیفه اشاره می‌فرماید و گاه حضور در جنگ بدر را نیز بر آن اضافه کرده و به دور بودن معاویه با توجه به ویژگی‌هایش از آن را یادآور می‌شوند:

«إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ السَّابِقِينَ بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْبَدْرِيِّينَ ، وَإِنَّمَا أَنْتِ طَلِيقُ بِنِ طَلِيقٍ، لَعِينُ ابْنِ لَعِينٍ، وَثَنِي بِنِ وَثَنِي، لَيْسَتْ لَكَ هِجْرَةٌ وَلَا سَابِقَةٌ وَلَا مَنْقِبَةٌ وَلَا فَضِيلَةٌ»^۱

البته تاکید و پافشاری امام بر ملاک صحت بیعت مردم با ایشان برای مشروعیت حکومت و نیز عدم استناد به نص بر امامت بدان خاطر است که در آن زمان سنت مورد قبول از جانب مردم

^۱ . نهج البلاغه ، نامه ۶ «مردمی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان بیعت مرا پذیرفتند. پس کسی که حاضر است نتواند دیگری را خلیفه گیرد، و آن که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد. شورا از آن مهاجران است و انصار، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند»

^۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴۲/۱۴ «زیرا بیعت با من بر گردن تو لازم است، هر چند که تو در شام باشی. همچنان که بیعت عثمان بر گردن تو لازم شد و حال آنکه بیعت با او در مدینه صورت گرفت، و تو در آن هنگام از سوی عمر امیر شام بودی، همانگونه که بیعت با عمر بر عهده برادرت یزید بن ابی سفیان لازم شد و او در آن هنگام از سوی ابو بکر بر شام امیر بود»

^۳ . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ۳۵۰/۲ «مانا شوری تنها مخصوص مومنان از میان مهاجران اولیه و سبقت گیرندگان به احسان از اهل بدر است و تو آزاد شده فرزند آزاد شده و لعن شده فرزند لعنت شده و بت پرست فرزند بت پرست هستی برای تو هجرت و سابقه و منقبت و فضیلتی نیست»

در انتخاب خلیفه، رأی مهاجر و انصار و گروهی ویژه بود و امام در مقام احتجاج بر آنان از صحت بیعت خویش مانند بیعت خلفای پیشین و با رأی اکثریت مردم و ویژگیان امت سخن می‌گوید و همچنین امام این مسأله را در نظر داشت که چنانچه به نص استناد کند، از او نمی‌پذیرند و استناد او به نص به منزله طعن خلفای پیشین به حساب آمده، و شاید برای او چالش دیگری با عده‌ای از مهاجر و انصار که پیش از این با خلفای گذشته بیعت کرده بودند، پیش آورد در حالی که امام در آن شرایط به وحدت صفوف یاران خویش نیازمند بود.^۱

امام علی **a** در بیانی در جهت شبهه زدایی، علت کافی بودن رأی گروهی از ویژگیان و مهاجر و انصار را توضیح داده و محال بودن حضور تمامی مردم و رضایت همه آنان بر یک شخص را مورد توجه قرار می‌دهند:

«و لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَدُّ حَتَّى تَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ»^۲

شیخ مفید نیز با توجه به همین موضوع به عدم اعتقاد به حضور تمامی مسلمانان اشاره کرده و بیعت عده‌ای از اهل فضل که از نظر عقلی بیعت به وسیله آنان مشروعیت می‌یابد را متذکر می‌شود و اجماع مهاجر و انصار^۳ را برای محکم شدن کار بیان می‌کند که در بیعت امیرالمومنین **a** این شروط حاصل شده بود و البته این دلیل را با توجه به اعتقاد مخالفان که بیعت خلفای پیشین را صحیح می‌شمارند، بیان می‌کند.^۴

لازم به ذکر است که معاویه عدم حضور مردم شام را موجب نادرست بودن بیعت امام قلمداد می‌کند در حالی که با نگاهی به بیعت خلفای پیشین که مورد تأیید معاویه بوده است؛ امتیاز بیعت امام نسبت به بیعت آنان به وضوح قابل مشاهده است؛ چرا که شرکت مردم در انتخاب

^۱ خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۱۹۸/۱۷

^۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳ «به جانم سوگند، اگر کار امامت راست نیاید جز بدانکه همه مردم در آن حاضر باید، چنین کار ناشدنی نماید. لیکن کسانی که - حاضرند و - حکم آن دانند، بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند، و آن گاه حاضر حق ندارد سرباز زند و نپذیرد، و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد»

^۳ . نک: مفید، محمد بن محمد، الجمل ۵۰-۵۳؛ مؤلف تعداد زیادی از مهاجر، انصار و نامداران را که با امیرالمومنین بیعت کردند، را نام می‌برد.

^۴ . همان ۴۸

خلیفه اول، محدود به شرکت کنندگان در سقیفه بود و قرائنی وجود دارد که نوعی توطئه قبلی و یا حداقل تفاهم حزب مخالف بنی هاشم پیش از بیعت را نشان می‌دهد. انتخاب عمر فقط به شکل استخلاف در حد یک وصیت بوده و عثمان نیز برگزیده شورایی شش نفره بود. اما حضور اکثریت مردم حاضر در مدینه در انتخاب حضرت امیر **a** قابل توجه است که گروه بسیاری از مهاجر و انصار را شامل می‌شود. در واقع تا آن زمان این تنها بیعت و انتخابی بود که می‌توان آن را، یک بیعت عمومی و مردمی خواند.

طبق سنت عرفی پیشین رأی مهاجر و انصار در این امر اعتبار داشت اما در بیعت با امام نمایندگان عراق و مصر نیز حضور داشتند که جنبه مردمی انتخاب را می‌افزودند.^۱ امام در مواضع مختلف به حضور گسترده مردم و اقبال آنان برای بیعت اشاره می‌فرماید که این خود بر مشروعیت حکومت امام می‌افزاید و راه هر گونه بهانه‌گیری را می‌بندد مگر آن که کسی بنا بر مخالفت گذاشته باشد. از جمله ایشان می‌فرماید:

«فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطْفِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا وَ نَارَعْتُمْ يَدِي فَجَدَّ بْتُمُوهَا^۲»

شبهه دیگری که معاویه مطرح می‌کند، آن است که در اواخر نبرد صفین با این که بالاخره حاکم بودن اهل حجاز در تصمیم‌گیری و انتخاب خلیفه را می‌پذیرد، اما در ادامه ادعا می‌کند که اهل حجاز از حق روی گردان شده و با اعراض آنان، حال اهل شام صلاحیت تصمیم‌گیری را دارند. امام در پاسخ این ادعا با تاکید بر سزاوار نبودن هیچ کدام از شامیان برای شرکت در شوری یا خلافت، می‌فرماید:

«اما قولک ان اهل الشام هم الحکام علی الناس، فهات رجلا من قریش الشام یقبل فی الشوری او تحل له الخلافة، فان سمیت کذبک المهاجرون و الانصار و إلا أتیتک به من قریش الحجاز^۳»

^۱ . جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام ۲/۲۳۳

^۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷ « همچون ماده‌شتر، که به طفل خود روی آرد، به من رو آوردید و فریاد بیعت برآوردید. دست خود را باز پس بردم آن را کشیدید، از دستتان کشیدم به خود برگردانیدید»

^۳ . ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه ۱/۱۲۲ «و اما این سخن تو، که اهل شام حاکمان بر مردم حجازند، یک مرد از قریش شامیان را بیاور که در شوری پذیرفته شده باشد و خلافت برای او روا بوده و به خلافت رسیده

بر اساس مطالب پیش گفته شبهه عدم حضور تمامی مسلمانان در بیعت امام باطل بوده و حضور مهاجر و انصار که شرط مقبولیت بیعت خلفای پیش از امام است و نیز گروه عظیمی از دیگر مسلمانان، به حکومت امام مشروعیت بخشیده بود.

۴.۳.۲. اجباری بودن بیعت

یکی از شروط صحت بیعت، رضایت بیعت کننده است. اخباری نقل شده که بر طبق مفاد آن بیعت مردم با امیرالمومنین **a** همراه با اجبار و اکراه و از ترس شمشیر بوده است و در این صورت بیعت امام باطل بوده و حکومت ایشان از مشروعیت برخوردار نیست.

۴.۳.۱. توضیح بیشتر

هنگامی که طلحه و زبیر به مخالفت با امام و با شعار خونخواهی عثمان برخاستند، نقض بیعتشان با امام مورد ایراد قرار گرفت اما آنان در پاسخ، بیعتشان را امری از سر ناچاری و اجبار و اکراه اعلام کرده و در نتیجه محترم بودن و صحت آن را نفی کردند. در خبری آمده است که چون امام پیش از نبرد جمل از طلحه پرسید: آیا تو با من از روی اختیار بیعت نکردی؟ پس چرا وفای بر بیعت را ترک کردی؟ طلحه گفت: با تو بیعت کردم اما در حالی که شمشیر بر روی گردنم نهاده شده بود^۱.

در خبر دیگر آمده است که پس از قتل عثمان، امیرالمومنین **a** به مکانی به نام بئر سکن رفت که طلحه و زبیر نیز با او همراه بودند. مالک اشتر به آنان گفت آیا منتظر کسی هستید؟ و شمشیر خود را بر گرفت و خود با امیرالمومنین **a** بیعت کرد. آنگاه به آنان گفت برخیزید و بیعت کنید. قسم به خدا هیچ کدام از شما سستی نکند مگر آنکه گردنش را می‌زنم. پس آن دو برخاسته و بیعت کردند^۲.

باشد و اگر تو چنین ادعایی کنی همه مهاجران و انصار تو را تکذیب خواهند کرد و گواه از قریش حجاز هم برای تو می‌آورم»

^۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسة ۹۵/۱

^۲. علم الهدی، علی بن الحسین، الشافی فی الامامه ۳۱۲/۴

همچنین واقدی از سعید بن مسیب نقل می‌کند که او به سعید بن زید رسیده و از او می‌پرسد: بیعت کردی؟ او در پاسخ می‌گوید: باید چه می‌کردم؟ اگر بیعت نمی‌کردم "اشتر" مرا می‌کشت^۱.

۴. ۳. ۲. بررسی و پاسخ

اخباری که حاکی از اجبار و یا اکراه در بیعت با امام است را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. اخباری که این اجبار را به طور کلی برای عموم بیعت کنندگان نشان می‌دهد و اخبار دیگری که از قول طلحه و زبیر نقل شده و در بعضی از آنها اجبار بر بیعت و در برخی اکراه بر بیعت قابل مشاهده است. بیشتر اخبار از نوع دوم یعنی به نقل از طلحه و زبیر بوده و دلیل آن نیز بهانه قرار دادن آن برای نقض بیعت و مقابله با امام و طلب ریاست بوده است.^۲

می‌توان ادعا کرد که با توجه به معنای لغوی واژه اکراه و نیز کاربرد آن در اخبار یاد شده، این واژه گاه به معنای اجبار و بیشتر در معنای نارضایتی و عدم پذیرش قلبی به کار رفته است.^۳

با توجه به این نکات، اجبار و اکراه در بیعت با امام به دلایل زیر نادرست است:

اول. در کیفیت بیعت مردم با امیرالمومنین **a** اخبار متواتری نقل شده است که نشان دهنده اقبال عمومی مردم به امام و اصرار به ایشان برای پذیرش حکومت است و در آنها هیچ نشانی از اجبار و یا اکراه دیده نمی‌شود بلکه نشان دهنده رضایت عموم مردم از این انتخاب است.^۴ بنا بر این خبرهای واحدی که در آن بر اکراه و اجبار تأکید شده به دلیل تعارض با اخبار متواتر قابل اعتنا نیست^۵ و به طور کلی منطقی نیست کسی که در ابتدای پیشنهاد خلافت به وی، از قبول آن به دلایلی سرباز می‌زند تا این که با اصرار زیاد مردم آن را می‌پذیرد، کسانی را مجبور به بیعت با خویش نماید.^۶ امام از همان ابتدا و پس از اصرار مردم، بر لزوم رضایت مردم از

۱. همان ۳۱۳/۴

۲. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۵۵ و ۵۴

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب ۵۳۴/۱۳

۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۴۵۰/۳-۴۵۲

۵. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۵۴

۶. امین، محسن، اعیان الشیعه ۴۴۴/۱

حکومت ایشان پای فشرده و آنگاه که مردم خواستند با ایشان بیعت کنند فرمود: «ففى المسجد فان بیعتی لا تكون خفیا و لا تكون الا عن رضی المسلمین^۱»

امام در نامه ای به طلحه و زبیر پس از بیعت شکنی آنان به این نکته مهم توجه می دهد که مردم ایشان را خواسته اند نه ایشان مردم را و در نتیجه اجبار آنان مفهوم منطقی ندارد و عموم مردم از ترس و یا به طمع با ایشان بیعت نکرده بلکه با رضایت قلبی ایشان را پذیرفته اند:

«أَمَا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ وَ إِن كُنْتُمْ أَنَّى لَمْ أَرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَ لَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَ إِنَّكُمْ مِمَّنْ أَرَادَنِي وَ بَايَعَنِي وَ إِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعِنِي لِسُلْطَانٍ غَاصِبٍ وَ لَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ^۲»

امام در مواضع مختلف به آزادی مردم در انتخاب خویش اشاره نموده است. از جمله می فرماید: «ثم ان عثمان قتل فجاءوني فبايعوني طائعين غير مكرهين^۳»

دوم. در اخبار آمده است که گروهی اندک همچون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه و ... از بیعت با امام امتناع نمودند ولی امام آنان را به این کار وادار نکرد.^۴ هنگامی که امام علی **a** با مردم بیعت کرد عمار نزد وی آمده و از او خواست تا به دنبال اسامه بن زید، ابن عمر، محمد بن مسلمه و چند تن دیگر بفرستد تا آنان نیز بیعت کنند امام فرمود: «انه لا حاجة لنا فيمن لا يرغب فينا»^۵. همچنین امام در جایی دیگر به این موضوع اشاره می نمایند که بیعت کسی که خود با رضایت اقدام کرده را پذیرفته اند و دیگران را اجبار نکرده اند و اگر طلحه

^۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۴۵۰/۳ « پس بیعت با من در مسجد انجام پذیرد که بیعت با من مخفیانه و جز با رضایت مسلمانان نباشد »

^۲. نهج البلاغه، نامه ۵۴ «اما بعد، دانستید، هر چند پوشیده داشتید، که من پی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهند، و من با آنان بیعت نکردم تا آنان دست به بیعت من گشادند، و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستند و با من بیعت کردند، و مردم با من بیعت کردند نه برای آنکه دست قدرت من گشاده بود، یا مالی آماده»

^۳. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق ۴۳۹/۴۲ و ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابه ۳۱/۴ « سپس عثمان کشته شد پس مردم نزد من آمده و با من از روی اختیار و بدون اجبار بیعت کردند »

^۴. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۱۹۱/۳، طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۴۵۱/۳، ابن اعثم، احمد، الفتوح ۴۴۲/۲

^۵. ابن اعثم، احمد، الفتوح ۴۴۱/۲ « همان برای ما در کسی که به ما رغبتی ندارد، نیازی نیست »

و زبیر هم نمی پذیرفتند آنان را به این کار مجبور نمی کردند: «فمن بايعنى طائعا قبلت منه و من ابى تركته فبايعنى فيمن بايعنى طلحة و الزبير و لو ابيا ما اكرهتهما كما لم اكره غيرهما»^۱

در مورد طلحه و زبیر باید در نظر داشت که اگر امام می‌خواست به زور آنان را با خود همراه کند افرادی مهمتر از آنان از لحاظ منزلت اجتماعی مانند ابن عمر و سعد بن ابی وقاص بودند اما امام آنان را به این کار مجبور نکرد. پس چگونه ممکن است که طلحه و زبیر را اجبار و الزام فرموده باشد؟^۲ امام علی **a** در پاسخ به ادعای طلحه مبنی بر اجباری بودن بیعت می‌فرماید:

«ألم تعلم انى ما أكرهت أحدا على البيعة، و لو كنت مكرها أحدا لأكرهت سعدا و ابن عمر و محمد بن مسلمة، أبو البيعة و اعتزلوا فتركهم»^۳

سوم. امام در خطبه‌ای در مورد زبیر که گفته بود با قلبش بیعت نکرده، فرمودند که باید بر این ادعایش مدرک بیاورد چرا که او به هر حال بر بیعتش اعتراف دارد و باید بر آن وفادار بماند و اگر نمی‌تواند مدرکی ارائه دهد و یا به بیعت خویش بازگردد: «يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَ لَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْبَيْعَةِ وَ ادَّعَى الْوَلِيَجَةَ فَلَيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَ إِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ»^۴

در جایی دیگر امام به آن دو می‌گوید که اگر شما با اکراه با من بیعت کردید من مقصر نیستم و این خود شما بودید که برای من غلبه و برتری بر خود را به وسیله اظهار اطاعت از من قرار دادید و پس از بیعت نیز نمی‌توان از آن بازگشت:

^۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات ۳۱۰/۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۹۷/۶ « هر کس با رغبت بیعت کرد پذیرفتم و هر کس خودداری کرد رهایش کردم و او را مجبور نساختم. از جمله کسانی که با من بیعت کردند طلحه و زبیر بودند و اگر آن دو هم خودداری می‌کردند مجبورشان نمی‌ساختم، همانگونه که دیگران غیر از آن دو را مجبور نکردم»

^۲. امین، محسن، اعیان الشیعه ۴۴۴/۱

^۳. ابن قتیبه، الامامه و السیاسة ۹۵/۱ « آیا نمی‌دانی که من احدی را بر بیعت اجبار نکردم؟ و اگر می‌خواستم کسی را مجبور کنم سعد و ابن عمر و محمد بن مسلمه را مجبور می‌کردم که از بیعت ابا کرده و کناره‌گیری کردند و من آنان را به حال خود رها کردم»

^۴. نهج البلاغه، خطبه ۸ « پندارد با دستش بیعت کرده است، نه با دلش. پس بدانچه به دستش کرده اعتراف می‌کند، و به آنچه به دلش بوده ادعا. پس بر آنچه ادعا کند دلیلی روشن باید، یا در آنچه بود و از آن بیرون رفت در آید »

«فَإِنْ كُنْتُمْ بَايِعْتُمَا نِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَتُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ وَإِنْ كُنْتُمْ بَايِعْتُمَا نِي كَارِهِينَ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ وَإِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ»^۱

دلیل ادعای طلحه و زبیر بر کراهت در بیعت آن است که برای مخالفت با امام راهی نیافتند زیرا در مقابل همگان بیعت کرده بودند و تنها راه باقیمانده این بود که وانمود کنند در باطن ناراضی بوده اند که جز خدا کسی از آن آگاه نیست.^۲

۴. ۳. ۲. ۳. مسأله امکان تجدید نظر در بیعت

آنان که همگانی نبودن بیعت و عدم حضور شامیان در این صحنه را بهانه کرده بودند و همچنین کسانی که ادعای اجبار و اکراه در بیعت را مطرح می نمودند همگی در صدد بودند، به این وسیله صحت بیعت و در نتیجه مشروعیت جایگاه امام علی **a** را به عنوان حاکم و خلیفه، زیر سوال ببرند و تقاضای آنان این بود که در مورد مسأله خلافت تجدید نظر شده و این کار به شورایی سپرده شود تا آنان از این طریق دوباره فرصتی برای دستیابی به قدرت بیابند. امام علی **a** پس از انصراف زبیر از رویارویی با امام در جنگ جمل با طلحه سخن گفت. در همین راستا طلحه پس از بحث و گفتگو درباره خون عثمان به امام پیشنهاد کرد که: فاعتزل هذا الامر و نجعله شوری بین المسلمین فان رضوا بک دخلت فیما دخل فیہ الناس و ان رضوا غیرک کنت رجلا من المسلمین. و پس از آن که امام بیعت او را با خویش یادآور شدند وی سخنی به زبان آورد که به نوعی پرده از نیت پنهان خود برمی داشت. طلحه می گوید: کنا فی الشوری سته فمات اتنان و قد کرهناک و نحن ثلاثة^۳. معاویه نیز در نامه ای درازدامن پس از ذکر خونخواهی عثمان پیشنهاد

^۱. همان، نامه ۵۴ «پس اگر شما از روی رضا با من بیعت کردید تا زود است باز آید و به خدا توبه نمایید، و اگر به نادلخواه با من بیعت نمودید، با نمودن فرمانبرداری و پنهان داشتن نافرمانی راه بازخواست را برای من بر خود گشودید»

^۲. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۵۴ و ۵۵

^۳. ابن قتیبه، الامامه و السیاسه ۹۵/۱: پس از خلافت کناره گیری کن تا آن را میان مسلمانان به شوری بگذاریم پس اگر مردم به تو راضی شدند در آنچه مردم به آن وارد شدند، وارد می شوم و اگر به غیر تو راضی شدند تو نیز مانند یکی از مسلمانان هستی. در ادامه طلحه می گوید: ما در شوری شش نفر بودیم که دو نفر از ما مردند و اینک ما سه نفر تو را ناخوش داریم.

تشکیل شورا برای انتخاب خلیفه را مطرح می کند: فدع اللجاج و العبت جانباً، و اذفع الینا قتلة عثمان، و اعدّ الامر شوری بین المسلمین، لیتفقوا علی من هو لله رضی، فلا بیعة لک فی اعناقنا، و لا طاعة لک علینا^۱.

در این جا سوال مهم این است که اصلاً چرا امکان تجدید نظر در مورد بیعتی که صورت گرفته منتفی است؟ آیا این بیعت دوباره، اختلاف را از میان بر نمی دارد و وحدت را به امت باز نمی گرداند؟ چنان که در پاسخ به شبهه همگانی نبودن بیعت گفته شد، حضور مهاجر و انصار برای صحت بیعت کفایت می کند و نیز حضور اکثریت بیعت کنندگان که همراه با آزادی و رضایت آنان بوده است بر مردمی بودن بیعت می افزاید و حتی اگر طلحه و زبیر و عده ای محدود با اکراه و یا اهداف دیگری با امام بیعت نکرده باشند باز هم بیعت ایشان معتبر بوده و هیچ یک از کسانی که بیعت کرده اند و کسانی که در بیعت حاضر نبوده اند حق انتخاب دوباره ندارند. امام علی **a** در سخنان خود بارها بر این مسأله تأکید داشته اند تا هر گونه تصویری بر امکان تشکیل شوری را رد کنند: «أیها الناس، إنکم بایعتمونی علی ما بویع علیه من کان قبلی، و إنما الخیار للناس قبل أن یبایعوا، فاذا بایعوا فلا خیار لهم، و إن علی الإمام الاستقامة، و علی الرعیة التسلیم، و هذه بیعة عامة، من رغب عنها رغب عن دین الإسلام، و اتبع غیر سبیل أهله^۲»

و در جایی دیگر می فرمایند: «لأنها بیعة واحدة لا یشئ فیها النظر و لا یستأنف فیها الخیار الخارج منها طاعن و المرؤی فیها مداهن^۳»

^۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۸۶/۱۵: پس لجاجت و بیهودگی را کنار بگذار و قاتلان عثمان را به ما تحویل ده و خلافت را بین مسلمانان به شوری بگذار تا بر آن کس که رضای خود در اوست، اتفاق نظر یابند پس تو بیعتی بر گردن ما نداری و اطاعتی برای تو بر ما واجب نیست.

^۲. مفید، محمد بن محمد، الارشاد ۲۴۳/۱ «ای مردم شما با من بیعت کردید بر اساس آنچه با قبل از من بیعت می شد و همانا اختیار برای مردم تا قبل از انتخاب است پس هنگامی که بیعت کردند دیگر اختیاری در مورد آن ندارند و همانا بر امام استقامت و پایداری و بر رعیت تسلیم است و این بیعتی همگانی است که هرکس از آن روی بگرداند از اسلام رو گردانیده و از غیر راه مسلمانان پیروی کرده»

^۳. نهج البلاغه، نامه ۷ «چه خلافت یک بار بیعت کردن است و دوباره در آن نتوان نگرست، و برای کسی اختیار از سر گرفتن آن نیست. آن که از بیعت جمع مسلمانان بیرون رود عیبجویی است، و آن که در آن دو دل باشد دو رویی»

در واقع نکته‌ای که باید بدان توجه کرد آن است که درباره اجبار به بیعت در مرحله بیعت خاصه و عامه باید تفاوت گذاشت. هنگامی که خاصه بیعت کردند، خلافت تثبیت می شود پس از آن در بیعت عامه همه باید حضور یابند و به آن گردن نهند.^۱ لذا اگر کسی با تصمیم گرفته شده مخالفت ورزد، بر مسلمانان است که او را به وحدت فرا خوانده و در صورت لزوم با او پیکار کنند:

«وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوَهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنِ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنِ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى^۲»

در مورد خلفای پیشین نیز وضع به همین منوال بود. نه احدی از آنان که در مدینه حاضر بودند دیگری را انتخاب کرد و نه غائبان از بیعت با شخص منتخب مخالفت نمودند بلکه همگی تسلیم شدند. پس در مورد امام نیز طبق قاعده می بایست امر به همین گونه جریان می یافت.^۳

بنا بر مطالب گفته شده نه شبهات فوق مشروعیت حکومت امام را زیر سوال می برد و نه امکان این بود که در مسأله خلافت تجدید نظر به عمل آورند و گذشته از این ها اعمال تجدید نظر، در برابر هر نارضایتی و هر جریان معارض به معنای پذیرفتن هرج و مرج در نظام سیاسی و بازیچه قرار گرفتن امر حکومت بود که مصالح عامه مسلمانان را در پای مطامع چند نفر فزون طلب قربانی می کرد.

۴. خودداری امیرالمومنین **a** از دادن امتیاز مالی به برخی افراد

توزیع مساوی بیت المال در نخستین روزهای خلافت امیرالمومنین **a** در میان طبقات مردم سبب نارضایتی طبقه مرفه و از جمله طلحه و زبیر شد که پیش از این در دوره عثمان از بیت

^۱ . جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام ۲/۲۳۹

^۲ . نهج البلاغه، نامه ۶ «شورا از آن مهاجران است و انصار، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آرد او را به جمعی که از آنان برون شده بازگردانند، و اگر سرباز زد، با وی پیکار رانند که- راهی دیگر را پذیرفته- و جز به راه مسلمانان رفته، و خدا را در گردن او در آرد آن را که بر خود لازم دارد»

^۳ . خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۱۷/۱۹۸

المال سهم قابل توجهی به آنان اختصاص داده می‌شد. این امر سبب جدایی آنان از امام و پناهنده شدن به معاویه و پیوستن عده دیگری به مخالفان جمل گردید. اگر امام با هدف جلوگیری از مخالفت‌ها و تفرقه میان امت، آنان را از سهم بیشتری از بیت المال بهره‌مند می‌فرمود، بسیاری از یاران امام از ایشان جدا نمی‌شدند و حوادث پس از آن اتفاق نمی‌افتاد. او حداقل می‌توانست آنان را به طور موقت از جنبه مالی بهره‌مند کرده و پس از استقرار امور و ایجاد آرامش، برنامه اصلی خود در تقسیم مساوی بیت المال را اجرا کند.

در مورد سران قبائل نیز چنانچه امام علی **a** مانند معاویه آنان را از هدایایی تحت عنوان «مولفه قلوبهم» برخوردار می‌فرمود آنان را با خود همراه کرده و از نیروی آنان بر علیه معاویه استفاده می‌کرد. اما امام در هر دو مورد بر مواضع خود پای فشرد و نتیجه این شد که بسیاری از اطرافیان حضرتش پراکنده شده و جمعی هم به مخالفان پیوستند.

۴. ۴. ۱. توضیح بیشتر

از زمان عمر که درآمد بیت المال به طور قابل توجهی افزایش یافت تنظیم دیوان‌ها و عطای نابرابر بر اساس سوابق مسلمین آغاز شده و پس از او، عثمان بر اساس تشخیص خود به افرادی بدون حساب، اموال بسیار بخشید. این امر سبب ایجاد اختلاف طبقاتی وسیعی گشته و طمع مرفهین جامعه را افزونتر کرد. اما امیرالمومنین **a** در همان آغاز کار خویش سیاست خود در مورد تقسیم مساوی بیت المال و بازگرداندن آنچه به ناحق به گروهی در زمان عثمان داده شده، را با صراحت و قاطعیت بیان داشت که سبب مخالفت و جدایی بسیاری شد. امام در مورد اموالی که در زمان عثمان به ناحق به افرادی بخشیده شده بود، فرمود:

«الا إن كل قطیعة أقطعها عثمان، و كل مال أعطاه من مال الله فهو مردود فی بیت المال. فان

الحق القديم لا یبطله شیء، و لو وجدته قد تزوج به النساء، و فرق فی البلدان لردته إلى حاله^۱»

^۱ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۶۹/۱ «همانا هر قطیعه که عثمان داده و آنچه که از اموال خدا به دیگران بخشیده به بیت المال برگردانده خواهد شد و حق قدیمی را چیزی باطل نمی‌کند (مشمول مرور زمان نمی‌شود) و اگر آن اموال را در حالی بیابم که کابین زنان قرار داده‌اند و در سرزمینها پراکنده کرده‌اند به حال خودش برخواهم گرداند»

از نخستین کسانی که با وجود آگاهی از درستی سیره امام در پیروی از سنت رسول خدا S و با هدف شوراندن طبقه مرفه جامعه و ناراضی نمودن اصحاب امام به سیاست آن حضرت انتقاد کردند، طلحه و زبیر بودند. پس از مشخص شدن روش امام در بیت المال، ولید بن عقبه نزد امام آمده و از اوخواست اموالی که از زمان عثمان در دست آنهاست رها کند و نیز قاتلان عثمان را مجازات کند و گرنه در صورت خوف از امام، او را رها کرده به شام خواهند رفت؛ اما وقتی پاسخ دلخواه خود را نشنیدند به توطئه علیه امام مشغول شدند. یاران امام نزد ایشان آمده، فتنه انگیزی‌ها را گزارش دادند و گفتند آنان به طور پنهانی ما را نیز دعوت به جدایی از تو کرده اند و این به خاطر تساوی آنان در بیت المال است. امام در مسجد حضور یافته پس از قرائت خطبه ای در مورد دلایل کار خویش، طلحه و زبیر را نزد خویش خوانده و دلیل ناراضی و مخالفتشان را جویا شد. آنان گفتند: مخالفت تو با روش عمر در تقسیم بیت المال ما را ناراضی کرده است. تو ما را با کسانی که با شمشیر ما و از روی اکراه مسلمان شدند همسان قرار دادی^۱.

وقتی خبر موضع قاطع امام مبنی بر بازگرداندن دارایی به بیت المال به عمروعاص رسید به معاویه نامه نوشته و در آن به او گفت: هر چه باید انجام دهی انجام بده که پسر ابی طالب همه اموالی را که داری از تو جدا خواهد کرد، همانگونه که پوست عصا و چوبدستی را می‌کنند^۲.

از نقل‌های مختلف روشن است که تا چه حد سیاست امام در بیت المال سبب بروز مخالفت‌ها، برپایی جنگ جمل و خودداری مردم از یاری امام شد. ابن ابی الحدید می‌گوید: مهمترین سبب خودداری عرب از یاری امام مسائل مالی بود چرا که هیچ شریف و عربی را بر دیگری برتری نداده و با رؤسای قبائل مانند دیگر ملوک برخورد نکرد و احدی را به خود متمایل نکرد و این سبب شد مردم او را رها کرده به معاویه بپیوندند^۳.

مسائل پیش گفته سبب بروز این شبهه شد که اگر امام در مورد مسائل مالی با سیاست نرم تری نسبت به مخالفان خود برخورد کرده و آنان را موقتا از بیت المال بهره مند می نمود بسیاری از این قضایا پیش نمی آمد. این شبهه تا آنجا پیش رفت که هنگام فراخواندن مردم برای ادامه جنگ صفین و عدم حضور آنان و در اثر شیوه معاویه در بخشش به مردم برای جذب آنان،

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۳۸/۷ - ۴۲

۲. همان: ۲۷۰/۱

۳. همان: ۱۹۷/۲

گروهی از یاران نزد امام آمده و خواستار قطع مساوی بیت المال شدند و به ایشان گفتند: این اموال را به اینان بده و اشرافی از عرب و قریش را که خوف مخالفت و جدایی آنان را داری، بر موالی برتری ده که عموم مردم همشان دنیاست پس به اشراف آنان ببخش تا هنگامی که کارها سامان یابد آنگاه به آنچه می خواهی در تقسیم اموال بازگرد^۱.

۴. ۴. ۲. بررسی و پاسخ

واژه «بیت المال» در متون روایی، اصطلاحی عام برای عائدات و اموال عمومی مسلمین است که اختیار آن در دست حکومت اسلامی می باشد. بیت المال به دو صورت مصرف می شود: اول مصارف عام با عنوان خاص مثل ضمانت فقرا، کارگزاران بیت المال، جنگجویان، عمران و آبادانی و ... دوم آنچه باقی می ماند میان مسلمانان به طور مساوی تقسیم می شود^۲.

پس موارد مصرف بیت المال در اسلام مشخص بوده و تعدی از آن برای حاکم اسلامی مجاز نمی باشد. هر یک از مسلمانان در بیت المال سهم مشخصی دارد و بر حاکم است که حق او را به وی بپردازد و در صورت عدم پرداخت، ظلم کرده و باید در پیشگاه الهی پاسخگو باشد و لذا امام در پاسخ به کسانی که توزیع نابرابر بیت المال را به امام پیشنهاد دادند می فرماید:

«وَاللَّهِ لَأَنَّ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا وَأُجْرًا فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِسَيِّءٍ مِنَ الْحُطَمَاءِ»^۳

شبهه‌ای که برای عده‌ای ایجاد شده بود این که با توجه به سیره عمر و عثمان در تقسیم بیت المال تصور می شد که سابقه در اسلام و حضور در جنگ‌های صدر اسلام، سبب افزایش سهم می گردد و به همین دلیل در مقابل امام، که به تقسیم مساوی می پرداخت، سوابق خود و سنت عمر را یادآوری می کردند. امام قصد داشت سنت های غلط گذشته و امتیازات طبقاتی را لغو

^۱ مفید، محمد بن محمد، الامالی ۱۷۵

^۲ رک: ری شهری، موسوعه امام علی بن ابیطالب ۲۰۱ و ۲۰۲

^۳ نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵ «به خدا، اگر شب را روی اشتر خار مانم بیدار، و از این سو بدان سویم کشند در طوقهای آهنین گرفتار، خوشتر دارم تا روز رستاخیز بر خدا و رسول (ص) در آیم، بر یکی از بندگان ستمکار، یا اندک چیزی را گرفته باشم به ناسزاوار»

کرده، جامعه را به سمت صحیح پیش ببرد. لذا در پاسخ این شبهه ابتدا به سنت پیامبر S در تقسیم برابر استناد فرمودند:

«أما القسم و الاسوة، فان ذلك أمر لم أحکم فيه بادئ بدء، و قد وجدت أنا و أنتما النبی S یحکم بذلک و کتاب اللّٰه ناطق به^۱»

و سپس افزایش بیت المال بر اساس خدمت به اسلام را نفی کردند با استدلال به این که خدمت به اسلام، سابقه، و حضور در جنگ ها همگی مسائلی است که اجر و پاداش آن نزد خداوند محفوظ است اما دلیل بر سهم بیشتر در دنیا نمی شود:

«ألا و ایما رجل من المهاجرین و الأنصار من أصحاب رسول اللّٰه S یری أن الفضل له علی من سواه لصحبته، فإنّ الفضل النیر غداً عند اللّٰه و ثوابه و أجره علی اللّٰه. و ایما رجل استجاب لله فصدّق ملتنا و دخل فی دیننا و استقبل قبلتنا، فقد استوجب حقوق الاسلام و حدوده، فأنتم عباد اللّٰه، و المال یقسم بینکم بالسویة، لا فضل فیہ لأحد علی أحد، و للمتقین غدا أحسن الجزاء و أفضل الثواب، لم یجعل اللّٰه الدنیا للمتقین أجرا و ثوابا و ما عند اللّٰه خیر للأبرار^۲»

همچنین امام در پاسخ کسانی که سهم بیشتری را برای عرب نسبت به عجم و آزاد بر برده خواستار بودند بر روی ملاک برتری حقیقی طبق بیان قرآن و سنت، که همان تقواست، تأکید نموده و این گونه ویژگی ها را در سهم بیشتر در بیت المال مجاز نمی داند:

^۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴۱/۷ «اما در مورد اموال و این روش قسمت، من در آن مورد از خود حکم و عملی نکرده‌ام من و شما شاهد بوده‌ایم که پیامبر (ص) همین گونه حکم و رفتار فرمود، وانگهی کتاب خدا در این مورد گویاست»

^۲. همان ۳۶/۷ « همانا هر مرد از مهاجران و انصار که افتخار مصاحبت پیامبر S را مایه فضیلت و برتری بر دیگران می‌داند باید بداند که فضیلت درخشنده فردا در پیشگاه خداوند است و مزد و پاداش او بر عهده خداوند است. همانا هر کس که دعوت خدا و پیامبر S را پاسخ داده و دین ما را تصدیق کرده است و در آیین ما در آمده و بر قبله ما روی آورده است مستوجب حقوق و حدود اسلام است. شما همگان بندگان خدایید و اموال هم از آن خداوند است که میان شما به صورت مساوی تقسیم خواهد شد و در آن مورد هیچ کس را بر دیگری فضیلتی نیست. بدیهی است پرهیزگاران را فردا در پیشگاه خداوند نیکوترین پاداش و برترین ثواب فراهم است و خداوند این جهان را برای پرهیزگاران پاداش و مزد قرار نداده است «و آنچه در پیشگاه خداوند است برای نیکان بهتر است»»

«هذا كتاب الله بين أظهرنا و عهد رسول الله S و سيرته فينا، لا يجهل ذلك إلا جاهل، عامد عن الحق، منكر، قال تعالى «يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكرٍ و أنثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله اتقاكم»^۱»

نیز بر یکسان بودن همه انسان ها در آزاد بودن استناد کردند:

«إيها الناس ان آدم لم يلد عبدا و لا أمه و ان الناس كلهم احرار و لكن الله خول بعضكم بعضا فمن كان له بلاء فصبر في الخير فلا يمن به على الله عز و جل»^۲

ایشان پس از پیروزی جمل به تقسیم مساوی اموال پرداخته و فرمودند:

«قرأت ما بين الدفتين فلم أجد لولد اسماعيل على ولد إسحق فضل»^۳

مسأله دیگر در پاسخ کسانی که طرفدار مشروعیت ترجیح اهل طمع به طور موقت هستند، این که پیشنهاد دهندگان این روش چطور می توانند پاسخگوی حق مردم باشند و از کجا معلوم که زمان به آنان اجازه دهد تا بعدا دوباره حق پایمال شده آنان را بتوانند به آنان بازگردانند در حالی که سیره پیامبر و امیر این گونه بود که بلافاصله بیت المال را به طور مساوی بین مردم تقسیم می کردند. یکبار هنگام عصر، مبلغی به عنوان بیت المال آوردند. امیرالمومنین **a** دستور تقسیم آن را داد. به او گفتند: عصر است تا فردا به تأخیر بینداز. امام فرمود: آیا ضمانت می کنید

^۱ . سوره حجرات ۱۳ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست»

^۲ . همان ۳۹/۷ «اینک کتاب خدا در دسترس ما و عهد و روش پیامبر میان ما معلوم و شناخته شده است و این موضوع را فقط کسی نمی‌داند که نادان ستیزه‌جو و منکر حق باشد. خداوند متعال فرموده است: «ای مردم، ما شما را از یک مرد و یک زن بیافریدیم و شما را شاخه شاخه و خاندان خاندان قرار دادیم تا یکدیگر را باز شناسید همانا گوهری‌تر شما نزد خدا پرهیزکارتر شماست»

^۳ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۸ / ۶۹ «ای مردم آدم، برده و کنیز نزیایده و مردم همگی آزاد هستند ولی خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده پس هر کس که برای او آزمونی است صبر بر خیر کند و به خاطر آن بر خدا منت نگذارد»

^۴ . یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۸۳ «ما بین دو جلد را خواندم و در آن برتری برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق ندیدم»

که تا فردا زنده بمانم؟ آنان گفتند: چه چیز در اختیار ماست؟ و امام فرمود: پس تأخیر نیندازید و تقسیم کنید^۱.

بنا بر این امام به علت تقید به شرع و پرهیز از ظلم به بندگان و ترس از مجازات الهی و نیز تعهد به پیاده کردن قرآن و سنت پیامبر S، از تبعیض در بیت المال هر چند که به نفع او باشد، چشم پوشید و در پاسخ به پیشنهاد دهندگان نیز بر همین موارد تکیه می کرد. اما سخن آنان که شبهه را مطرح می کنند، این است که امام حق دارد در این گونه موارد میان دو موضوع، آن را که ضرر کمتری دارد انتخاب کند و با پرداخت بیت المال به آنان که خوف جدایی شان می رود از بروز اختلاف و جنگ جلوگیری نماید و در واقع سیاست امام را مورد اشکال قرار می دهند که به مصلحت امت عمل نکرده است. برای قضاوت صحیح باید دید که آیا امام می توانست چنین کاری بکند و اگر به پیشنهاد آنان پاسخ مثبت می داد، نتیجه بهتری نصیب او می شد؟ نگاهی دقیق به اوضاع نشان می دهد که امام از نظر سیاسی نیز بهترین تصمیم را گرفته و به تمام جوانب توجه داشت. برای رسیدن به این نتیجه لازم است به امور زیر دقت شود:

اول. یکی از دلایلی که سبب انقلاب علیه عثمان شد، همین توزیع غیر عادلانه بیت المال بود و گروه انقلابی که امام علی a را به بیعت خواندند خواستار اصلاح وضعیت اقتصادی و جلوگیری از رشد توده قبلی با هزینه میلیون ها مسلمان بودند. اینان در توزیع عادلانه با امام موافق بودند و اگر امام سیاست توزیع نابرابر بیت المال را در پیش می گرفت از لحاظ سیاسی سودی نبرده و انسجام نیروهایش را در همان ابتدای کار از دست می داد. نباید از تعداد زیاد و قدرت این گروه غافل بود بالاخص که در زمان خلافت عثمان رنج ها دیده و هنوز هم خشمناک بودند و هر اقدام غلط ممکن بود دوباره حادثه ساز شود^۲.

دوم. قابل توجه است که ترجیح خواص و بهره مند ساختن بیشتر آنان از بیت المال نمی توانست سبب دفع همیشگی خطر برای امام و جلوگیری از مخالفت گردد، بلکه تنها موقتا جلوی مخالفت را می گرفت. مثلا طلحه و زبیر، هر دو در زمان عثمان عطایای زیادی دریافت کرده بودند؛ اما این سبب نشد که از شوراندن مردم بر علیه عثمان خودداری کنند چرا که قرار

^۱. طوسی، محمد بن حسن، الامالی ۴۰۴

^۲. قاضی زاده، کاظم، حکومت نامه امام علی ۳۱۷/۱

گرفتن در شورا توسط عمر طمع آنان به خلافت را شعله ور کرده و آنان با فراهم آوردن زمینه انقلاب بر علیه عثمان در پی مهیا کردن خلافت برای خود بودند که البته به هدف خویش نائل نشدند. حال در برابر امام نیز حتی اگر امام آنان را از بیت المال بهره مند می کرد نتیجه آن موقتی بود چون آنان در پی به دست آوردن خلافت بوده و مطرح کردن سهم بیشتر از بیت المال هدف نهایی آنان نبود؛ پس چرا باید امام کاری انجام دهد که هم نتیجه قابل توجهی در دنیا ندارد و هم باعث عذاب آخرت می شود؟ آری امام در کلامی به این نکته اشاره می فرماید که هر کس مالی را به ناحق در غیر محل آن صرف کند خداوند قدردانی مردم را نیز از او برداشته و در هنگام نیاز به او کمک نمی کند:

«وَلَمْ يَضَعْ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ لَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَ كَانَ لِغَيْرِهِ وَ دُهُمُ فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ حَدِيثٍ وَ الْأُمُّ خَلِيلٌ^۱»

سوم. پیشنهاد عده‌ای از مصلحت اندیشان به امام علی **a** این بود که با پرداختن هدایا و وجوه مالی به ناراضیان از فرار کردن آن دنیاطلبان به سوی معاویه جلوگیری کند. چنان که از نقل های گزارش شده برداشت می شود، معاویه باپرداخت مبالغ فراوان سعی در جذب مردم و خالی کردن اطراف امام داشت. طوائفی از قلمرو حکومت امام در اثر بخشش های معاویه از امام گریخته و به معاویه پیوستند. شاعری از همدان این موضوع را به امام گوشزد نموده و اظهار داشت: آخرت ما بهتر از دنیای آنان، عراق ما بهتر از شام آنان و امام ما هدایت یافته تر از امام آنان است و ما به تو وفاداریم و در این مورد شعری نیز سرود. سروده او به معاویه رسید. او گفت: واللّه لأستميلنّ بالأموال أهل ثقات علیّ، و لأقسمنّ فیهم المال حتی تغلب دنیای علی آخرته^۲. این یعنی هر چقدر هم امام به اطرافیان خود می بخشید، معاویه باز به آنان بیشتر می داد تا آنان را جذب کند. اگر امام در این مسأله با معاویه رقابت می کرد تا کجا دامنه این رقابت را توسعه می داد؟ و البته باید در

^۱. همان ۳۱۷/۱

^۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴ «هیچ کس مال خود را آنجا که نباید نداد، و به نامستحق نبخشود، جز آنکه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستیشان از آن دیگری بود. پس اگر روزی پای او لغزید، و به یاری آنان نیازمند گردید، در دیده ایشان بدترین یار است و لثیم ترین دوستدار»

^۳. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۴۳۶ «قسم به خدا به وسیله اموال افراد مورد اعتماد علی را جذب می کنم و مال را در میان آنان تقسیم می کنم تا زمانی که دنیای من بر آخرت غلبه یابد»

نظر داشت که غنائم و عائدات هم در زمان حکومت امام به علت نبرد با مسلمانان مخالف و باغی کاهش یافته بود.^۱

چهارم. آخرین نکته این که در نگاه امیرالمومنین **a**، پیروزی و شکست تنها به داشتن تعداد نفرات و نیروهای مادی نیست و ایمان نقش بسزایی در آن دارد. لذا امام در گفتگو با مالک اشتر که در حال بررسی مسأله فرار اطرافیان و پرداختن سهم بیشتری به آنان بودند، می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ بَدْلِ الْأَمْوَالِ وَاصْطِنَاعِ الرَّجَالِ، فَإِنَّهُ لَا يَسْعُنَا أَنْ نُؤْتِيَ أَمْرًا مِنَ الْفِيءِ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ وَفَوَلُّهُ الْحَقُّ «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۲ وَ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ وَحَدُّهُ فَكَثَّرَهُ بَعْدَ الْقَلَّةِ، وَاعَزَّزَّ فِتْنَتَهُ بَعْدَ الذَّلَّةِ، وَإِنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُؤَلِّمَنَا هَذَا الْأَمْرَ، يُذَلِّلْ لَنَا صَعْبَهُ وَيُسَهِّلْ لَنَا حَزَنَهُ»^۳

نباید از یاد برد که سعی در جذب افراد دنیا طلب و وجودشان در اطراف امام و در جمله سپاهیان برای امام فایده‌ای نداشته و گاهی دردسر بیشتری هم دارند. امام در نامه‌ای به عامل مدینه سهل بن حنیف، در مورد فرار گروهی از مردم به سوی معاویه می‌نویسند: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ رِجَالًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يُفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا فَرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ وَإِيضًا عَنْهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ»^۴

^۱. شری، محمد جواد، امام علی برادر محمد رسول خدا، ترجمه محمد صالحی ۳۷۳

^۲. بقره ۲۴۹ «چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند و خداوند، با صابران است»

^۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۹۸/۲ «و اما آنچه در مورد بدل اموال و برگزیدن رجال گفتی، ما را نشاید که به مردی از در آمد عمومی چیزی بیش از حقتش بدیم و خداوند سبحان و متعال که سخنش حق است، فرموده است: «چه بسیار گروه‌های اندک که به فرمان خدا بر گروه‌های بیشتر چیره شده‌اند و خداوند همراه صابران است.» و همانا خداوند محمد (ص) را تنها مبعوث فرمود، و زان پس شمار یارانش را افزود، و گروهش را پس از زبونی نیرو و عزت بخشید، و اگر خداوند اراده فرموده باشد که این امارت بر عهده ما باشد دشواری آنرا برای ما آسان می‌فرماید و ناهمواریش را هموار می‌سازد»

^۴. نهج البلاغه، نامه ۷۰ «اما بعد، به من خبر رسیده است از مردمی که نزد تو به سر می‌برند، بعضی پنهانی نزد معاویه می‌روند، دریغ مخور که شمار مردانت کاسته می‌گردد، و کمکشان گسسته. در گمراهی آنان و رهاییات از رنج ایشان، بس بود از حق‌شان گریختن و به کوری و نادانی شتافتن»

پس به دلایل ذکر شده، افزایش سهم کسانی که قصد جدایی از امام داشتند، نه تنها با تقوای الهی امام سازگار نبود که از لحاظ سیاسی هم کمکی به پیروزی امام نمی کرد و تنها نتیجه آن محروم ساختن صاحبان اصلی آن حقوق و نارضایتی آنان بود.

۴. ۵. عدم واگذاری ولایت به طلحه و زبیر و کارگزاران عثمان

امیرالمومنین **a** پس از بیعت عمومی مردم، کارگزاران سابق عثمان و از جمله معاویه را برکنار نمود. از دیگر سو کسانی چون طلحه و زبیر را از اعطای هرگونه ولایت و دارایی عمومی ناامید کرد. این قاطعیت در عدم واگذاری ولایت به برخی اشخاص مقام پرست، سبب جدایی آنان از امام و برپایی جنگ‌های جمل و صفین گردید. اقتضای سیاست آن بود که امام با اعطای فرمانروایی نقاطی از کشور به این افراد هر چند به طور موقت از مخالفت و جدایی آنان جلوگیری کرده و در زمانی مناسب آنان را از مقامشان عزل کند.

۴. ۵. ۱. عدم واگذاری ولایت به کارگزاران عثمان و در رأس آنها معاویه

چنین مطرح شده است که امام علی **a** در مورد معاویه تصمیم صحیحی اتخاذ نکرد. او می توانست با ابقای موقت استانداری معاویه از مخالفت و کارشکنی های او و از وقوع جنگ و خونریزی جلوگیری کند.

۴. ۵. ۱. ۱. توضیح بیشتر

پس از بیعت همگانی با امام، معاویه از کسانی بود که به بهانه‌های مختلف از بیعت با ایشان سرباز زد و چالش‌هایی را برای امام علی **a** و جامعه اسلامی فراهم ساخت به گونه‌ای که بسیاری از دغدغه‌های اساسی مدت خلافت امام به نقشه های او بازمی گشت. طبق پاره‌ای از اسناد او، طلحه و زبیر را با نگارش نامه هایی برای مخالفت با امام تقویت کرد و در واقع یکی از زمینه سازان جنگ جمل بود.^۱ جنگ صفین رویارویی امام و وی در مورد موضوع خلافت و خونخواهی عثمان بوده و در همان پیکار بر اثر حيله های معاویه و مشاورش عمروعاص در برافراشتن قرآن بر سر نیزه ها، گروهی از یاران امام از ایشان جدا شده و بعدها جنگ نهروان را به راه انداختند و

^۱ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۳۵/۱۰ و ۲۳۶

لذا این نبرد نیز به گونه ای از معاویه و نقشه هایش در تفرقه افکنی سرچشمه می گرفت. در اینجا این شبهه مطرح است که با توجه به شناخت امام از روحیات معاویه و علم به این حقیقت که تمام این مشکلات به علت قدرت طلبی فرزند ابوسفیان بوده و چنانچه وی در امر خلافت و قدرت سهیم گردد مشکلی از جانب وی متوجه امام نخواهد بود، از لحاظ سیاسی بهتر بود که امام ابتدا او را به صورت موقت درشام باقی بگذارد تا وی و شامیان با او بیعت کنند و پس از سامان گرفتن کارها و بیعت همه مردم با امام، معاویه را از مقامش عزل کند و با این تصمیم از جنگ و خونریزی جلوگیری کرده و هزینه و توان جامعه را در جهت اجرای اهداف مهم تری صرف نماید. حتی مشابه این راه حل و همین تصمیم سیاسی، در مورد والیان دیگری که از جانب عثمان بر دیگر شهرها امارت داشتند و امام آنها را عزل کرده و آنان نیز در اثر سخت گیری امام به اردوگاه دشمن پیوستند، عملی و امکان پذیر بود. در این صورت بسیاری از درگیری های امام کاسته می شد و فتنه ها از میان برمی خواست. این پیشنهاد در همان ابتدای خلافت ایشان از جانب ابن عباس و مغیره بن شعبه به امام داده شد ولی مورد پذیرش قرار نگرفت.

ابن عباس می گوید پس از قتل عثمان که از سفر مکه بازگشتم بر امام وارد شدم و مغیره بن شعبه را دیدم که از منزل آن حضرت بیرون می آمد. از امام علت حضور وی را پرسیدم. فرمود: قبل از این نزد من آمده بود تا بگوید: تصمیم امروز ضمانت کننده فرداست؛ معاویه و ابن عامر و سایر کارگزاران عثمان را بر کارهایشان باقی گذار تا با تو بیعت کنند و مردم آرامش یابند سپس هر که را خواستی عزل کن. من نپذیرفتم. امروز هم دوباره آمد ولی نظرش عوض شده بود و به من گفت همان رأی خودت را انجام بده که خداوند کار بندگانش را کفایت می کند. ابن عباس می گوید به ایشان گفتم: بار اول تو را نصیحت کرد و بار دوم از در درستی وارد نشد و رأی من همان نظر اول اوست. امام دلیل آن را پرسید، گفتم: معاویه و یارانش اهل دنیا هستند و هرگاه آنان را در مقامشان تثبیت کنی برایشان فرقی نمی کند چه کسی خلیفه باشد و اگر آنان را برکنار نمایی، می گویند خلافت از طریق شوری انجام نگرفته و علی، عثمان را کشته و مردم را بر ضد تو می شورانند پس حکومت شام و عراق از دست تو خارج می شود. ضمن این که من از رویارویی طلحه و زبیر در برابر حکومت تو هراسناکم. لذا تو را راهنمایی می کنم که معاویه را در جایگاهی

که دارد، باقی گذاری. اگر با تو بیعت کرد من متعهد می شوم که او را از جایش برکنم. اما امام رأی مرا نیز نپذیرفت.^۱

خود معاویه چندین بار از امیرالمومنین **a** خواست که امارت شام را بدون آن که به پذیرش بیعتی ملزم باشد، به او واگذار کند. او در اثنای جنگ صفین نامه ای به امام می نویسد:

و قد كنت سألتك الشام على الا يلزمني لك طاعة و لا بيعة فأبیت ذلک علی، فاعطانی اللہ ما منعت، و انا ادعوك اليوم إلى ما دعوتك إليه امس.^۲

همچنین پیشنهادهایی از افرادی که قصد وساطت و جلوگیری از وقوع جنگ را داشتند ارائه می شد که هر کدام از دو طرف به محدوده امارت خود راضی باشند تا مشکل مرتفع شود. یکی از شامیان در نبرد صفین به امام گفت نظری دارم که بدان وسیله از خونریزی بیشتر پرهیز شود: تو به سوی عراق بازگرد و ما تو را با حکومت آن سرزمین وامی گذاریم و ما به سوی شام باز می گردیم و تو ما را به حال خود واگذار.^۳ در واقع این پیشنهاد به گونه ای تقسیم قدرت به دو قلمروی عراق و شام محسوب می شد. اما امیرمومنان **a** هرگز با واگذاری امارت شام به فرزند ابوسفیان موافقت نفرمود و ابقای موقت وی را حتی برای لحظه ای روا نمی دانست.

۴. ۵. ۱. ۲. بررسی و پاسخ

در نظر امام علی **a** بایسته است که زمامدار امور مردم در سطوح مختلف ویژگی‌هایی را دارا باشد. با در نظر داشتن ویژگی های لازم برای زمامدار^۴ و مقایسه آنها با خصوصیات معاویه^۵

^۱ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری ۶۱۳/۳ و ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۱۹۷/۳ و ۱۹۸
^۲ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۲۲/۱۵: من از تو خواسته بودم بدون اینکه ملزم به بیعت و فرمانبرداری از تو باشم، شام را به من واگذاری. این کار را نپذیرفتی و خداوند آنچه را که تو بازداشتی به من ارزانی فرمود. امروز هم همان چیزی را که دیروز خواسته بودم از تو می خواهم.

^۳ نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۴۷۴

^۴ برخی از ویژگی های لازم برای زمامداری در نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱ و خطبه ۱۷۳

^۵ برخی از خصوصیات معاویه و بیان عدم صلاحیت وی برای امارت در نهج البلاغه، نامه ۱۰، نامه ۶۴، نامه

۱۷ و نامه ۲۸

که هر دو آنها در کلام مولا قابل مشاهده و بررسی است، اصل عدم صلاحیت معاویه برای امارت بر مردم واضح و روشن است. اما شبهه از آنجا پدید آمده که عده ای با مشاهده جنگ ها و مشکلاتی که در اثر تقابل معاویه با امام پدید آمد، تصور کرده اند که با وجود علم به عدم صلاحیت معاویه به منظور جلوگیری از ضرری بزرگتر می توان عدم صلاحیت وی را به طور موقت نادیده گرفت. عقل نیز چنین حکم می کند که با پذیرش ضرر کوچکتر می توان شر بزرگتری را دفع کرد. اما برای اجرای این قاعده باید شرایط به طور کامل در نظر گرفته شود و ضررها و منفعت های دو طرف بررسی و آنگاه قضاوت شود که آیا با ابقای معاویه که خود ضررهایی در پی دارد، ضرر بزرگتری که همان جنگ و خونریزی است، دفع می شود؟ و یا اصلا ضرر خونریزی و جنگ بیشتر از تثبیت معاویه در جایگاه خود است؟

امام علی ^a در پاسخ به پیشنهاد مغیره بن شعبه که ابقای کارگزاران عثمان و یا حداقل معاویه را داده بود، فرمود: « لا و الله لا أستعمل معاویة یومین أبدا^۱ » و در خبری دیگر در پاسخ به پیشنهادی مشابه از سوی ابن عباس، با توجه دادن به این موضوع که اگر چه این کار اصلاح امر را برای مدتی کوتاه در پی خواهد داشت بر این موضوع تاکید می نماید که وظیفه اش عمل بر طبق معیارهای دینی می باشد و با علم به فساد کارگزاران عثمان نمی تواند هیچ کدام از آنها را هرگز ولایتی دهد:

«أما ما ذکرته من إقرارهم، فوالله ما أشک أن ذلک خیر فی عاجل الدتیا لإصلاحها، و أما الذی یلزمونی من الحقّ و المعرفة بعمّال عثمان، فوالله لا أوّلی منهم أحدا أبدا^۲»

اما چه دلایلی سبب می شد که امام بر عزل معاویه با علم به تبعات آن بدین گونه اصرار ورزد؟ در اینجا دلایل این تصمیم شمرده می شود.

^۱. طبری، تاریخ الطبری ۳/۴۶۱ و ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۳/۱۹۷ و ۱۹۸ «نه قسم به خدا معاویه را حتی برای دو روز به کار نگمارم»

^۲. طبری، تاریخ الطبری ۳/۴۶۰ « اما آنچه از باقی گذاردن آنان گفتمی پس قسم به خدا شک ندارم که آن برای اصلاح زندگی زودگذر دنیا بهتر است ولی آنچه از حق و شناخت کارگزاران عثمان بر من لازم می گردد این است که آنان را هرگز ولایت ندهم»

اول. نخستین دلیل را می توان در گفتگویی که میان امام و یکی از شامیان رخ داده است، مشاهده نمود. مرد شامی که در جنگ صفین می خواست امام را در میان دو لشگر ببیند، در ملاقاتی پس از اعتراف به تقدم امام در اسلام و هجرت، پیشنهادی را جهت جلوگیری از خونریزی بیشتر ارائه داد که هر کدام از دو طرف جنگ به محدوده تحت فرمان خود بازگردند و به آن رضایت دهند. امام ضمن اعلام آگاهی از حسن نیت او، فرمودند: این امری است که در مورد آن و عواقبش بسیار اندیشیده اند و نتیجه آن ناگزیر بودن از دو رأی است: یا قتال و یا کفر به آنچه پیامبر S آورده است و سپس دلیل انتخاب قتال با او را این گونه بیان می دارند:

«ان الله تعالى لم يرز من أوليائه أن يعصى في الأرض و هم ساكتون مذعنون لا يأمرن بالمعروف و لا ينهاون عن المنكر، فوجدت القتال أهون على من معالجة الأغلال في جهنم^۱».

معاویه در شام راه عصیان و خودرأیی را در پیش گرفته بود و از اسلام چهره ای بر خلاف حقیقت آن را نمایانده بود. اگر امام او را به حال خود رها می کرد سبب رسمی شدن اسلام جاهلی می شد و تمامی زحمات دوران رسالت و پس از آن خانه نشینی امیرالمومنین a برای استوار ماندن اساس اسلام بر باد می رفت.^۲ امام شایسته نمی بیند که در روی زمین معصیت شود و مردم نیز قدرت دفع آن را داشته باشند و در عین حال سکوت نمایند و لذا این مقابله و جهاد را از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می دانند. در واقع سکوت در مقابل خطا و گناه با وجود قدرت بر دفع آن تأیید و تقویت گناه به حساب می آید بالاخص اگر توجه شود که امام ارائه صورتی روشن و شفاف از اسلام را در برنامه خود داشت و در این صورت ابقای معاویه، تأیید اعمال وی و در حقیقت تأیید و تثبیت اسلام معرفی شده از جانب وی می باشد و اقدامی که دوگانگی آشکاری در رفتار امام به حساب خواهد آمد.

^۱. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۴۷۴ « خدای تبارک و تعالی از دوستان خود هرگز رضایت نداده است که در زمین معصیت شود و آنان سکوت کنان به نافرمانیها اقرار کنند، نه امر به معروف را انجام دهند و نه نهی از منکر را، و کارزار را از پیوسته در جهنم با غل و زنجیرها دست به گریبان بودن آسانتر و سبکتر یافتیم »

^۲. رک: مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام ۴۸۶/۲

آنها که نظرشان عقب نشینی دو طرف به مواضع خود و رضایت به آن بود، به طور مقطعی به مشکلات می نگریستند و از تأثیری که این تصمیم در جریان تاریخ می گذاشت غافل بودند. اگرچه امام و یاران وی با عزل معاویه به مشکلات زیادی دچار شدند اما همگان در زمان ایشان و پس از آن دانستند که اعمال معاویه و دینی که او خود را مفسر و مجری آن قلمداد می نمود، مورد تأیید امام نمی باشد و اگر امام به صورت مقطعی و به ظاهر نتوانست در عزل او به نتیجه ای برسد اما توانست چهره حقیقی اسلام و ارزش ها و اهداف آن را به نمایش بگذارد؛ در صورتی که با ابقای معاویه همواره در طول تاریخ تشخیص حق و باطل از یکدیگر دشوار می شد چرا که بیننده از سویی عملکرد امام را می دید و از سوی دیگر عملکرد مخالف آن از سوی معاویه که البته امام او را با ابقای بر منصب خویش تأیید کرده است و این دوگانگی چهره اسلام را از وضوح و شفافیت بی بهره می ساخت و البته آنان که در پی منافع خویش بودند به طور قطع استفاده بیشتری از تثبیت معاویه توسط امام کرده و چه بسا با تبلیغات آنان اسلام نمایانده از سوی معاویه مشروعیت بیشتری در نظرها می یافت و شاید از این روست که امام، رها کردن معاویه را به حال خود، مساوی با کفر به آنچه پیامبر S آورده بود، معرفی فرمود.

نکته قابل ذکر دیگر در ابقای معاویه، وضعیت مردمانی بود که معاویه بر آنان حکم می راند و به واسطه ظلم و ستم و تحریفات او در معرض گمراهی و نابودی قرار گرفته بودند. برای امام جایز نبود که به زندگی و سرنوشت گروه عظیمی از امت خویش بی توجه باشد. امام نمی تواند حتی برای مدتی کوتاه سلطه فردی گمراه و ناشایسته را بر مسلمانان تأیید نماید و این خیانت به مردم محسوب می شود. و لذا امام در نامه ای به رفاعه قاضی اهواز این گونه می نگارد:

«و اعلم یا رفاعة أنّ هذه الإمارة أمانة فمن جعلها خيانة فعليه لعنة الله إلى يوم القيامة، و من

استعمل خائناً فإنّ محمداً برىء منه في الدنيا والآخرة»^۱

^۱ ابن حیّون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام ۵۳۱/۲ «و بدان ای رفاعه که این امارت، امانتی است؛ هرکس در آن خیانت کند پس لعنت خداوند در روز قیامت بر او باد و هرکس خائنی را به کار بگمارد محمد که درود خدا بر او و خاندانش باد در دنیا و آخرت از او بیزار است»

دوم. یکی از علل بیان شده در کلام امیر المومنین در مورد تعارض و به عبارتی کنار نیامدن با معاویه، دستور پیامبر S مبنی بر قتال با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین می باشد. حضرت در خطبه ای می فرماید: «عهد الی رسول الله S أن اقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین»^۱.

در خطبه ای دیگر امام به دستور خداوند به قتال این گروه ها اشاره می فرماید:

«أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ»^۲.

این دستور تنها متوجه امیرالمومنین a نبوده که از عده ای از صحابه نیز دستور پیامبر S مبنی بر قتال با گروه های سه گانه نقل شده است. عمار یاسر در گفتگویی طولانی با عمروعاص در جریان نبرد صفین علت پیکارش با معاویه و یارانش را، دستور پیامبر S عنوان می کند^۳.

با این وصف که خدا و پیامبرش، امام را به طور خاص به قتال با قاسطین سفارش فرموده است، هر گونه سازشی با معاویه به منزله نادیده گرفتن امر خداوند است. کاری که در مورد ایشان هرگز تصور نمی شود و عده ای مقصود امام از کفر در جمله « فلم اجد الا القتال او الکفر بما انزل علی محمد » را به مفهوم همین سرپیچی از امر خداوند دانسته اند.

سوم. دلیل دیگری که امام از تثبیت موقت معاویه بر شام امتناع فرمود، این است که در منطق امام، مکر و حيله و فریب ناپسند بوده و سرانجام آن آتش است. امام در پاسخ اجتماع مردمی که از ایشان تأیید حکم عده ای از کارگزاران عثمان و پس از آرام شدن کارها عزل آنان را مطرح نمودند، فرمود: «المکر و الخدیعة و الغدر فی النار»^۴. در واقع کسی که به پاسخگویی آدمی

^۱ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه ۳۳/۴ « پیامبر با من عهد بست که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ « بدانید که خدا مرا فرموده است با تجاوزکاران و پیمان گسلان، و تبهکاران در زمین پیکار کنم. اما با پیمان گسلان جنگیدم و با از حق برون شدگان ستیزیدم، و از دین بیرون شدگان را زبون ساختم »

^۳ نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۳۳۷

^۴ مفید، محمد بن محمد، الاختصاص ۱۵۰ « مکر و خدعه و دغلکاری در آتش است »

در مقابل اعمال خویش در سرای دیگر معتقد است نمی تواند راه فریفتن دیگران را در پیش گیرد لذا امام می فرماید: «مَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ»^۱ و در واقع اولین آسیب مکر و خدعه به شخص مکر کننده باز می گردد. در خبری امام در پاسخ ابن عباس در پیشنهاد مورد بحث فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أُفْسِدُ دِينِي بِدُنْيَا غَيْرِي^۲»

امام مکر را حتی با دشمن خود و به بهانه سیاست ناپسند می داند و اگر امام برای رسیدن به اهداف خود از مکر و خدعه بهره بگیرد چه تفاوتی میان او و معاویه و عمروعاص وجود دارد. امام در پاسخ به کسانی که معاویه را سیاستمدارتر و باهوش تر از امام تصور می کردند ، به این ویژگی معاویه و مدموم بودن آن توجه می دهد:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ كُلُّ فَجْرَةٍ كَفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۳»

جدای از شخص معاویه که باقی ماندن او بر امارت شام مشکلات بسیاری به همراه داشت، نفس استفاده از مکر و خدعه برای رسیدن به هدف اگر چه ایشان را به بعضی از اهداف نزدیک می کرد ، تأثیرات سوء بسیاری نیز داشت. اگر امام به خود جواز بهره گیری از خدعه را می داد چرا پیروان او که امام را الگوی خود می دانند از مکر استفاده نکنند. در این صورت چه کسی می تواند طلحه و زبیر را سرزنش کند که چرا سوگند خورده و برای عمره خارج می شوند در حالی که هدف آنان توطئه و مخالفت با امام بود؟ مگر امام در مورد آنان فرمود: « و اللّٰه ما یریدان العمره و إنّما یریدان الغدرة^۴»؟ بنابراین امام، خود و دیگران را ملزم به رعایت تقوا و صداقت می داند.

^۱ . نهج البلاغه ، خطبه ۴۱ « و کسی که بداند بازگشت چگونه است دغلکاری نمی کند»

^۲ . بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ۴۰۲/۵ « پناه بر خدا که دینم را به خاطر دنیای دیگری تباه نکنم»

^۳ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱ « به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی نمود، زیرکتر از من کس نبود، اما هر پیمان شکنی به گناه بر انگیزاند، و هر چه به گناه بر انگیزاند دل را تاریک گرداند. روز رستاخیز پیمان شکن را درفشی است افراخته و او بدان درفش شناخته. به خدا، مرا با فریب غافلگیر نتواند کرد و با سختگیری ناتوانم نتواند شمرد»

^۴ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۷/۱۱

این اتفاقات در فضایی اتفاق می افتد که اسلام و ارزش های آن پس از ماجرای سقیفه رفته رفته مسخ شده و امام در صدد نمایاندن اسلام حقیقی و به دور از هر گونه انحراف و زنگاری بود. همچنین ایشان در پی تربیت نیروهای معتقد و مومن برای گسیل به نقاط مختلف جهان اسلام بود. رسیدن به این اهداف در فضای سازش و فریب امکانپذیر نبود.^۱

با توجه به آسیب هایی که مکر و خدعه در دراز مدت خواهد داشت امام عمل به حق را بهترین راه می دانست:

«إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرَّهَهُ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَايْدَةً وَزَادَهُ^۲»

توجه به این نکته لازم است که منظور از نقص و منفعت، از نوع فردی، آنی و دنیوی است و گرنه به طور قطع عمل به وظیفه و حق، از لحاظ منفعت واقعی به پای باطل نمی رسد.

همچنین امام در جایی که مساله دین خدا و حق مطرح باشد هر گونه سازش و کوتاهی را نمی پذیرد. امام در پاسخ به مرد دیگری که در صفین همان طرح واگذاری شام به معاویه را مطرح کرد، فرمود: «هیئات یا ابن امّ ظلمیم. و الله لو علمت أنّ المداهنة تسعنی فی دین الله لفعلت، و لکان أهون علیّ فی المئونة، و لکن الله لم یرض من أهل القرآن بالسکوت و الإدهان إذا کان الله عزّ و جلّ یعصی و هم یطیقون الدفاع و الجهاد حتّی یراهم یظهر أمر الله^۳»

پیامبر S در مورد این ویژگی امام علی a می فرماید:

^۱ . قاضی زاده، کاظم، حکومت نامه امام علی ۴۲۸/۱ و ۴۳۲

^۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵ «همانا، فاضل ترین مردم نزد خدا کسی است که کار حق را از باطل دوست تر دارد، هر چند کار حق از قدر او بکاهد، و او را بیازارد. و باطل بدو سود رساند، و رتبت او را بالاتر گرداند»

^۳ . ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ۴۱۱/۱ و ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینه دمشق ۲۹۱/۳۷ «هیئات ای فرزند ام ظلمیم به خدا قسم اگر می دانستم مداهنه و سازش در دین خدا برای من سزاوار است این کار را می کردم و برای من از لحاظ مؤنه بهتر بود اما خداوند از اهل قرآن راضی نمی شود که زمانی که خدامعصیت می شود، سکوت و مداهنه کنند در حالی که توانایی دفاع و جهاد دارند تا امر خداوند پیروز شود»

«ارفعوا ألسنتكم عن علي بن أبي طالب فإنه خشن في ذات الله - عزّ وجلّ - غير مدهن في

دینه^۱»

بنا بر این امام به دلیل نامشروع بودن مکر و همچنین سازش در مقابل معاویه، از تثبیت وی در مقامش امتناع کردند. اما لازم است این نکته را نیز در نظر داشت که کسانی که این طرح را برای جلوگیری از صدمات بیشتر توصیه کردند از این نکته غافل بودند که اگر هم امام از در سازش و یا مکر وارد می شد باز هم توفیقی نمی یافت چرا که معاویه با هوشی که داشت می فهمید که در دستگاه خلافت امام برای او جایی نیست و به موقتی بودن حکم امارتش پی می برد و بنا براین از ابتدا آن را نمی پذیرفت^۲.

چهارم. یکی از دلایل مهمی که سازش با معاویه را ناممکن می ساخت، این بود که امام پیش از این بارها از عثمان خواسته بود معاویه را از سمتش عزل کند، چرا که قسمت عمده ای از نارضایتی مردم به سبب اعمال کارگزاران عثمان و بالاخص معاویه و امتناع عثمان از عزل آنان بود. قدرت طغیان و خشم مردم به حدی رسید که به خاطر همین امتناع، سرانجام قتل عثمان به وقوع پیوست و امام توسط همین انقلابیون انتخاب شد و یکی از خواسته های مهم انقلابیون اصلاح امور و تعویض کارگزاران بود. بنابراین امام علی **a** با پذیرش خلافت متعهد به انجام خواسته های مشروع آنان بود و حال اگر هم می خواست، نمی توانست با کارگزاران عثمان سازش کند^۳. مشکل دیگری که تثبیت کارگزاران عثمان در پی داشت، این که اگر امام با معاویه یا برخی از آنها سازش می کرد مجبور بود با بقیه طمع ورزان به پست و مقام نیز سازش کند. طلحه و زبیر از امام امارت بخش هایی از سرزمین اسلام را خواستند ولی ایشان به دلیل عدم صلاحیت آنان از واگذاری هر کاری به آنان امتناع نمود. حال اگر معاویه و امثال او را بر مقامشان تثبیت کند

^۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد ۱/۱۷۳ «زبانها تان را از علی بن ابی طالب نگاهدارید که او در مورد خداوند سختگیر و در دین او مدهنه نمی کند»

^۲. امین، محسن، اعیان الشیعه ۱/۴۴۵، سبحانی، جعفر، فروغ ولایت ۳۵۴ و صدر، حسن، مرد نامتناهی علی بن

ابی طالب ۱۵۸

^۳. حسین، طه، علی و بنوه ۲۱

چگونه می تواند در مقابل خواسته طلحه و زبیر ایستادگی کند؟ در این صورت اختیار امور از دست امام خارج می شد.

دیگر آسیب ابقای معاویه و کارگزاران عثمان این بود که با این سیاست در واقع سیره عثمان و عمالش تأیید می شد و انقلاب مهاجران و انصار محکوم می گشت و لذا خونخواهی عثمان با قوت بیشتری از سوی طرفداران عثمان مطرح می شد.^۱

پنجم. مسأله مهم دیگری که امیرالمومنین **a** را در مورد معاویه نگران می کرد، شجره خبیثه بنی امیه بود که در حال قدرت گرفتن بود و معاویه نقش تعیین کننده و حساسی در آن داشت. امام به معاویه به عنوان یک شخص نمی نگریست بلکه او را ادامه دهنده و تقویت کننده جریان بنی امیه ای می دانست که خطر آن برای اسلام جدی بود. آغاز فعالیت مجدد اجتماعی و سیاسی بنی امیه که با گسترش اسلام به انزوا کشیده شده بود، در زمان عمر آغاز شده و در زمان عثمان پیشرفت قابل ملاحظه ای یافت. عثمان خود یکی از افراد بنی امیه و از طرفی از صحابه نامدار پیامبر **S** به شمار می رفت و لذا وی پل انتقال دهنده خلافت از صحابه بزرگوار به بنی امیه محسوب می شد. امام از همان زمان مرگ عمر، حرکت تدریجی بنی امیه به سمت قدرت را در صورت انتخاب عثمان پیش بینی کرده بود. ایشان به عباس فرمودند: «أما لئن بقی عثمان لأذکرنه ما أتى و لئن مات لیتداولنہا بینہم، و لئن فعلوا لتجدنی حیث یکرہون^۲»

لذا امام پس از خلافت در مواضع مختلف خطر تسلط بنی امیه را به مردم گوشزد کرده و یاران را به نبرد با معاویه فرا خوانده و علت اصرار بر این امر را نیز همان خطر عنوان می کردند:

«وَلَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَرْبًا^۳»

۱. قاضی زاده، کاظم، حکومت نامه امام علی ۲۸۳/۱ و ۲۸۴

۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۶۸۳

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۲ « لیکن دریغم آید که بیخردان و تبهکاران این امت حکمرانی را به دست آرند، و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به خدمت گمارند، و با پارسایان در پیکار باشند و فاسقان را یار»

عثمان کارگزاران خود را از میان نزدیکانش از بنی امیه انتخاب کرد و به این شکل در مدت خلافت وی بنی امیه قدرت گرفتند. معاویه که از قدرتمندترین افراد بنی امیه محسوب می شد، در شام مقدمات سلطنت موروثی را فراهم آورده بود و مترصد فرصتی بود تا مجموعه خلافت را به دست گیرد. بنابراین بنی امیه و بالاحص معاویه در جریان خلافت خلفای پیشین با نقشه های حساب شده به سویی می رفتند که قدرت از دست رفته خویش را بازیابند و با توجه به جهت گیری ها و دشمنی دیرینه آنان با اسلام، قدرت گیری دوباره و گردش خلافت در نسل آنها بزرگترین خطر محسوب می شد. لذا امام از ابقای معاویه حتی برای مدت کوتاهی ابا داشت. با ابقای معاویه وی در سرزمین شام و دیگر بلاد قوای بیشتری برای مقابله با امام فراهم می آورد.^۱

از مجموع دلایل مذکور که سبب شد امام معاویه را حتی برای یک روز در منصبش باقی نگذارد، چنین برداشت می شود که ایشان اگر چه از لحاظ شرعی و رعایت تقوا این تصمیم را اتخاذ فرمود اما از جنبه سیاسی نیز این تصمیم بهترین راه حل مساله بود.^۲

۴. ۵. ۲. عدم واگذاری ولایت به طلحه و زبیر

با تحلیل زمینه های جنگ جمل، نمایان می شود که خودداری امیرالمومنین **a** از واگذاری ولایت مناطقی از سرزمین اسلام به طلحه و زبیر، یکی از دلایل جدانشدن آن دو و مخالفت با امام است و اگر امام به آن دو ولایت می داد، یا در صورت عدم اطمینان به آن دو نفر از روی سیاست و به طور موقت ولایت بخش هایی از سرزمین اسلامی را می سپرد، می توانست از آغاز اولین نبرد در زمان خلافتش که به معارضه و جدایی جمع کثیری از مردم منتهی گردید، جلوگیری کند.

۴. ۵. ۲. ۱. توضیح بیشتر

طلحه و زبیر به اعتراف خود به امید رسیدن به خلافت، مردم را بر علیه عثمان تحریک کرده و در قتل او نقش بسزایی داشتند.^۱ اما با توجه به اقبال عمومی مردم به امیرالمومنین **a** چاره را در آن دیدند که با حضرتش بیعت کنند تا شاید دست کم در حکومت او سهیم باشند.

^۱ . شری، محمد جواد، امام علی برادر محمد رسول خدا، ترجمه محمد صالحی ۳۷۸ و ۳۷۹

^۲ . سبحانی، جعفر، فروغ ولایت ۳۵۲؛ شری، محمد جواد، امام علی برادر محمد رسول خدا، ترجمه محمد صالحی ۳۸۶ و صدر، حسن، مرد نامتناهی علی بن ابی طالب ۱۵۵

هنگامی که آنان از امام ولایت بر بعضی مناطق را خواستار شده ولی با پاسخ منفی روبرو شدند با توجه به اصل هدف آنان از بیعت با امام، دیگر دلیلی برای باقی ماندن بر موضع قبلی و اطاعت خود از امام نداشتند و لذا ابتدا اذن عمره گرفته و سپس جنگ جمل را با امید به تشکیل شوری و بازپس گرفتن خلافت به راه انداختند^۱. بنابراین با اطلاع امام از میل آن دو به حکومت، اگر امام آنان را بهره ای از حکومت می بخشید از مخالفت و فتنه انگیزی آنان جلوگیری می فرمود.

در خبر آمده است که پس از ناامیدی طلحه و زبیر از امام آنان در جمع قریش سخنانی ایراد کردند که به گوش امام هم رسید. امام نظر ابن عباس را در مورد آنان پرسید. ابن عباس گفت به نظر من آنان به ولایت بر مردم علاقه مند هستند بنابراین به زبیر ولایت بصره و به طلحه ولایت کوفه را بسیار چرا که آنان نسبت به تو نزدیکتر از ولید و ابن عامر به عثمان نیستند که به آنان ولایت داده بود^۲. مغیره بن شعبه نیز با توجه به اطمینان از این که افرادی چون طلحه، زبیر و معاویه مورد تأیید امام نمی باشند به امام پیشنهاد داد تا آرام شدن اوضاع و برای جلوگیری از مخالفت، آنان را به طور موقت به امارت مناطقی بگمارد اما امام این را نیز نپذیرفت^۳.

۴. ۵. ۲. ۲. بررسی و پاسخ

اصلی ترین دلیلی که از رفتار امام در این مورد مشاهده می شود، توجه امام به معیارهای لازم برای زمامداری بر مردم و عدم وجود این معیارها در طلحه و زبیر بوده است. از مجموع سخنان امام و بالخصوص نامه ایشان به مالک اشتر، چنین برداشت می شود که ایشان زمامداری بر مردم در سطوح مختلف را امانتی الهی دانسته و شرایطی چون خلوص نیت، سعی در انجام وظایف و توانایی برقراری عدالت را از جمله موارد لازم برای عهده دار شدن این امر مهم عنوان کرده، وارستگی اخلاقی و تقوا را از اهم ویژگی های زمامدار برمی شمارد و به عکس وجود هرگونه رذیله اخلاقی در زمامدار همچون حرص و طمع و قدرت طلبی را سبب خدشه به امر حکومتداری می داند. امام خود در مورد علت پذیرش خلافت، می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ

۱. ابن قتیبه، الامامه و السیاسة ۷۱/۱

۲. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام ۲۵۶/۲ و ۲۵۷

۳. ابن قتیبه، الامامه و السیاسة ۷۱/۱

۴. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی ۱۸۰/۲

يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الحُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرَدَّ المَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ
وَنُظَهِّرَ الإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَتُقَامَ المُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ^۱»

در مورد طلحه و زبیر با تقاضای سهم شدن آنان در حکومت، امام به حریص بودن آنان به قدرت و حکومت پی برده و به همین دلیل آنان را بر هیچ منطقه ای نگماشت. پس از بیعت آن دو نزد امام آمده و گفتند: ای امیر المومنین می‌دانی ما بر چه مبنایی با تو بیعت کردیم؟ امیرالمومنین **a** فرمود: بر شنیدن و اطاعت کردن، بر همان اساس که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردید. آن دو گفتند: نه بلکه بر این که شریک تو در امارت باشیم^۲. امام در مورد شیفتگی آنان به حکومت به ابن عباس فرمود: «لولا ما ظهر لی من حرصهما علی الولاية لكان لی فیهما رأی^۳»

حتی به نقلی امام به طلحه حکومت یمن و به زبیر حکومت بر یمامه و بحرین را سپرد. آن دو گفتند: وصلتک رحم. یعنی از این صله رحم جزای خیر بینی و تصور کردند سپردن ولایت به آنان به خاطر صله رحم و احسان به آنان است. لذا امام فرمود: «و انما وصلتکما بولایه امور المسلمین» یعنی زمامداری بر مسلمانان را با صله رحم چه کار؟ و سپس حکم ولایت را از آنان پس گرفت و فرمود: «لولا ما ظهر من حرصکما لقد کان لی فیكما رأی^۴»

روش امام علی **a** این گونه بود که اگر در کسی نشان میل و آرزوی امارت می یافت او را به آن کار نمی گماشت چرا که در این صورت او امارت را وسیله ای برای رسیدن به خواسته هایش قرار می داد^۵. این موضوع از پیامبر **S** هم نقل شده است. ایشان می‌فرمایند:

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱ «خدایا تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم، و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانیم. تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید، و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد.»

^۲. ابن قتیبه، الامامه و السیاسة ۷۰/۱

^۳. همان ۷۱/۱ «اگر حرص آن دو بر ولایت بر من آشکار نشده بود در مورد آنان رأی داشتم»

^۴. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی ۱۸۰/۲ «اگر حرص شما بر من آشکار نشده بود، مرا درباره شما عقیده ای بود»

^۵. قرشی، باقر، حیاة الامام حسین ۴۲۱/۱

«أنا لا نستعمل على عملنا من اراده»^۱

امام نیز حاضر نیست و به مصلحت اسلام هم نمی‌داند کسی را که در پی مطامع و خواسته‌های شخصی خویشتن است زمامداری بخشد. چنان که خود فرمود:

«لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمُطَامِعَ»^۲

امام به طور دقیق‌تر دلیل عدم اطمینان به طلحه و زبیر به خاطر حرصشان را این گونه بیان می‌کند که چنانچه آن دو بر مردم مسلط شوند؛ نادان را به طمع انداخته و موجب سختی ضعیفان و قوی تر شدن اغنیا می‌شوند. ایشان همچنین به موقعیت حساس مناطق عراقین از نظر مردان جنگی و اموال که مورد نظر طلحه و زبیر بود، به ابن عباس می‌فرمایند: «ويحك إنَّ العراقينَ بهما الرجالَ والأموالَ و متى تملكا رقاب النَّاسِ يستميلا السفيه بالطمع و يضربا الضعيف بالبلاء و يقويا على القوى بالسلطان، و لو كنت مستعملا أحدا لضرَّه و نفعه لاستعملت معاوية على الشام»^۳

نمونه حرص و علاقه به دنیا در طلحه و زبیر را می‌توان در زمانی مشاهده کرد که آن دو به بیت المال بصره دست یافته و گفتند: «هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»^۴ ما سزاوارتر از هر کسی به این مال هستیم. روشن است که چنین افرادی همانگونه اند که امام فرمود: چنانچه بر اموال و جانهای مردم مسلط شوند، همه را در استخدام خود قرار می‌دهند در حالی که امیرالمومنین **a** هنگامی که بر همین بیت المال تسلط یافت، خطاب به دنیا فرمود: غیر مرا بفریب. و در عمل هم چنین بود زیرا تمام اموال را بین یارانش به طور مساوی قسمت کرد.^۵

^۱. متقی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال ۶/۴۷ «ما بر کارمان کسی که در پی احراز کارگزاری ما باشد را در این منصب نمی‌گماریم»

^۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷ «فرمان خدا را بر پا ندارد جز کسی که- در حق- مدارا نکند و خود را خوار نسازد و پی طمعها ننازد»

^۳. ابن قتیبہ، الامامہ و السیاسہ ۱/۷۱ «وای بر تو همانا در آن دو شهر مردان و اموال بسیار است (شهرهای ثروتمندی هستند) و هرگاه آن دو نفر بر مردم تسلط یابند، افراد سفیه و نادان را به سوی خود جلب می‌کنند و اشخاص ضعیف و ناتوان را به سختی و مشقت می‌اندازند و بر قدرتمندان تسلط می‌یابند و اگر بنا باشد که احدی را به خاطر ضرر یا منفعتش به کار گمارم حتما معاویه را به کار می‌گماشتم»

^۴. احزاب ۲۲ «این همان چیزی است که خدا و رسولش به ما وعده داده اند»

^۵. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۲۱۴ و ۲۱۵

با توجه به مطالب گفته شده در مورد واگذاری موقت ولایت به طلحه و زبیر باید در نظر داشت که با این ویژگی، طبیعی بود در صورتی که به ولایت می رسیدند، با قدرت و امکانات بیشتری بر علیه امام اقدام نموده و از واگذاری قدرت به آنان توسط امام به عنوان یک امتیاز بهره گرفته و از آن سود می بردند.^۱

۶. ۴. اجازه سفر به طلحه و زبیر با وجود آگاهی از نیت آنان

اقدام امیرالمومنین **a** در مورد میدان دادن به طلحه و زبیر که به بهانه سفر مکه به عزم فتنه انگیزی خارج شدند، تصمیمی بر خلاف مصالح سیاسی بود. ایشان با وجود علم به پیمان شکنی، آنان را آزاد گذاشت. در صورتی که با جلوگیری از خروج آنان می توانست از شکل گیری جنگ جمل جلوگیری نماید.

۶. ۴. ۱. توضیح بیشتر

همانگونه که در قسمت های پیشین گفته شد، طلحه و زبیر پس از ناامید شدن از رسیدن به منافع خویش در حکومت امام علی **a** از ایشان برای تشریف به عمره اجازه خواستند در حالی که هدف آنان از رفتن به مکه ایجاد زمینه های مناسب برای مخالفت با امام و همکاری با مخالفان ایشان بود. چنان که در روایات آمده است امام از هدف آنان به خوبی آگاه بوده و ابن عباس را نیز از این مسأله باخبر ساخت و او روایت می کند که آن دو با عنوان تشریف به عمره نزد امام آمده و از او اجازه خواستند، امام به آنان فرمود:

«و الله ما تريدان العمرة و ما تريدان إلا نكتا لبيعتكما و إلا فرقة لا متكما^۲»

و به نقلی دیگر فرمود: «و الله ما تريدان العمرة و لكنكما تريدان الغدرة و انما تريدان البصرة^۳»

و در ادامه همان خبر امام به ابن عباس فرمود: «و الله يا ابن عباس و اني أعلم انهما ما قصدا

إلا الفتنة فكأنى بهما و قد صارا إلى مكة ليسعيا إلى حربى فإن يعلى بن منبه الخائن الفاجر قد حمل

^۱. رک: عقاد، عباس محمود، عبقریه الامام علی ۱۲۶

^۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۳۵/۱ « قسم به خدا قصد عمره ندارید و نمی خواهید جز شکستن بیعت و تفرقه انداختن در امتتان »

^۳. همان « به خدا سوگند قصد عمره ندارید ولیکن قصد فریب دادن دارید و آهنگ بصره دارید »

أموال العراق و فارس لينفق ذلك و سيفسدان هذان الرجلان عليّ أمرى و يسفكان دماء شيعتى و أنصارى^۱»

اما با وجود این از خروج آنان ممانعت نکرد در حالی که با اجازه ندادن به آنها می توانست آنان را در مدینه تحت نظر خود نگه داشته و از شکل گیری توطئه بر علیه خویش جلوگیری نماید و در نتیجه گروه زیادی که در اثر شبهات آنان به جنگ با امام پرداختند نیز از گمراهی و هلاکت نجات می یافتند. ابن عباس به همین موضوع اشاره داشته و به امام می گوید: اگر اقدامات آنان بر تو معلوم است چرا به آنان اجازه سفر دادی و آنها را حبس نفرمودی تا به این وسیله، شر آنان را از مسلمین حفظ کنی؟^۲

۴. ۶. ۲. بررسی و پاسخ

پیش از هر بحثی لازم است بار دیگر به شیوه امیرالمومنین **a** در سیاست و حکومت داری توجه شود. امام هر گونه مکر و تدبیر و سیاستی را که مخالف با شریعت اسلام باشد را نپذیرفته و از چهارچوب قوانین آن حتی به خاطر مملکت داری خارج نمی گشت. لذا بر این اساس در مواجهه با امور مختلف بر اساس کتاب و سنت و ظواهر امور عمل کرده به اجتهاد در مقابل نص بر اساس مصالح نمی پرداخت و امور دنیوی را بر معیارهای دینی تطبیق کرده، آنان را جدا از هم محسوب نمی کرد؛ بر خلاف شیوه عمر که در امور مختلف به اجتهاد و قیاس پرداخته، خود از مکر و خدعه استفاده می کرد و کارگزارانش را نیز بدان دعوت می کرد.^۳ بنا براین سیاست از نگاه آن دو با هم متفاوت بود و با توجه به سخنان امام در مواضع مختلف می توان دریافت که عموم مردم نیز در زمان ایشان با توجه به رویکرد خلفا همان شیوه سیاست همراه با مکر و خدعه را پذیرفته بودند. با توجه به نگاه امام به سیاست، ایشان خود را مجاز به اقدام عملی بر اساس آگاهی از نیت افراد و مجازات پیش از وقوع جرم و آغاز گری در ظلم نمی دید. روزی، یکی از یاران امام

^۱. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۸۹ « قسم به خدا ابن عباس که می دانم آن دو جز فتنه را قصد نکرده اند گویا می بینم که به سوی مکه می روند تا در جنگ با من بکوشند. پس یعلی بن منبه خیانتکار و فاجر اموال عراق و فارس را حمل کرده تا در این راه مصرف کند و این دو مرد کار را بر من تباه خواهند کرد و خون شیعیان و یارانم را می ریزند»

^۲. همان

^۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ۲۱۲/۱۰ و ۲۱۳

نزد آن حضرت آمده و به ایشان خبر داد که در میان یارانش کسانی هستند که بیم جدایی آنان از امام می رود و عقیده امام را در مورد آنان پرسید. امام فرمود:

«إني لا آخذ على التهمة و لا أعاقب على الظن و لا أقاتل إلا من خالفني و ناصبني و أظهر العداوة لي ثم لست مقاتله حتى أدعوه و أعذر إليه فإن تاب و رجع قبلنا منه و إن أبى إلا الاعتزام على حربنا استعنا بالله عليه و ناجزناه»^۱

در مورد طلحه و زبیر نیز وضع به همین صورت بود و به دلیل عدم اقدام عملی آنان، امام خود را مجاز به عکس العمل و حبس و جلوگیری از خروج نمی دانست و لذا در پاسخ ابن عباس فرمود:

«يا ابن عباس أ تأمرني بالظلم أبداً و بالسبيّة قبل الحسنه و أعاقب على الظنة و التهمة و أؤاخذ بالفعل قبل كونه كلّاً و الله لا عدلت عما أخذ الله عليّ من الحكم و العدل و لا ابتدأ بالفصل»^۲

اگرچه امام شرعاً نمی توانست جلوی خروج آنان را بگیرد اما این به معنای بی تفاوتی و سهل انگاری در مورد آنان و غفلت از کار آنان نبود. اولین اقدام امام پس از اعلام آگاهی از نیت درونی طلحه و زبیر، این بود که از آنان پیمان گرفت تا بر بیعت خویش استوار مانده، پیمان شکنی نکنند و قدمی بر خلاف مصالح مسلمین برندارند.^۳ اخبار نشان می دهند که امام پس از سوگند گرفتن از آنان به ایشان اذن عمره داد و هنگامی که ابن عباس از اجازه امام اظهار تعجب کرد، ایشان فرمود که آن دو به خداوند قسم یاد کرده اند. البته این بدان معنا نیست که امام با سوگند یاد کردن ایشان فریفته شده و از پیمان شکنی آنان آسوده خاطر شده باشد بلکه بدان

^۱ همان ۳/ ۱۴۸ «من هیچ کس را به تهمت نمی گیرم و بر گمان، کسی را عقوبت نمی کنم و با کسی جنگ نمی کنم مگر اینکه مخالفت و ستیز کند و دشمنی خود را اظهار نماید، وانگهی با چنین کسی هم جنگ را شروع نمی کنم تا او را به حق فرا خوانم و حجت بر او تمام کنم و اگر توبه کند و به حق برگردد از او می پذیرم و اگر چیزی جز جنگ با ما را نپذیرد، از خداوند بر علیه او یاری می جوئیم و آن گاه با او جنگ می کنیم»

^۲ مفید، محمد بن محمد، الجمل ۸۹ «ای ابن عباس آیا مرا امری کنی که آغازگر ظلم باشم و قبل از خوبی بدی را شروع کنم و بر اساس گمان و تهمت عقوبت کنم و قبل از وقوع کاری مؤاخذه کنم؟ نه هرگز، قسم به خدا از آنچه خداوند در مورد قضاوت و عدل از من پیمان گرفته، خارج نمی شوم و آغازگر جدایی نمی شوم»

^۳ طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۳۵/۱ و مفید، محمد بن محمد، الجمل ۸۹

معناست که پس از آن که سوگند خورده اند نمی توان آنان را به اجبار از بیرون رفتن جهت عمره بازداشت. اقدام دیگر امام ایجاد آمادگی برای نبرد با آنان با توجه به حتمی بودن مخالفت آنان بود. ایشان در ادامه پاسخ به ابن عباس فرمود:

«یا ابن عباس انتی أذنت لهما و أعرف ما یکون منهما و لکنی استظهرت باللّٰه علیهما و اللّٰه لأقتلنهما و لأخیین ظنهما و لا یلقیان من الأمر منا هما و أن اللّٰه یاخذهما بظلمهما لی و نکتهما بیعتی و بغیما علی^۱»

ایشان در زمانی که طلحه، زبیر و عایشه به بصره رفته بودند و عده ای پیشنهاد صرفنظر کردن از آنان و عدم قتال را به امام دادند، بر این نکته دگرباره تأکید می کند که او کسی نیست که غافلگیر شود و فریب حيله گران را بخورد:

«و اللّٰه لا اکون کالضّبع تنام علی طول اللّٰدم، حتّٰی یصل الیها طالها، و یختلها راصدها، و لکنّی اضرب بالمقبّل الی الحقّ المدبر عنه، و بالسّامع المطیع، العاصی المریب ابدًا، حتّٰی یأتی علیّ یومی^۲»

باید در نظر داشت که حبس طلحه و زبیر امام را از حبس دیگر مخالفان بی نیاز نمی ساخت و امام باید جلوی خروج و فرار دیگر مخالفان را نیز می گرفت در حالی که عبدالله بن عمر بدون اجازه از امام مدینه را ترک کرد و مردمی هم از مکه و مدینه به سوی شام رفتند و شاید هم حبس مخالفان نیاز به اعمال قدرتی داشت که امام در ابتدای خلافت خود از آن برخوردار نبود.^۳ امام به غیر منطقی بودن حبس مخالفان در ماجرای خریت بن راشد که از مخالفان بود، اشاره می کند و آنجا که به ایشان پیشنهاد حبس و زندانی کردن او داده شد، امام علی **a** فرمود:

^۱. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۸۹ «ای ابن عباس من به آن دو اجازه دادم و آنچه از جانب آنان اتفاق افتد را می دانم ولی از خداوند بر علیه آنان پشتیبانی می طلبم و قسم به خدا آن دو را می کشم و گمانشان را ناامید می کنم و آنان به خواسته شان نمی رسند و خدا آنان را به خاطر ظلمشان و شکستن پیمانشان با من و ستمشان بر من مؤاخذه می کند»

^۲. نهج البلاغه، خطبه ۶ «به خدا چون گفتار نباشم که با آهنگ به خوابش کنند و فرییش دهند و شکارش کنند. من تا زنده ام به یاری جوینده حق، رویگردان از آن را می زنم، و با فرمانبر یکدل، نافرمان بد دل را، که به خدا سوگند، پس از رحلت رسول (ص) تا امروز پیوسته حق مرا از من باز داشته اند، و دیگری را بر من مقدم داشته اند»

^۳. عقاد، عباس محمود، عبقریه الامام ۱۲۷

«إنا لو فعلنا ذلك بكل من نتهمه من الناس ملأنا سجننا منهم، و لا أرى الحبس و العقوبة حتى يظهروا لنا الخلف»^۱

بنابر مطالب ذکر شده جدای از این که حبس طلحه و زبیر مطابق با سیره امیرالمومنین **a** نبود، دردی را نیز دوا نمی کرد.

۴. ۷. ۷. نفی حکومت غیر خدا

پیرامون مسأله حکمیت و شعار آنان که «لا حکم الا لله» بود، شبهاتی در زمان امام مطرح شد که به آنها پاسخ گفت. پیش از طرح شبهات لازم است سیر حوادثی که به این جریان منتهی شد، به طور خلاصه بازگو شود.

۴. ۷. ۱. واقعه حکمیت

جنگ صفین در نتیجه رشادت های امام و یاران ایشان، به پیروزی جبهه عراق بر شام بسیار نزدیک شده بود. در این هنگام امام به یاران خود مژده داد که تا پایان کار چیزی نمانده و فردا آنان را به محاکمه نزد خدا می فرستد. این سخن به معاویه گزارش شد. او از عمروعاص چاره جویی نمود. عمروعاص ضمن سخنانی که در آن نتیجه کار را در صورت استمرار چنین وضعی پیروزی علی **a** و یارانش پیش بینی می کرد، معاویه را به اتخاذ تدبیری خواند که اگر به اجرا درآید، در هر صورت پیروزی با او باشد. او گفت آنان را به پذیرش حکمیت قرآن میان دو اردوگاه دعوت کن؛ چه آن را بپذیرند و یا نپذیرند در هر صورت دچار اختلاف خواهند شد. معاویه پیشنهاد او را پسندید. فردای آن روز هزاران قرآن بر فراز نیزه ها رفت و سپاهیان شام، عراقیان را برای جلوگیری از خونریزی بیشتر به قرآن فراخواند تا سایه مردان بر سر خانواده هاشان استوار بماند و در مقابل دشمنان خارجی مشترک بر جای بمانند. در سپاه عراق با مشاهده این وضعیت، اختلاف نظر پدید آمد؛ عده ای موافق توقف جنگ و تن دادن به حکمیت و گروهی مخالف آن بودند. امام با پذیرش حکمیت به شدت مخالفت می کرد اما اوضاع به گونه ای پیش رفت که جبهه عراق پیشنهاد حکمیت را پذیرفت و شامیان از شکست حتمی نجات یافتند. سپس قراردادی میان دو

^۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات ۳۳۵ « اگر ما با هر کدام از مردم که مورد اتهام از جانب ما هستند چنین کنیم زندان هایمان از آنان پر می شود و نظر من این است که حبس و عقوبت نکنم تا زمانی که مخالفتشان با ما را ظاهر کنند »

طرف نوشته شد که بر طبق آن جنگ متوقف شده و نماینده ای از جانب امام که ابوموسی اشعری بود و نماینده ای از جانب معاویه که عمرو بن عاص بود در زمان و مکان خاصی با حکم قرار دادن قرآن و سنت در آن بیندیشند و به نتیجه ای دست یابند.

متن قرارداد حکمیت توسط اشعث بن قیس در صفوف دو طرف قرائت شده و شامیان بدان رضایت دادند. اما در میان سپاه امام، مخالفت با شعار دو جوان که «لا حکم الا لله» سر داده و به شامیان حمله بردند، مواجه شد و به سرعت گروه زیادی جمع شده و نزد امام آمدند و مخالفتشان را اظهار کرده و گفتند: لا حکم الا لله، ای علی حکم کردن برای خداست نه تو. ما به این که مردان در دین خدا حکم کنند راضی نیستیم. خداوند حکمش را در مورد معاویه و یارانش جاری کرده بود به این که کشته شوند یا تسلیم ما شوند و ما با رضایت به حکمیت، از این موضع تنزل کردیم. حال توبه کرده ایم تو هم مانند ما توبه کن و گرنه از تو بیزاری می جوئیم.^۱ اما امیرالمومنین **a** به عهدنامه ای که امضا شده بود وفادار مانده و انجام حکمیت را می خواست. لذا سطحی نگران با شبهه دیگری مواجه شدند که چطور تا دیروز حضرت از حکمیت، منع می کرد و حال بدان توصیه می کند؟!!

این گروه در بازگشت از صفین راه خود را از امام جدا کرده و به بیان عقائد خود بر خلاف امام می پرداختند و از امام می خواستند دوباره جنگ را آغاز کند. مخالفت ها و اقدامات اینان و نیز کشتن چند تن از یاران بیگناه امام و زنان سبب شد تا سرانجام امام مجبور به جهاد با آنان شود آن هم درست در زمانی که پس از رأی ناصواب حکمان و باطل اعلام شدن آن در حال آمادگی برای جهاد دوباره با شامیان بود و جنگ با آن جماعت سبب باز ماندن امام از هدف اصلی شد.^۲ ماجرای حکم قرار دادن آدمیان در دین خدا شبهه القا شده از سوی این گروه بود و در ذهن بعضی چنان رسوخ کرد که فردی چون قاتل امام که از خوارج بود، هنگام قتل ایشان می گفت: الحکم لله لا لک یا علی.^۳ از این رو ضروری است پیرامون این شبهه دقت بیشتری به عمل آید و پاسخ آن از متن کلام امیرالمومنین **a** مورد بررسی قرار گیرد.

۱. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۵۱۳

۲. نک: همان ۴۷۷-۵۴۶

۳. ابن قتیبه، الامامه و السیاسة ۱/۱۸۰ و ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ ۳/۳۹۰

۴. ۷. ۲. توضیح بیشتر

چنین گفته می‌شود که به موجب آیه کریمه «ان الحكم الا لله^۱» امام نباید به حکمیت افراد در دین خدا رضایت می‌داد؛ زیرا جز خدا، کسی شایستگی فرمانروایی ندارد. پذیرش حکمیت، نشانگر ضعف و سستی و شک در حقانیت مقام خویشتن است. همچنین موضع به ظاهر متناقض امام که در ابتدا مخالف توقف جنگ و پذیرش حکمیت بود ولی پس از نوشتن قرارداد، با وجود پشیمانی یاران، حکمیت را محترم شمرده و جنگ را از سر نگرفت، خود پرسش برانگیز است. خوارج به امام می‌گفتند:

دعوتنا إلى كتاب الله و العمل به فأجبنك و بايعناك، و قد قتلت في طاعتك قتلانا يوم الجمل و صفين، ثم شككت في أمر الله و حكمت عدوك، و نحن على الأمر الذي تركت، و أنت اليوم على غيره، فلسنا منك إلا أن تتوب منه و تشهد على نفسك بالضلالة^۲.

۴. ۷. ۳. بررسی و پاسخ

ابتدا لازم است منظور خوارج از شعار « لا حکم الا لله » بیشتر بررسی شود. این شعار که از آیات قرآنی گرفته شده است سه بار در قرآن کریم ذکر شده است. منظور خوارج از مطرح کردن این شعار این بود که غیر خدا نباید حکم کند و قضاوت و داوری تنها برای خداست و پذیرش حکمیت مردان، در واقع شرک به خدا محسوب می‌شود و می‌خواستند بگویند که ای علی **a** تو به خاطر پذیرفتن داوری غیر خدا گمراه شده ای و باید توبه کنی.

اما هدف واقعی خوارج از طرح شبهه این بود که اصل حکومت امام را از رسمیت بیندازند^۳. چرا که یکی از ملزومات حکومت و امارت بر مردم، حکم و داوری کردن میان آنان است و چنانچه حاکم حق نداشته باشد داوری کند دیگر حکومت و امارت بی معنا بوده و نقض

^۱ سوره انعام ۵۷ و سوره یوسف ۴۰ و ۶۷

^۲ ابن قتیبه، انساب الاشراف ۳۵۴: ما را به کتاب خدا و عمل به آن فرا خواندی پس ما تو را اجابت کرده و با تو بیعت کردیم و در اطاعت تو کشته شدگان ما در روز جمل و صفین کشته شدند. سپس در کار خداوند شک کرده و دشمنت را حکم کردی و ما امروز بر آن چیزی هستیم که تو آن را ترک کردی و تو بر غیر آن هستی، پس ما از تو نیستیم تا هنگامی که از حکمیت توبه کرده و به گمراهی خودت شهادت دهی.

^۳ جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ۲۱۸/۹

می شود و در نتیجه شعار خوارج به مفهوم نفی حکومت امام بود.^۱ خطای خوارج در این بود که «ان الحکم الا لله» را به هر گونه حاکمیت و داوری تفسیر کردند در حالی که هیچ یک از آیاتی که این جمله در آنها به کار رفته، نفی داوری غیر خدا را نتیجه نمی دهد.

حال با در نظر داشتن مفهوم مورد نظر خوارج که از روی عمد توسط بعضی و از روی غفلت توسط برخی دیگر، مطرح می شد و گروهی بدان ملتزم شده بودند، پاسخ امام مورد بررسی قرار می گیرد.

اول. علی **a** در پاسخ کسانی که حکم کردن مردمان در دین خدا را شرک دانسته و بر آن حضرت خرده می گرفتند، بر این نکته تأکید می فرمود که او نیز به رأی و نظر مردمان در دین خدا معتقد نیست بلکه وی حاکمیت و داوری قرآن را پذیرفته است. ایشان می فرماید:

«و الله ما حکمت مخلوقا و انما حکمت القرآن^۲»

ایشان در نامه ای به معاویه نیز با توجه به این نکته که مسأله امامت از طریق تشریح الهی بوده و جای رأی و نظر اشخاص نیست؛ اجابت حکمیت را در واقع اجابت حکمیت قرآن در تعیین امر امامت و بیان اوصاف امام می دانند^۳ و به او می نگارند:

«وَقَدْ دَعَوْتَنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَسْنَا إِبْآكَ أَجْبِنَا وَ لَكِنَّا أَجْبِنَا الْقُرْآنَ فِي حُكْمِهِ وَ السَّلَامَ^۴»

بنابراین امام قرآن را مرجع و حاکم می داند اما از آنجا که قرآن خود سخن نمی گوید لازم است افرادی از جانب آن سخن گفته حکم آن را بیان کنند و همین نکته سبب جواز مسأله حکمیت افراد از جانب قرآن و با محوریت قرآن است. امام در این مورد می فرماید:

^۱. خامنه ای، سیدعلی، بازگشت به نهج البلاغه ۱۶

^۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید ۲۲۵ « به خدا قسم من مخلوق را حکم قرار ندادم بلکه خدا را حکم قرار دادم »

^۳. خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۱۳۶/۲۰

^۴. نهج البلاغه، نامه ۴۸ « تو ما را به حکم قرآن خواندی و خود اهل قرآن نیستی. ما تو را پاسخ ندادیم بلکه داوری قرآن را گردن نهادیم، و السَّلَام »

«إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرَّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ»^۱

با دقت در مفاد قرارداد تحکیم نیز دیده می شود که دو طرف قرارداد، قرآن را حکم قرار داده و دو نماینده را به عنوان نظر کننده در کتاب خدا و به دست آورنده حکم آن محسوب داشته‌اند:

«و إنا جعلنا كتاب الله سبحانه حكما بيننا فيما اختلفنا فيه من فاتحته إلى خاتمته نحیی ما أحیا القرآن و نمیت ما أماته علی ذلك تقاضینا و به تراضینا و إن علیا و شیعتہ رضوا أن یبعثوا عبد الله بن قیس ناظرا و محاکما و رضی معاویة و شیعتہ أن یبعثوا عمرو بن العاص ناظرا و محاکما»^۲ البته در قرار داد آمده بود که چنانچه موردی را در کتاب خدا نیافتند به سنت پیامبر S رجوع کنند.

در این صورت قرآن مرجع اصلی قرار گرفته و دو حکم سعی می کنند با دقت و بررسی آن راه حل مسائل مورد اختلاف را در آن جستجو و به حق داوری کنند و در واقع رأی آنان رأی قرآن باشد و بر اساس آن اتفاق نظر پیدا کنند. امام در خطبه‌ای می‌فرماید:

«وَ إِنَّمَا حُكِّمَ الْحُكَّامَانِ لِیُحْیِیَا مَا أَحْیَا الْقُرْآنُ وَ یُمِیتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ إِحْیَاؤُهُ لِالْجَمَاعِ عَلَیْهِ وَ إِمَاتَتُهُ لِالْفِتْرَاقِ عَنْهُ فَإِنْ جَرْنَا الْقُرْآنَ إِلَیْهِمْ اتَّبَعْنَاهُمْ وَ إِنْ جَرَّهُمْ إِلَینَا اتَّبَعُونَا»^۳

^۱. همان ، خطبه ۱۲۵ « در گماردن داوران ما مردمان را به داوری نگماردیم، بلکه قرآن را داور قرار دادیم، و این قرآن، خطی نبشته است که میان دو جلد هشته است. زبان ندارد تا به سخن آید، ناچار آن را ترجمانی باید، و ترجمانش آن مردانند که معنی آن دانند »

^۲. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۵۰۴ « ما راضی شده‌ایم به قرآن، هر گونه که حکم کند و اینکه مطیع امر آن باشیم در هر چه که به آن امر کند، که چیزی جز قرآن نمی‌تواند ما را هماهنگ و متحد سازد، و در آنچه میان ما مورد اختلاف است، کتاب خداوند سبحان را از آغاز تا انجامش داور قرار داده‌ایم، آنچه را که قرآن زنده کرده است زنده می‌داریم و آنچه را از میان برده است از میان می‌بریم، بر این توافق کردیم و راضی شدیم، علی و شیعیانش راضی شدند که عبد الله بن قیس را ناظر و داور بفرستند و معاویه و پیروانش راضی شدند که عمرو عاص را ناظر و داور گسیل دارند »

^۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷ «همانا دو داور گمارده شدند تا آنچه را قرآن زنده کرد، زنده گردانند، و آنچه را مرده خوانده بمیرانند. زنده داشتن قرآن فراهم آمدن بر داوری آن است، و میراندن آن جدا گردیدن و نپذیرفتن احکام قرآن. اگر قرآن ما را به سوی آنان کشاند، پیرو آنانیم، و اگر آنان را به سوی ما براند پیروی ما خواهند کرد »

امام حکمیت را به شرط فوق مجاز و قابل احترام می داند ولی چنانچه دو طرف به هر دلیلی بر اساس قرآن و سنت حکم نکنند، حکمیت باطل می باشد و به همین دلیل امام در عهدنامه حکمیت این موضوع را قید فرموده و حکم را در صورت تخلف از دستور قرآن، غیر قابل اعتنا و خیانت، اعلام می دارند:

«و علی الحکمین عهد الله و میثاقه ألا یألوا اجتهادا و لا یتعمدا جورا و لا یدخلا فی شبهة و لا یعدوا حکم الکتاب فإن لم یقبلا برئت الأمة من حکمهما و لا عهد لهما و لا ذمة^۱»

امام همچنین برای اتمام حجت بر شبهه افکنان به آیاتی از قرآن که در آن مسأله حکمیت به چشم می خورد استناد میکنند. به عنوان مثال در سوره نساء آیه ۳۵ در مورد اختلافات زوجین چنین رهنمود می دهد که دو حکم از دو طرف انتخاب شوند تا اختلافات را حل و فصل نمایند. نمونه دیگر حکم کردن دو شاهد در مورد کفاره صید در حال احرام است که در آیه ۹۵ سوره مائده بدان اشاره شده است. امام با استفاده از این دو آیه در جواز حکمیت به خوارج می فرماید:

«أما تعلمون أن الله تعالى قد أمر بالتحكيم في شقاق بين الرجل و امرأته فقال سبحانه «فَابْتَغُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا» و فی صید أصیب كأرنب یساوی نصف درهم فقال «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ^۲»

ابن عباس نیز در پاسخ به خوارج با استناد به همین دو آیه گفت: این حکم در حقیقت حکم علی **a** نیست بلکه فرمانی از جانب خدا در کتابش می باشد، آنجا که می فرماید: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْتَغُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا^۳» آیا نظر

^۱. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۵۰۵: و بر هر دو داور عهد و میثاق خداوند است که کمال کوشش خود را مبذول دارند و مرتکب ستمی نشوند و در کاری که شبهه انگیز است وارد نشوند و از حکم قرآن تجاوز نکنند و اگر چنین نکنند امت از داوری آنان بیزار خواهد بود و هیچ عهد و پیمانی برای آن دو نخواهد بود.

^۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲/۲۷۵ « مگر نمی دانید که خداوند متعال در مورد بروز اختلاف میان زن و شوهر فرمان به داوری داده و فرموده است: «داوری از خویشان زوج و داوری از خویشان زوجه گسیل دارید» همچنین در مورد شکار جانوران کوچکی چون خرگوش که نیم درهم ارزش داشته باشد، فرموده است (کفاره آن چیزی است که) دو عادل از میان شما به آن حکم کنند «

^۳. نساء ۳۵ «و اگر ترسیدید کار به جدایی بکشد، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، که اگر بنای آن دو به اصلاح باشد خدای تعالی بینشان را توافق پدید می آورد «

شما این است که که خداوند درباره مرد و همسرش به لحاظ مصلحت آنان چنین دستوری می دهد اما در مورد یک امت نظر به مصلحت آنان چنین فرمانی نمی دهد^۱.

البته قیاس حکمیت در مورد زوجین با حکمیت در مورد موارد اختلافی میان امام و معاویه از جمله در مورد امامت، قیاس مع الفارق است چرا که اختلافات زوجین به گونه ای است که دو طرف می توانند از حق بگذرند اما امامت، امر الهی است که جای رأی شخصی نیست و همانگونه که گفته شد امام، حکمیت قرآن را پذیرفت و قرار بود دو طرف تنها حکم قرآن را بیان کنند. لذا استناد امام به این آیات از باب جدال احسن یا در مقام احتجاج با خصم است^۲.

با توجه به حکم قرار دادن قرآن و سنت بود که امام می فرمود:

«فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَخُنْ أَحَقَّ النَّاسِ بِهِ وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ S فَخُنْ أَوْلَاهُمْ بِهِ»^۳

دوم. پاسخ دیگری که امام در برابر شبهه افکنان همواره بدان استناد می جست، این بود که اگرچه حکمیت فی نفسه و با قطع نظر از موقعیت سیاسی نظامی امام در مواجهه با خصم، در نگاه حضرتش جایز بود اما علی a از ابتدا در آن مقطع مخالف حکمیت بود و به اجبار از جانب سپاهیان خویش آن را پذیرفت. علت مخالفت امام آن بود که می دانست هدف معاویه از قرآن بر نیزه کردن و پیشنهاد حکمیت، پیروی از قرآن و اطاعت از آن نیست بلکه هدف وی جلوگیری از شکستی بود که در چند قدمی او بود و می خواست با این کار میان سپاه امام اختلاف و دودستگی ایجاد کند زیرا به خوبی می دانست که پیشنهاد او مخالفان و موافقانی دارد و یاران امام آنگونه که باید مطیع امام نیستند. این هدف را می توان از گفتگوی معاویه و عمروعاص هنگام چاره جویی برای گریز از شکست به وضوح دید^۴. امام علی a در مورد حيله معاویه و عوام فریبی او در این قضیه می فرماید:

^۱. بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ۱۲۶/۵

^۲. خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۱۳۷/۲۰

^۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵ «پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری کنند، ما از دیگر مردمان بدان سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول (ص) گردن نهند، ما بدان اولی تریم»

^۴. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۴۷۶ و ۴۷۷

«لَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حَيْلَةً وَ غِيْلَةً وَ مَكْرًا وَ خَدِيْعَةً إِخْوَانًا وَ أَهْلُ دَعْوَتِنَا اسْتَقَالُونَا وَ اسْتَرَأْحُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ التَّنْفِيسُ عَنْهُمْ فَقُلْتُ لَكُمْ هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ فَأَقْبِمُوا عَلَيَّ شَأْنَكُمْ وَ الزُّمُوا طَرِيقَتَكُمْ»^۱

در تاریخ آمده است که امام پس از شنیدن ندای خوارج که ترک جنگ را می خواستند با آنان سخن می گفت که ناگاه گروه بسیاری از لشگریان حدود بیست هزار نفر از لشگر جدا شده و از ایشان خواستند پیشنهاد شامیان را بپذیرد. آنان می گفتند: اگر این کار را نکنی همان گونه که عثمان را کشتیم، تو را نیز می کشیم و امام را مجبور کردند تا اشتر را که در موضعی مشرف بر معاویه قرار گرفته و چند گام تا هلاک کردن دشمن فاصله نداشت، به عقب برگرداند.^۲

سیره امام آن بود که مردم را به اکراه به چیزی مجبور نمی کرد و معتقد به آزادی عمل بود اما از تذکر مشفقانه و نصیحت پی در پی آنان غافل نمی شد. او وضعیت خود در برابر سپاهیان نافرمان وقعه صفین که توقف جنگ را خواستار بودند، چنین توصیف کرده، می فرماید:

«لَقَدْ كُنْتُ أُمْسٍ أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا وَ كُنْتُ أُمْسٍ نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًا وَ قَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَيَّ مَا تَكْرَهُونَ»^۳

امام علی **a** می دانست که اگر بر موضع خویش پافشاری کند سپاهیان وی هرگز کوتاه نیامده و معرکه نهروان در دل صفین اتفاق می افتاد و میدان نبرد با معاویه، به صحنه اختلاف و درگیری درونی او با لشگریانش مبدل می شد و لذا پذیرش حکمیت را، تا وقتی مجبور نشد، نپذیرفت.^۴

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱ « آیا هنگامی که از روی حیلت، و رنگ، و فریب و نیرنگ، قرآنها را برافراشتند، نگفتید برادران ما و همدینان ما. از ما، گذشت از خطا طلبیدند، و به کتاب خدا گراییدند. رای، از آنان پذیرفتن است و بدانها رهایی بخشیدند. به شما گفتم، این کاری است که آشکار آن پذیرفتن داوری قرآن است، و نهان آن دشمنی با خدا و ایمان. آغاز آن مهربانی است، و پایان آن پشیمانی، به کار خود پردازید، و در راه خویش پیش بتازید»

^۲. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۴۸۹ و طبری، تاریخ الطبری ۴/۳۴ و ۳۵

^۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹ « من دیروز فرمان می دادم، و امروز فرمانم می دهند. دیروز باز می داشتم، و امروز باز می دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید، و مرا نرسد به چیزی وادارمتان که ناخوش می انگارید»

^۴. ری شهری، موسوعه الامام علی بن ابیطالب ۶/۲۴۶

همچنین امام در پاسخ کسانی که او را به دلیل تن دادنش به داوری افراد در امر دین سرزنش می کردند به این موضوع توجه می دهد که او دیگر نمی توانست با سپاهسانی که از درون دچار ضعف و سستی شده و انگیزه لازم برای ادامه جنگ نداشتند، معاویه را شکست دهد و از این که بر علیه او به آیاتی از قرآن استناد کنند، ایمن نبود. ممکن بود آنان او را متهم به نپذیرفتن حکم قرآن کرده و با آیاتی که مجوز حکمیت بود بر علیه او استدلال کنند. در این صورت امام در برابر آنان پاسخی نداشت لذا حکمیت را بر خلاف میل خویش پذیرفت.^۱

سوم. گفته شد که نتیجه شعار «لا حکم الا لله» نفی حکومت و امارت است زیرا حاکم، ناگزیر از داوری و حکم کردن است. از طرف دیگر وجود امیر و حاکم یک ضرورت اجتماعی است که در سایه وجود او مومن و کافر قادر به زندگی اجتماعی هستند. لذا امام با بطلان تالی که عدم وجود امیر از نظر اجتماعی امکانپذیر نیست، مقدمه را ابطال می کند و می فرماید: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ...»^۲

بنا بر مطالب پیش گفته امام در مواضع مختلف هويت شعار «لا حکم الا لله» را تشریح فرموده و از هدف این شعار و باطن آن که با استناد به آیات قرآن چهره ای از حقانیت به خود گرفته بود، پرده برداشت.

۴. ۸. نبرد با اهل قبله

یکی از موضوعات شبیه ناک عصر امیرالمومنین **a** قتال با مسلمانان، که در اصطلاح به آنان اهل قبله گویند، می باشد. در دوران پیامبر **S**، مسلمانان با کفار و مشرکین و اهل کتاب می جنگیدند و بدون هیچ شبیه ای همراه پیامبر در این جنگ ها حضور می یافتند اما جنگ های دوران امیرالمومنین **a** با مسلمانان بود در حالی که اسلام سبب محترم شدن جان و اموال می

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف ۳۵۳

۲. خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۱۸۳/۴

۳. نهج البلاغه، خطبه ۴۰ «سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند. آری حکم، جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست، حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد»

شود و به همین دلیل عده زیادی از حضور در جنگ های امیر ترس و وحشت داشته و از آن کناره می گرفتند.

۴. ۸. ۱. توضیح بیشتر

مشکلی که امام در عصر خلافت خود با آن روبرو شد، ناگزیر شدن از جنگ با مسلمانان فتنه گر بود که گاه در میان آنان بزرگانی بودند که نقاط درخشانی در پرونده آنها دیده می شد و همین مسأله تشخیص وظیفه را برای سطحی نگران مشکل ساخته و برای تنگ اندیشان دغدغه ایمانی ایجاد می کرد. آنان نمی توانستند به درستی تصمیم بگیرند و لذا از همراهی با امام باز می ایستادند. این سردر گمی به خاطر این بود که طبق قانون اسلام هر کس شهادتین به زبان آورد حتی اگر ایمان او قلبی نباشد، جان و مالش در امان است.

این شبهه در روزگار پایانی حکومت امام، یکی از عوامل سستی مردم و تنها گزاردن امیر می باشد. هوشیاران سیاستمداری نیز که با امام مشکل داشتند خودداری خویش را از طریق این موضوع توجیه کرده و برای عموم نیز شبهه افکنی می کردند. و لذا هنگامی که امام از برخی افراد که از همراهی او برای حرکت به بصره تن زدند، علت را پرسید هر کدام به نوعی این موضوع را دلیل موجهی برای کناره گیری خود عنوان کردند. سعد بن ابی وقاص گفت: إني اكره الخروج في هذه الحرب فأصيب مؤمنا، فان أعطيتني سيفا يعرف المؤمن من الكافر قاتلت معك. و اسامه پاسخ داد: أنت أعز الخلق عليّ و لكنني عاهدت الله أن لا اقاتل أهل لا إله إلا الله. و عبدالله بن عمر نفهمیدن علت این جنگ و وظیفه را بهانه کرد: لست أعرف في هذا الحرب شيئا أسألك ألا تحملي علي ما لا أعرف^۱.

این شبهه در موقعیت های گوناگون به اشکال مختلفی مطرح می شد. معاویه در نامه ای به امام با ذکر سخنی از پیامبر، امام را از کشتن مسلمانان و معترفان به رسالت برحذر می دارد:

^۱. مفید، محمد بن محمد، الجمل ۴۵ و ۴۶ سعد بن ابی وقاص گفت: من خروج به سوی این جنگ را ناخوش دارم تا مبدا مومنی را بکشم پس اگر مرا شمشیری می دهی که مومن را از کافر بشناسد با تو می جنگم. اسامه گفت: تو عزیزترین خلق بر من هستی ولی من با خدا پیمان بسته ام که با اهل شهادت به یگانگی خدا ننگم. و عبدالله بن عمر گفت: من در این جنگ چیزی نمی شناسم و از تومی خواهم مرا بر چیزی که آن را نمی شناسم تکلیف نکنی.

و إني أحذرك الله أن تحبب عملك و سابقتك بشق عصا هذه الأمة و تفریق جماعتها فاتق الله و اذكر موقف القيامة و أفلح عما أسرفت فيه من الخوض في دماء المسلمين و إني سمعت رسول الله ص يقول لو تمالأ أهل صنعاء و عدن على قتل رجل واحد من المسلمين لأكبهم الله على مناخرهم في النار فكيف يكون حال من قتل أعلام المسلمين و سادات المهاجرين بله ما طحنت رحى حربيه من أهل القرآن و ذی العبادة و الإیمان من شیخ کبیر و شاب غیر کلهم بالله تعالی مؤمن و له مخلص و برسوله مقرر عارف^۱.

این شبهه در میان مردم مطرح شده و ناخودآگاه تأثیر خود را بر آنان می گذاشت و بهانه خوبی برای کسانی بود که به دلیل خستگی از جنگ های پیاپی و منفعت اقتصادی کم این جنگ ها برایشان، قصد کناره گیری داشتند. یکبار هنگامی که امام، مردم را برای حرکت به صفین تشویق می کرد مردی از میان جمعیت برخاست و این شبهه را مطرح کرد. او گفت: آیا می خواهی ما را به سوی برادرانمان در شام بفرستی تا آنان را به خاطر تو بکشیم همانطور که ما را به سوی برادرانمان در بصره فرستادی و آنان را برای تو کشتیم. هرگز قسم به خدا این کار را نمی کنیم^۲.

۴. ۸. ۲. بررسی و پاسخ

اول. اولین تلاشی که امام برای پاسخ به این شبهه کرد این بود که جواز نبرد با اهل قبله در موارد لازم را برای همگان تبیین کند و نیز هدف از این گونه جنگ ها را برایشان مشخص سازد و برای رسیدن به این مقصود به آیاتی از کتاب خدا و سفارش پیامبر S استناد می کرد تا مردم بدانند که امام، قتال با آنان را از جانب خود نیاورده بلکه دستوری است که از آیات قرآن استنباط

^۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴۲/۱۴: و من تو را از خداوند بر حذر می دارم که مبدا ارزش کار و سابقه خود را با تفرقه و شکستن ستون این امت و پراکندگی آنان از میان ببری. از خدا بترس و موقف قیامت را یاد آور و خویشتن را از اسرافیه که در فرو شدن در خون مسلمانان پیش گرفته ای بیرون آور که من خود از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: «اگر مردم صنعاء و عدن بر کشتن یک مرد عادی از مسلمانان هماهنگی کنند خداوند همه آنان را با چهره در آتش فرو می افکند». بنابراین، حال آن کس که سران مسلمانان و سروران مهاجران را بکشد چگونه است، تا چه رسد به کسی که آسیای جنگ او پیران سالخورده و جوانان برومند ساده دل را که همگی اهل قرآن و عبادت و ایمان و مؤمن و مخلص خداوند، و مقرر و عارف به حق رسول اویند، از پای در آورد.

^۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۷۴/۳

می شود. در توضیح چرایی پیدایش شبهه باید گفت که در اسلام جان و مال افراد مسلمان محترم می باشد. امام در این مورد می فرماید:

«الاسلام هو الاقرار بشهادتین و هو الذی یحقن به الدماء و الاموال و من قال لا اله الا الله محمد رسول الله S فقد حقن ماله و دمه الا بحقیهما و علی الله حساب^۱»

همین مسأله باعث شد که گروهی از قتال با دشمنان از ترس آن که مسلمانی را به ناحق بکشند، کناره گیری کنند. اما این قانونی است برای آن که مسلمانان در کنار یکدیگر با آرامش و امنیت زندگی کنند و کسی به خود اجازه دست درازی به جان و اموال دیگری ندهد. اما اگر شخص یا گروهی به دیگر مسلمانان تعدی کند بر مسلمانان است که ابتدا با دعوت آنان به نیکی، امور را اصلاح کنند و گرنه تا باز پس گرفتن حق با او بجنگند. لذا امام قتال را بر دو نوع تقسیم کرده و یک نوع آن را در برابر مسلمان ستمگر معرفی می کنند:

«القتال قتالان قتال اهل الشرك لا ینفر عنهم حتی یسلموا او یؤتوا الجزیه عن ید و هم صاغرون و قتال لاهل الزیغ لا ینفر عنهم حتی یفیئوا الی امر الله او یقتلوا^۲»

علت آن که امام در دوران حکومت خود ناگزیر از چند جنگ با مسلمانان شد این بود که اسلام در اثر روی کار آمدن خلفای پیشین که شایستگی لازم را برای هدایت امت نداشتند، دچار تحریف و انحراف شده بود و بر امام لازم بود که زنگار از چهره حقیقی اسلام بزدايد. اصولاً دین مانند سایر امور نیازمند علت محدثه و علت مبقیه است. پیامبر S علت محدثه دین بود. ایشان دین را به مردم ابلاغ کرده و از جهان فانی رخت بریست. اگر پس از او کسانی نباشند که در برابر دشمنان و دوستان نادان بایستند و راه تحریف و تأویل نادرست دین را ببندند از دین تنها پوسته ای بی مغز باقی می ماند و نقش امیرالمومنین a همان علت مبقیه دین بوده و قتال او با ناکثین،

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الهدایه ۵۴ « اسلام همان اقرار به شهادتین است و با آن خون و مال حفظ می شود و هرکس شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر دهد خون و اموالش را حفظ کرده جز آن که به حق طلب شوند و حساب او بر خداست»

۲. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام ۱۴۴/۶ « قتال بر دو گونه است: قتال با مشرکان که از آنان دست برداشته نمی شود تا تسلیم شوند یا به دست خود با خواری جزیه پردازند و قتال با اهل انحراف که تا بازگشت آنان به امر خدا یا کشته شدن آنان دست برداشته نمی شود »

قاسطین و مارقین که همگی به ظاهر از مسلمانان بودند در جهت نمایاندن چهره حقیقی اسلام و زدودن تیرگی از آن بود.^۱ امام علت قتال خود باشامیان را این گونه بیان می کند:

«وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالِاغْوِجَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ فَإِذَا طَمَعْنَا فِي خِصْلَةٍ يَلْمُ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا وَتَدَانَى بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا رَغْبَنَا فِيهَا وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا^۲»

این وظیفه همواره بر عهده ائمه پس از پیامبر S بوده است. پیامبر S در این مورد می فرماید: «يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و تحريف الغالين و انتحال الجاهلين كما ينفي الكير خبث الحديد^۳»

اما از آنجا که نبرد با اهل قبله در مواردی واجب بوده و در عین حال شناخت وظیفه در چنین مواردی دشواری خاصی دارد امام افراد خاصی را دارای این بصیرت ویژه معرفی کرده و با توجه به قرار گرفتن خود ایشان در زمره این افراد، مردم را به پیروی از خویش می خواند:

«وَقَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ فَامْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ وَ قِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تَنْكِرُونَهُ غَيْرًا^۴»

^۱. بهشتی، احمد، اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه های نهج البلاغه ۲۴۸

^۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱ «لیکن امروز پیکار ما با برادران مسلمانی است که دودلی و کج بازی در اسلامشان راه یافته است، و شبهت و تأویل با اعتقاد و یقین در بافته است. پس اگر به وسیلتی دیده نهادیم که خدا بدان پریشانی ما را به جمعیت کشاند، و ما را بدانچه در آن یک سخنی نزدیک گرداند، هر دو فرقه بدان رو آریم و جز آن را دست بداریم»

^۳. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی ۴ « این دین را در هر قرن عادلانی حمل می کنند که تأویل باطل کنندگان و تحریف غلو کنندگان و نسبت های ناروای جاهلان را از آن دفع می کنند همانگونه که کوره پلیدی آهن را دفع می کند»

^۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳ «میان شما و اهل قبله در جنگ گشوده شد، و این علم را بر ندارد مگر آن که بینا و شکیباست، و داند که حق در کجاست. پس بدانچه شما را فرمان داده اند روی آرید، و از آنچه شما را باز داشته اند دست بدارید و تا چیزی را آشکارا ندانید، شتاب مپارید. چه، بود که ما را در آنچه ناخوش می دارید رایی دیگر بود اگر آنچه خواهید با کتاب و سنت برابر بود»

بنابراین امام، در مواضع مختلف با توجه به معرفت خویش به قرآن و سنت علت قتال با دشمنان خویش را بیان می نمایند. ایشان در جایی پس از تأکید بر صحت بیعت با ایشان و در نتیجه مشروعیت حکومت خویش و لزوم اطاعت همگان از ایشان می فرمایند:

«أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ^۱» منظور امام از کسی که ادعای آنچه برای او نیست، می کند و آن که حقی را که بر اوست به جا نمی آورد، معاویه و طلحه و زبیر می باشد.^۲ در بسیاری از روایات امام قتال خویش، را با توجه به فهم از قرآن و عمل به آن بیان می کنند. ایشان در مورد قتال با اصحاب جمل به آیه ۱۲ سوره توبه استناد می کنند چرا که طلحه و زبیر پس از بیعت شکنی با امیر جنگ جمل را به راه انداخته و صحت بیعت امام را زیر سوال بردند ایشان پس از فراغت از جنگ جمل فرمودند:

«ایها الناس و الله ما قاتلت هؤلاء بالامس الا بآیه من کتاب الله ترکتها فی کتاب الله ان الله یقول : «و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون» أما و الله لقد عهد الی رسول الله S و قال لی : یا علی لتقاتلن الفئه الباغیه و الفئه الناکثه و الفئه المارقه^۳»

امیرالمومنین **a** در مورد قتال خویش با معاویه، به آیه ۹ سوره حجرات تمسک جسته و در نامه ای به معاویه می نویسد: «و أما تحذیرک ایای أن یحبط عملی و سابقتی فی الإسلام فلعمری لو کنت الباغی علیک لکان لک أن تحذرنی ذلک و لکنی وجدت الله تعالی یقول فقاتلوا الّتی تبغی حتی

^۱. همان « بدانید که من با دو کس می ستیزم: آن که چیزی را خواهد که حق آن را ندارد، و آن که حقی را که برگردن اوست نگذارد»

^۲. شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه ۴/۶۵۶: مولف شخص اول را معاویه و دومی را طلحه و زبیر می داند و بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ۳/۳۴۲: بحرانی، اولی را اصحاب جمل و شخص دوم را معاویه معرفی می کند.

^۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی ۲/۷۸: ای مردم به خداسوگند دیروز با این قوم نجنگیدم مگر به سبب آیه ای از قرآن؛ همانا خدا می گوید « آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آنها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی جنگید؟ آیا از آنها می ترسید، و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس؟ » به خدا سوگند پیامبر خدا با من عهد بست و به من گفت: ای علی تو با گروه ستمگر و گروه پیمان شکن و گروه از دین خارج شده می جنگی»

تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَنظَرْنَا إِلَى الْفَتْنَيْنِ أَمَا الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ فوجدناها الْفِتْنَةُ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا لِأَنَّ بِيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمْتِكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ...^۱»

امیر المومنین در مواردی برای رفع شبهه از یاران و دشمنان، علت را سفارش پیامبر به ایشان در قتال با دشمنان بر اساس تأویل قرآن بیان داشته و لذا خود را ملزم به انجام آن می‌دانست. ایشان در ادامه همان نامه در پاسخ به معاویه می‌نویسد:

«فَأَمَّا تَخْوِيفُكَ لِي مِنْ قِتْلِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي بِقِتَالِهِمْ وَقَتْلِهِمْ وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتَ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ وَأَشَارَ إِلَيَّ وَأَنَا أَوْلَى مِنْ اتِّبَاعِ أَمْرِهِ^۲»

دوم. نکته قابل توجه دیگر در جنگ های امام این است که ایشان آخرین راه حل در برابر مخالفان را جنگ می‌دانستند چنانچه در مورد خواسته خونخواهان عثمان، امام اطرافیان را به آرامش دعوت کرده و فرمود: «وَسَأُمْسِكُ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ وَ إِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ^۳» .

روش امام این بود که ابتدا از طریق مذاکره با مخالفان و بیان دلایل و دعوت به پرهیز از تفرقه، عده بسیاری را به راه حق باز می‌گرداند و تا زمانی که دشمنان تنها به بیان عقائد و اعتراضات خود بسنده می‌کردند به آنان اجازه بیان دیدگاهشان را داده و پاسخ آنان را در فضایی آزاد می‌داد و تا دست به اقدامات عملی و ظالمانه نمی‌زدند، به قتال با آنان روی نمی‌آورد. ایشان در برابر خوارج که شعار حکمیت را مطرح می‌کردند فرمود:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴۳/۱۴ «اما اینکه مرا بر حذر داشته‌ای که مبدا کارها و سابقه‌ام در اسلام نابود شود، به جان خودم سوگند اگر چنان بود که من بر تو ستم کرده بودم، حق داشتی که مرا بر حذر داری. ولی من می‌بینم که خداوند متعال می‌فرماید: «با آن طایفه که ستم می‌ورزند جنگ کنید تا تسلیم فرمان خداوند شوند» و چون به دو طایفه می‌نگرم، طایفه ستمگر را طایفه‌ای می‌بینم که تو از ایشان، زیرا بیعت با من بر گردن تو لازم است، هر چند که تو در شام باشی»

۲. همان «اینکه مرا از کشتار اهل ستم بیم داده‌ای، پیامبر (ص) مرا به جنگ با آنان و کشتار ایشان فرمان داده است و خطاب به اصحاب خود فرموده است: «میان شما کسی هست که در مورد تأویل قرآن جنگ می‌کند، همانگونه که من در مورد تنزیل قرآن جنگ کردم» و به من اشاره فرمود، و من سزاوارترم و شایسته‌ترین کسی هستم که باید فرمان آن حضرت را پیروی کنم»

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷ «و من چندان که توانم دست از کارزار باز می‌دارم، و اگر خود را ناچار دیدم روی به جنگ آم»

«فإن سکتوا ترکناهم و إن تکلموا حججناهم، و إن خرجوا علينا قاتلناهم»^۱

همچنین پس از قطعی شدن لزوم جنگ و رویارویی دو سپاه نیز آغازگر جنگ نبوده و باز با احتجاجات خویش و یارانش و دعوت آنان به بازگشت منتهای سعی خویش را در جلوگیری از کشته شدن مسلمانان انجام می داد. ایشان قبل از آغاز جنگ جمل و پس از گفتگوهای بسیار به سپاهیان خویش فرمود که آغازگر جنگ نباشند و برای اتمام حجت بر آنان مردی را همراه قرآن به میان دو صف فرستاد تا آنان را به کتاب خدا و ترک تفرقه دعوت کند ولی آنان مرد را کشتند و پس از آن جنگ آغاز شد.^۲ در مورد نبرد صفین کتب تاریخ مملو از مکاتبات امام با معاویه و دعوت وی به اطاعت است. همچنین امام پس از رویارویی دو سپاه و پیش از جنگ با شامیان سخن گفت و اقدام دیگری که برای جلوگیری از جنگ پیشنهاد داد این بود که تنها امام و معاویه با هم بجنگند و دو سپاه را از کشته شدن نجات دهند اما معاویه نپذیرفت.^۳ در مورد خوارج امام پس از آن که آنان افراد بسیاری حدود پنج هزار تن شدند صعصعه بن صوحان و ابن عباس را برای حل مشکل نزد آنان فرستاد که نتیجه ای نداشت سپس امام پیشنهاد داد دوازده نفر از دو طرف در جایی جمع شد و با بیان دلایل خود به بحران خاتمه دهند و آنان پذیرفتند امام با وجود حضور امام در این گردهمایی باز هم آنان بازنگشتند.^۴

تاریخ گواهی می دهد که امام پس از کشته شدن عبدالله بن خباب و همسرش چند تن دیگر از زنان توسط خوارج در حالی که عزم بازگشت به صفین داشت، به نهر روان رفت و از آنان خواست قاتلان را تحویل دهند اما آنان امتناع کرده و گفتند تنها راه میان ما و شما شمشیر است مگر آن که اعتراف به کفر کرده و توبه کنی و پس از آن بود که قتال با آنان قطعی شد. ایشان پس از رویارویی دو سپاه و بیان مجدد احتجاجات خویش، به سپاه مخالف امان داده و دعوت به اطاعت کرد و در اثر بیان دلایل و امان به دشمن در مراحل مختلف توسط امام، گروه زیادی از

^۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف ۳۵۲ « حال اگر اینان از این شعار خاموش شدند آنان را به حال خود وا می گذاریم و اگر آن را به زبان آوردند با دلیل و برهان با آنان رو به رو می شویم، و اگر علیه ما قیام کردند با آنان می جنگیم »

^۲. همان ۲۴۰

^۳. ابن مزاحم، وقعه صفین ۲۷۴ و ۳۱۶ و ۳۸۷

^۴. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف ۳۵۳

مخالفتان جدا شده تا آن که تنها هزار و هشتصد نفر از خوارج باقی ماندند و از کشته شدن آنان در سپاه دشمن و در نتیجه هلاکت اخروی آنان جلوگیری شد.^۱

سوم. از آنجا که یکی از زمینه های پیدایش شبهه و دغدغه های یاران امام در جنگ صفین این بود که آنان به جنگ با مسلمانان می روند نکته دیگری که امام در پاسخ به شبهه یاران بدان توجه داشتند ترسیم ماهیت اصلی دشمنان و اکراه آنان در پذیرش اسلام بود. امام با در نظر داشتن وضعیت دشمنان خود در ظاهر سازی به اسلام و درک فضای دشوار ایستادگی یاران در برابر آنان همواره به نگرانی گفته و ناگفته آنان در قتال با اهل نماز توجه داشته و به اشکال مختلف به آن پاسخ می گفت و آنان را به توجه به کیفیت اسلام آوردن دشمنان و اهداف آنان در دشمنی با اهل بیت و بازگرداندن اسلام به جاهلیت فرا می خواند. ایشان در روز صفین فرمود:

«و الذی فلق الحبة، و برأ النسمة، ما أسلموا و لكن استسلموا، و أسروا الکفر حتّی وجدوا علیه أعوانا، رجعوا إلى عداوتهم منّا إلا أنّهم لم يدعوا الصلاة^۲»

همچنین فرمود: «اقتلوا بقية الاحزاب و اولياء الشياطين اقتلوا من يقول کذب الله و رسوله^۳» پیامبر اکرم از قبل پدیدار شدن فتنه پس از خود را پیش بینی کرده و اهداف فتنه گران در دگرگون سازی دین و مخالفت با سنت و تلاش در از میان برداشتن اهل بیت را به اطلاع علی **a** می رساند و به او می فرماید که این ها همه از جانب کسانی اتفاق می افتد که به یگانگی خدا و رسالت من شهادت می دهند و وظیفه مومنان را جهاد با آنان اعلام می کند.^۴

امام علی **a** در مبارزه و جهاد در برابر معاویه هیچ تردیدی به خود نداد چرا که می دانست چنانچه خود پس از اتمام حجت با دشمن به مقابله با او برنخیزد، آنان به قلمرو

^۱. همان ۳۶۹-۳۷۱

^۲. نصر بن مزاحم، وقعه صفین ۲۱۵ « سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده، که اینان اسلام را نپذیرفته اند بلکه تسلیم شده اند. و کفر را در دل نهان داشته اند و چون یارانی بیابند، آشکارش سازند، تنها تفاوت آنان با کافران این است که نماز را رها نکرده اند.»

^۳. ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام ۳۹۰/۱ «بکشید باقی ماندگان احزاب و دوستان شیطان را، بکشید کسی را که می گوید خدا و رسولش دروغ گفته اند»

^۴. مفید، محمد بن محمد، الامالی ۲۸۸

حکومتش تجاوز کرده و مردم را غافلگیر می‌کنند و لذا پس از حملات مختلف سپاهیان معاویه به نقاط مختلف سرزمین اسلامی با شکایت از سستی مردم در مبارزه با شامیان می‌فرماید:

«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوَكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غُفْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذُلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ مُلِكَتْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانُ»^۱

چهارم. پاسخ دیگری که امام به افرادی چون عبدالله بن عمر داد؛ در آن هنگام که ترس از کشتن مسلمانان را برای تن ندادن به حرکت به سمت بصره بهانه آوردند این بود که به آنان گفت ابوبکر نیز قتال با اهل قبله را جایز می‌شمرد و رأی عمر نیز همین بود.^۲ منظور امام این بود که ابوبکر هم با کسانی از مسلمانان که از پرداخت زکات امتناع کردند جنگید ولی شما با او مخالفت نکردید.^۳

و لذا امام با بصیرت کامل خویش به اوضاع و احوال دشمنان، مردم را به جهاد با کسانی که چهره اسلام را منحرف خواسته و در پی منافع خویش بودند، فرا خوانده و به شبهات آنان در این مورد پاسخ گفت.

۴. ۹. دوگانگی رفتار امام با افراد و اموال به جای مانده پس از نبردهای داخلی

پس از پیروزی سپاه حضرت علی **a**، در جنگ جمل امام دستور داد آنچه در جنگ مورد استفاده دشمن بوده، اعم از اسب و سلاح و غیره به عنوان غنیمت میان سپاهیان به طور مساوی تقسیم شود اما در مقابل پیشنهاد یارانش در مورد به اسارت گرفتن زنان و فرزندان و اموال آنان در بصره پاسخ منفی داد. این موضوع برای سپاه امام شگفت آور بود که چطور ریختن خون مسلمانان

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷ «من شبان و روزان، آشکارا و نهان، شما را به رزم این مردم- تیره روان- خواندم و گفتم: با آنان بستیزید، پیش از آنکه بر شما حمله بزنند،- و بگریزید- . به خدا سوگند با مردمی در آستانه خانه‌شان نکوشیدند، جز که جامه خواری بر آنان پوشیدند. اما هیچ یک از شما خود را برای جهاد آماده نساخت و از خوارمایگی، هر کس کار را به گردن دیگری انداخت، تا آنکه از هر سو بر شما تاخت آوردند و شهرها را یکی پس از دیگری از دستتان برون کردند»

^۲. اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبدالله، المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیر المومنین ۱۰۶

^۳. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام ۲/۲۳۹، پاورقی

مانند قتال با کفار و مشرکین جایز است اما به اسارت گرفتن بازماندگان و به غنیمت گرفتن اموال آنان جایز نیست. همچنین تفاوت برخورد امام در جنگ جمل با جنگ صفین از جمله شبهات خوارج بود چرا که امام در جنگ صفین غنیمت گرفتن اموال سپاه معاویه را مجاز فرمود.

۴. ۹. ۱. توضیح بیشتر

از شبهات مطرح شده توسط خوارج که بهانه جدایی و مخالفت آنان با امام قرار گرفت، چگونگی برخورد امام با اموال و بازماندگان جمل بود. در خبری آمده است که امام، عبدالله بن عباس را برای گفتگو نزد خوارج فرستاد و او از آنان پرسید که به چه دلیل بر امیرالمومنین **a** خشم گرفته اید؟ آنان دلایلی مطرح کرده و از جمله گفتند:

أنه قسم بیننا الکراع و السّلاح یوم البصرة و منعا النساء و الذریّة^۱.

این شبهه از همان مرحله جنگ جمل در اذهان عده ای راه یافته و با وجود پاسخ امام به آن، باز هم دغدغه ذهنی آنان بود و هنگام بروز خوارج به شکل جدی تر به عنوان یکی از موارد اشکال و ایراد آنان بر امام مطرح شده و انتشار می یافت. امیرالمومنین **a** پس از پیروزی در جمل به سپاهیان فرمود: «لا تتبعوا مولیاً و لا تجهزوا علی جریح، و لا تنتهبوا مالا، و من ألقى سلاحه فهو آمن، و من أغلق بابہ فهو آمن^۲»

بعضی از یاران امام به ایشان گفتند: «یا امیر المؤمنین کیف حلّ لنا قتالهم، و لم یحلّ لنا سبهم

و أموالهم^۳»

این شبهه هنگامی برای عده ای پیچیده تر شد که امام خلاف این دستور را در جنگ صفین صادر کرد در حالی که هر دو مورد نبرد با اهل قبله بود. گروهی از خوارج به امام گفتند چیزهایی از تو برای ما ناپسند آمده است که کشتن تو فقط در برابر یکی از آنان برای ما رواست. یکی از آن

^۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۷۶/۱ « او در روز بصره اسب و سلاح را میان ما تقسیم کرد و ما را از زنان و فرزندان (به جای مانده از دشمن) منع کرد »

^۲. دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال ۱۵۱ «کسی که پشت کرده را دنبال نکنید و بر مجروح حمله نبرید و مالی به غنیمت نبرید و هر کس که سلاحش را انداخته و کسی که در خانه اش را بسته در امان هستند»

^۳. همان : ای امیرالمومنین چگونه قتال با آنان برای ما حلال است ولی اسارت آنان و غنیمت گرفتن اموالشان برای ما حلال نیست؟ »

موارد این است که تو در روز جمل فرمانی خلاف روز صفین صادر نمودی. روز جمل گفتی دشمن را در حالی که می‌گریزند و نه بیدار و نه خفته نکشید و بر مجروح حمله نکنید و هر کس سلاحش را بر زمین نهد، ایمن است و بر کسی که در منزل در را به روی خود بسته، راه تعدی بسته است و جمع سلاح و مرکب را برای ما حلال کرده، اسارت فرزندان را حرام نمودی و در صفین گفتی آنها را در حال فرار، خفته باشند یا بیدار، بکشید و بر مجروحان حمله برید و اسارت فرزندان و اسب و سلاح را بر ما حلال کردی. علت اختلاف این دو حکم چیست؟ اگر در اینجا حلال است در آنجا هم باید حلال باشد و اگر در این مورد حرام است در آن نیز باید همانگونه باشد^۱؟

در واقع این شبهه به نوعی تضاد نمایی از احکام فقهی از یک سو و صدور احکام غیر شرعی از سوی دیگر بازمی‌گردد و علی **a** را متهم می‌کند که یا احکام شرعی را نمی‌داند و یا از روی هوی و هوس دستور می‌داد.

۴. ۹. ۲. بررسی و پاسخ

اول. مهمترین پاسخی که برای این شبهه در کلمات امام علی **a** به چشم می‌خورد، تبیین حکم قتال با اهل قبله است. ایشان در مواضع مختلف، به این نکته اشاره فرمود که غنیمت گرفتن اموالی که در اختیار مسلمانان و موحدان قرار دارد جایز نیست و در پاسخ کسانی که از حضرت امیر پرسیدند چگونه قتال با آنان حلال است ولی اسارت آنان و غنیمت گرفتن اموال آنان بر ما حلال نیست؟ فرمودند:

«لیس علی الموحّدين سبی و لا یغنم من اموالهم اِلَّا ما قاتلوا به و علیه، فدعوا ما لا تعرفون و الزموا ما تؤمرون^۲»

نیز در مورد چگونگی برخورد با اموال و بازماندگان کشته شدگان جنگ جمل می‌فرمایند:

«فأما ما أجبوا علیکم به و استعانوا به علی حربکم و ضمّه عسکرهم و حواه فهو لکم، و ما کان فی

^۱ . نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ۵۹/۱۱

^۲ . دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال ۱۵۱ « برای یکتاپرستان اسارتی نیست و اموال آنان به غنیمت گرفته نمی‌شود مگر آنچه از اموال و مرکب که به وسیله آن جنگیده‌اند پس آنچه وضعیت آن را نمی‌شناسید رها کنید و به آنچه امر شده اید عمل کنید »

دورهم فهو ميراث على فرائض الله تعالى لذراريهم، و على نسائهم العدة، و ليس لكم عليهنّ و لا على الذّراريّ من سبيل^۱»

در خبر دیگری هم در پاسخ فردی که تقسیم اموال و اسارت و تصاحب زنان و فرزندان آنان را می خواست، فرمود:

«أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّا لَا نَأْخُذُ الصَّغِيرَ بِذَنْبِ الْكَبِيرِ، وَ أَنَّ الْأَمْوَالَ كَانَتْ لَهُمْ قَبْلَ الْفُرْقَةِ، وَ تَرَوُجُوا عَلَي رِشْدَةٍ، وَ وُلِدُوا عَلَي فِطْرَةٍ^۲»

بنابراین امام علی **a** براین اساس که آنان مسلمان اند تصرف در اموالشان را روا نمی دانست. نکته مهم دیگری که بیانگر چگونگی برخورد حضرت با مخالفان می باشد این است که در اندیشه او، کسانی که به مخالفت با امام برخاسته اند اگرچه به خطا رفته و گناه کرده‌اند اما این سبب خروج آنان از ایمان نمی شود و همچنان احکام مسلمانان در مورد آنان جاری می گردد لذا با اموال و بازماندگان آنان مانند کفار و مشرکین برخورد نمی شود. وقتی از امام در مورد کسانی از اهل قبله که با او جنگیدند، پرسیده شد که آیا کافر هستند یا مسلمان؟ امام پاسخ داد:

«كفروا بالأحكام و كفروا بالنعم ليس كفر المشركين الذين دفعوا النبوة و لم يقرّوا بالاسلام، و لو كانوا كذلك ما حلّت لنا منّاكهم و لا ذبايحهم و لا مواريتهم^۳»

البته سوال و ابهام این بود که چطور اموال آنان محترم، ولی ریختن خون آنان حلال است؟ پاسخ آن که به دلیل خروج آنان بر پیشوای حق، مسلمانان ناگزیر از مقابله با آنان بوده و راه دیگری ندارند و هدف از قتال با آنان دفع شر و فتنه است. از امام صادق **a** در مورد آیه «و ان

^۱. ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام ۳۹۵/۱ « پس اما آنچه به وسیله آن در جنگ بر علیه شما از آن بهره جسته اند و در لشکر آنان است برای شما می باشد و آنچه در محل زندگی آنان است بر اساس واجب الهی برای فرزندانشان است و برای زنان آنان عده مقرر است و برای شما بر زنان و فرزندان آنان راه تسلط و نفوذی نیست »

^۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۴۷/۱ « آیا نمی دانی که ما کوچک را به گناه بزرگ مؤاخذه نمی کنیم و اموال قبل از جدایی برای آنان بوده است و به طریق مشروع ازدواج کرده اند بر فطرت متولد شده اند »

^۳. ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام ۳۳۸/۱ « آنان به احکام و نعمت ها کافر شدند و این مانند کفر مشرکینی که نبوت را دفع کرده و به اسلام اقرار نکردند، نیست و اگر کافر بودند برای ما ازدواج با آنان و استفاده از قربانی و ارث آنان حلال نبود »

طائفتان من المومنین...» پرسیده شد. ایشان فرمودند تأویل این آیه در روز بصره بود و آنان کسانی بودند که بر امیرالمومنین **a** ستم کردند پس بر امام واجب بود که با آنان بجنگد و به آن ادامه دهد تا به مسیر حق بازگردند.^۱ حضرت امیر **a** با نگاهی دقیق و عادلانه به بازماندگان کشته شدگان جنگ ها به نکته مهم دیگری نیز اشاره می فرمایند. ایشان اطرافیان را درباره یاران جمل به این مهم توجه می دهند که مردان آنان به مقابله با امام برخواسته و ایشان نیز با آنان جنگیده است، اما زنان و فرزندان آنان گناهی نداشته و باید اموال کشته شدگان به عنوان ارث و بر اساس قانون الهی در میان آنان تقسیم شود:

«حاربنا الرجال فحاربناهم، و أمّا النساء و الذراری فلا سبیل لنا علیهم، لأنهنّ مسلمات و فی دار هجرة فلیس لکم علیهنّ سبیل فأما ما أجلبوا علیکم به و استعانوا به علی حربکم و ضمّه عسکرهم و حواه فهو لکم، و ما کان فی دورهم فهو میراث علی فرائض الله تعالی لذراریهم، و علی نسائهم العدة، و لیس لکم علیهنّ و لا علی الذراری من سبیل^۲»

پس بنا بر مطالب گفته شده امام مخالفان خویش را مسلمانانی می دانست که در اصل هم خون و هم اموال و بازماندگان آنان محترم بود اما برای دفع شر و فتنه و بازگرداندن آنان به حق مجبور به قتال با آنان شد. از این رو حرمت خون آنان فقط در میدان جنگ از میان می رود و بس.

دوم . امام در پاسخ به شبهات بسیاری، از قرآن و سنت بهره می جست و بالاخص در برابر خوارج به ابن عباس سفارش می فرمود که با آیات قرآن در برابر آنان احتجاج نکند زیرا قرآن توسط بیماردلان و مخاطبان لجوج و اهل جدل احتمالاتی را برمی تابد؛ اما اگر با سنت با آنان احتجاج شود راه گریزی از آن نمی یابند.^۳ امام خود نیز در برابر خوارج از این شیوه بهره

^۱ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۱۸۰/۸

^۲ . ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام ۳۹۵/۱ «مردان آنان با ما جنگیدند پس ما با آنان جنگیدیم و اما برای ما بر زنان و فرزندان آنان تسلطی نیست چرا که آن زنان مسلمان و در دار هجرت هستند پس بر آنان راهی برای شما نیست پس اما آنچه به وسیله آن در جنگ بر علیه شما از آن بهره جسته اند و در لشکر آنان است برای شما می باشد و آنچه در محل زندگی آنان است بر اساس واجب الهی برای فرزندان ایشان است و برای زنان آنان عده مقرر است و برای شما بر زنان و فرزندان آنان راه تسلط و نفوذی نیست»

^۳ . نهج البلاغه، نامه ۷۷ «لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ... وَ لَكِنْ حَاجِبُهُمُ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا»

می‌جست. هنگامی که خوارج دستور وی مبنی بر منع اسارت زنان و فرزندان در روز جمل را یادآوری کرده و به وسیله آن بر حضرت خرده گرفتند، به آنان فرمود این شیوه ای است که پیامبر S در روز فتح مکه آن را دنبال کرد: «وَأَمَّا قَوْلِكُمْ إِنِّي قَسَمْتُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ لَمَا ظَفَرَنِي اللَّهُ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ الْكِرَاعِ وَالسَّلَاحِ وَمَنْعَتِكُمُ النِّسَاءَ وَالذَّرِيَّةَ فَإِنِّي مَنَنْتُ عَلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ كَمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ S عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَإِنْ عَدَاوَةٌ عَلَيْنَا أَخَذْنَاكُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَلَمْ نَأْخُذْ صَغِيرًا بِكَبِيرٍ»^۱

امام صادق S علت برخورد امام با اهل بصره را پیروی امام از سنت پیامبر S بیان می‌دارد.^۲

سوم. پس از پاسخ‌های گوناگون حضرت امیر S به شبهه سپاهیان در روز جمل، بسیاری از سپاهیان راضی نشده و با مراجعه پی در پی خواستار تقسیم اموال و زنان و فرزندان کشتگان جمل گردیدند؛ لذا امام برای جلوگیری از ادامه وضعیت و دفع خطر با این پرسش که اگر بنا بر اسیر گرفتن و تقسیم آن باشد کدام یک از شما عایشه را به عنوان سهم خود برمی‌دارد، آنان را شرم‌انده کرد. با این پاسخ همگی راضی شده و دیگر بار خواسته خود را مطرح نکردند.^۳

چهارم. این شبهه زمانی قوت یافت که امام در صفین موضعی مخالف با جمل اتخاذ فرمود و این بهانه‌ای به خوارج داد که بگویند کشتن تو را به دلیل این دوگانگی روا می‌دانیم! امام در پاسخ آنان، شرایط متفاوت دو جنگ را ترسیم کرده و فرمود: علت آن است که فرماندهان جنگ جمل کشته شده و بازماندگان، مرکزی برای تجمع دوباره نداشتند و امامشان زنده نبود تا آنان را مداوا کرده و پس از تجدید قوا به جنگ بفرستد و در حقیقت جمل عقبه‌ای نداشت. اما در صفین با وجود زنده بودن معاویه اگر با دشمنان به صورت قاطع برخورد نمی‌شد آنان دوباره به عقب برگشته و پس از تجدید قوا باز می‌گشتند لذا امام دستوری متفاوت با روز جمل صادر فرمود.^۴

پس دلیل برخورد با بازماندگان و اموال کشتگان جمل و تفاوت آن با برخورد در روز صفین روشن گردید.

^۱ . طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج ۲۷۷/۱

^۲ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۱۸۰/۸

^۳ . ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام ۳۹۵/۱، نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ۵۹/۱۱ و علامه حلی، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه ۴۵۱/۴

^۴ . نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ۶۰/۱۱

عالمان دینی و اندیشه‌وران، در منزلت و جایگاه نهج البلاغه بسیار سخن گفته‌اند، اما باید توجه داشت که میان دیگر سخنان حضرت امیر که در لابلائی کتب پراکنده‌اند و سخنان جمع‌آوری شده در نهج البلاغه، تفاوت ارزشی وجود ندارد، که همه از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند. سید رضی خود بیان می‌دارد که برخی از سخنان حضرت را، که از نظر او در مرتبه والاتری از لحاظ فصاحت و بلاغت بوده‌اند، را جمع‌آوری کرده است. البته صحت انتساب سخنان، به حضرت، باید مورد توجه قرار گیرد که این موضوع نیازمند بررسی سندی و فقه الحدیثی بوده و در جای خود باید بدان پرداخته شود. پس هر توصیف و ویژگی که به طور خاص در مورد نهج البلاغه آمده است؛ دیگر معارف امام را نیز شامل می‌شود.

نهج البلاغه، تجلی عظمت و نازله روح امیرمومنان **S** است. از این روی همچون شخصیت جامع و شگفت‌انگیز آن حضرت از وجوهی مختلف، شگفت‌انگیز و بی نظیر برخوردار است. نهج البلاغه دارای ویژگی‌های خاصی است که سبب گشته در طول تاریخ جاودانه مانده و همواره مورد استفاده قرار گیرد. اما در اینجا هدف آن است که به ویژگی‌هایی پرداخته شود که به مقوله پاسخ به شبهات مربوط می‌شود. به عبارتی در این فصل، این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد که نهج البلاغه و نیز دیگر سخنان امیرالمومنین **a** از چه خصوصیات و امتیازاتی برخوردارند که سبب می‌شود پیگیری بحث شبهات و پاسخ به آنها در سخنان حضرت، سودمند و لازم گردد؟ و چه عواملی سبب گشته است که معارف علوی از این ظرفیت بالا در عرصه پاسخگویی به شبهات بهره‌مند باشد؟

ظرفیت بالای معارف علوی برای استخراج پاسخ شبهات را می‌توان در دو زمان مورد بررسی قرار داد. اول امتیازات و عواملی که سبب می‌شود پاسخی بسیاری از شبهات عصر حضرت در معارف علوی یافت گردد و دوم ظرفیت معارف علوی برای پاسخگویی به شبهات عصر کنونی.

۵. ۱. امتیازات معارف علوی برای پاسخگویی به شبهات عصر حضرت علی **a**

در اینجا برخی از عوامل و امتیازاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد که سبب گشته است معارف علوی منبعی سودمند برای استخراج پاسخ به شبهات عصر امیرالمومنین **a** باشد.

۵. ۱. ۱. شخصیت و موقعیت ممتاز امام علی **a**

از دلایلی که سبب می‌شود نهج‌البلاغه و دیگر سخنان امیرالمومنین **a** منبع ارزنده‌ای برای بحث شبهات باشد، شخصیت اسلامی و بی‌نظیر حضرت است که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند. پیامبر **S** در موارد بسیار بر مقام علمی بالای علی **a** تأکید می‌ورزید. از جمله فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَقْتَسِبْهُ مِنْ عَلِيٍّ»^۱ مسلمین صدر اول اسلام پس از رسول خدا **S** متوجه عظمت و ارزش والای علی **a** بودند و طبیعی است وقتی امام را دومین شخصیت اسلامی بشناسند دل‌ها و جان‌های آماده و بیدار بسوی او پر می‌کشند و مسائل و مشکلات فردی، اجتماعی، عقیدتی خود را از او می‌پرسند و راه‌حل‌های اساسی و رهنمودهای واقعی را از او می‌طلبند. اینجاست که چشمه‌های علوم و معارف الهی از جان نورانی امام جوشیدن آغاز کرده و بصورت خطبه‌ها و کلمات کوتاه حکم‌آمیز، بر زبان حق‌گوی ایشان جاری می‌شود.^۲

ضمن آن‌که استقبال امام از سوالات و سعه صدر و عدالت و امانتداری ایشان در پاسخگویی و نیز امکان آزادی بیان که در دوران خلافت ایشان حکمفرما بود، سبب رجوع بیشتر مردم به ایشان بوده است.

پس شخصیت و موقعیت امام **a**، عامل اساسی مراجعه‌ی مستمر زن و مرد و همه‌ی محققان و دانشمندان و حق‌طلبان به سوی آن حضرت به حساب می‌آید و لذا در سخنان ایشان می‌توان پاسخ بسیاری از مشکلات و شبهات را یافت.

۵. ۱. ۲. جامعیت کلمات و تنوع مفاهیم

دیگر ویژگی قابل توجه نهج‌البلاغه، جامعیت کلمات و تنوع مفاهیم است؛ به گونه‌ای که احساس نمی‌شود نهج‌البلاغه یک کتاب سیاسی، اخلاقی، عقیدتی یا تاریخی است بلکه امیرالمومنین **a** تمام این عرصه‌ها را با سخنش درنوردیده و از اعماق هر کدام آموزه‌هایی

^۱ . مفید، محمد بن محمد، الارشاد ۳۳/۱ «من شهر علمم و علی در آن است پس هر کس طالب علم است آن را از علی بگیرد»

^۲ . دشتی، محمد، شناخت نهج‌البلاغه ۲۹

گرانقدر ارائه داده است.^۱ این موضوع بدان علت است که امیرالمؤمنین **a** خود به دنیایی خاص تعلق ندارد بلکه در همه دنیاها حضور دارد و به اصطلاح "انسان کامل" است و بنابراین سخن او نیز همه جانبه و چند بعدی و در موضوعات مختلف است.^۲ این ویژگی در سخنان امام و از جمله نهج البلاغه سبب می شود که بتوان پاسخ شبهات در موضوعات مختلف را در آن جستجو کرد. شایان توجه است که ۹۸ در صد خطبه های نهج البلاغه در زمان حکومت آن حضرت صادر شده است و لذا حضرت تا حدود زیادی می توانست مسائل مختلف را بدون در نظر داشتن تقیه بیان کند. موضوع دیگری که در بیانات امام و عملکرد ایشان قابل توجه است آن که سخنان و سیره امیرمؤمنان **a** دارای اصول سیاسی و حکومتی سودمندی است که حاصل جمع خلافت و حکومت برای امام است. سخن مقام معظم رهبری در مورد این ویژگی منحصر به فرد که همان جمع خلافت و حکومت است و موقعیت هایی که در اثر آن ایجاد شد، چنین است: "نهج البلاغه مانند گفته های حکیمی نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیتها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد، می نشیند و معارف اسلامی را بیان می کند. بلکه سخنان انسانی است که بار مسئولیت اداره یک جامعه عظیم را بر دوش خود احساس می کند و دانای دین و بصیر به همه معارف اسلامی و قرآنی است و با دلی مالا مال از معرفت، و روحی بزرگ و در مقامی پر مسئولیت، با مردم روبرو می شود، با آنها حرف می زند، و به سؤالات و استفسارات آنها پاسخ می دهد. این است زمینه و موقعیت صدور نهج البلاغه، و از این جهت با همه روایاتی که ما از ائمه معصومین، داریم فرق می کند. ائمه اطهار در دوران حاکمیتی که مورد قبول خودشان باشد زندگی نمی کردند، آنها در دوران اختناق به سر می بردند. مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسئول اداره مملکت بر زبان آنها جاری نمی شد، اما امیرالمؤمنین **a** به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می زند و با جامعه ای که تحت اشراف و حکومت خود اوست سخن می گوید، و این بخش بیشترین سخنانی است که از امیرالمؤمنین **a** در نهج البلاغه نقل شده است"^۳.

۱. رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی ۳۵/۱۲ از مقاله «نهج البلاغه»، ابوالفضل حافظیان بابلی

۲. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه ۲۷

۳. رک: خامنه ای، سید علی، بازگشت به نهج البلاغه ۲۵ و ۲۶

۵. ۱. ۳. صدور سخنان امام در فضایی شبهه آلود

همانگونه که در فصل دوم این پژوهش دیده شد، از امیرالمومنین **a** در مورد شبهه، خطر آن، اهمیت پاسخگویی به شبهات و راه‌های پاسخگویی به شبهات، سخنان بسیاری نقل شده است. روشن است که ایشان در سخنان خویش، نیاز جامعه را در نظر داشته است و لذا کثرت سخنان ایشان در این موضوع، خود نشان دهنده نیاز جامعه به شناخت شبهه و مقابله با آن و نشانگر کثرت شبهات در زمان ایشان می باشد. دوران زندگانی امیرالمومنین **a** پس از پیامبر **S**، دورانی پر شبهه به حساب می آید که امیرالمومنین **a** را بر آن می‌دارد تا در مقابله با شبهات، اقدام به روشنگری و بیان حقائق نماید. شاید اولین شبهات را به طور خاص بتوان پس از وفات پیامبر **S** مشاهده کرد که سران سقیفه با ساخت و پرداخت شبهاتی واهی و سست، خلافت و سرپرستی امت را از علی دور کردند. حفظ مسندی که خلفای نخست به ناحق بر آن تکیه زدند، آنان را بر آن می‌داشت که برای ادامه تسلط خود و جلوگیری از رسوایی خویش، بدعت‌هایی را پدید آورند که این بدعت‌ها خود سبب بروز شبهاتی می گردید. چنانکه به طور مثال، خلیفه دوم چون دید مردمان در شب‌های ماه رمضان نمازهای مستحبی را به صورت فرادی و پراکنده به جا می‌آوردند، آنان را به خواندن نماز مستحبی به صورت جماعت امر کرد. وقتی حضرت علی **a** به خلافت رسید آنان را از نماز مستحبی به شکل جماعت منع کرد ولی گروهی به این کار ادامه دادند. لذا آن حضرت، فرزند خود امام حسن **a** را به مسجد فرستاد تا آنان را از این کار بازدارد. ولی مردم چون ایشان را دیدند در حالی که "واعمره" می گفتند از مسجد خارج شدند.^۱ این واقعه نشانگر این مسئله است که سنت خلفای پیشین و اجتهاد آنان تا چه حد در میان مردم مقبولیت یافته و در کنار قرآن و سنت پیامبر **S**، قرار گرفته است و شبهه حجیت سنت خلفا مورد احترام و تعصب مردم و حتی گروهی از یاران امام بوده است. امام در خطبه‌ای، بسیاری از این بدعت‌ها و باطل‌هایی را که مردم آنها را در لباس حق و دین پذیرفته بودند را می شمارد و ناتوانی خویش را به دلیل نفوذ عمیق این شبهات در عقائد مردم بیان می‌دارد.^۲ گسترش شبهات در

^۱ . علم الهدی، علی بن الحسین، الشافی فی الامامه ۲/۱۹۴

^۲ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ۵/۸

دوران سه خلیفه اول تا آنجا پیش رفت که حضرت علی **a** پس از قتل عثمان و اقبال مردم برای بیعت با ایشان، در ابتدا خلافت را نپذیرفت و دلیل آن را فراگیری انحرافات و فتنه ها و تاب نیاوردن مردم برای مقابله با آنها دانسته و فرمود:

«دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي فَاِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ اَمْرًا لَّهُ وَجُوهٌ وَ اَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ اِنَّ الْاَفَاقَ قَدْ اَغَامَتْ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ»^۱

پس از آن در دوران خلافت حضرت، بازار شبهات همچنان داغ بود چراکه مخالفان حضرت برای توجیه مخالفت خود و جذب نیرو و مقابله با امام بر شبهات دامن می زدند. به عنوان نمونه می توان از شبهات سیاسی نظیر مشارکت امام در قتل عثمان و همگانی نبودن بیعت امام نام برد. شبهات اعتقادی نیز به تدریج با گسترش فرقه هایی چون خوارج رونق یافت.

مشکل امام در دوران خلافت که بر گسترش شبهات دامن می زد، آن بود که بسیاری از این شبهات از جانب چهره های برجسته ای از میان مسلمانان مطرح می شد و آنان که از بصیرت لازم برخوردار نبودند در آن گرفتار می آمدند. گوشه ای از تحلیل آیت الله خامنه ای در این خصوص به قرار ذیل است: "حتی شرایط زندگی رسول اکرم **S** هم با شرایط زندگی دوران حکومت امیرالمؤمنین **a** متفاوت است. در دوران رسول اکرم **S** جامعه، جامعه اسلامی کامل عیار بود. یعنی جهت گیری جامعه همان جهت گیری کاملاً اسلامی بود. در آن روز صف بندیها آشکار بود. شعارهای اسلامی، شعارهای مشخص و واضح بود. جناح بندی دوست و دشمن مشخص بود. حتی حرکت نفاق که در جامعه اسلامی از اول تشکیل حکومت اسلامی، به وجود آمد، نمی توانست آن طور که نتیجه حرکت نفاق هست جامعه را تحت تأثیر قرار دهد. چون خود پیامبر **S** حاضر بود و آیاتی در اشاره به منافقین و افشای احوال آنان نازل می شد. لذا در مجموع بر جامعه اسلامی یک صراحت و یک حالت افشاگری مسلط بود و بدیهی است که مسلمانان در جهاد با دشمنان و کیفیت مبارزه با آنان دچار حیرت و تردید نبودند. اما دوران امیرالمؤمنین **a**

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۹۲ «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید، که ما پیشاپیش کاری می رویم که آن را رویه هاست، و گونه گون رنگه است. دلها برابر آن برجای نمی ماند و خردها برپای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده»

این خصوصیت را نداشت و این یکی از بزرگترین دشواریهای حکومت کوتاه امیرالمؤمنین **a** است. در دوران امیرالمؤمنین **a** وقتی که دو لشکر در برابر هم قرار می‌گرفتند هر دو لشکر مقید به نماز، روزه و تلاوت قرآن بودند و لذا حاضران در هر دو لشکر، احساس صراحت و راحتی خیال دوران پیامبر **S** را نداشتند. از همین رو در جنگ صفین و دیگر نبردهای امیرالمؤمنین **a** بارها زمزمه سؤال و شبهه و حیرت به وجود آمد.

اشتراک در شعارها به قدری فضا را تنگ کرده بود که امیرالمؤمنین **a** چندین بار فرمود: «وَقَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ»^۱ تنها مقاومت کافی نیست، بینایی و هشیاری و تیزنگری لازم است. این خصوصیت ویژه زمان امیرالمؤمنین **a** بود.^۲

بنا بر آنچه گفته شد خصوصیات ویژه زمان امیرالمؤمنین **a** سبب شد که ایشان در مقابله با شبهات اقدامات گسترده‌ای داشته باشد و لذا کلام ایشان چه در نهج البلاغه و چه غیر آن، منبع ارزنده‌ای برای پیگیری شبهات و پاسخ به آنها باشد.

ویژگی‌های یادشده برخی از مواردی است که سبب می‌شود پیگیری بحث شبهات و پاسخ به آن در نهج البلاغه سودمند باشد.

۵. ۲. کارآمدی معارف علوی برای پاسخگویی به شبهات عصر حاضر

موضوع اصلی این پژوهش بازخوانی شبهات عصر زندگانی امام علی **a** و پاسخ ایشان به آنها بوده است. اما چنان که در مقدمه گفته شد اگرچه آشنایی با شبهات عصر امیرالمؤمنین **a** و شیوه پاسخگویی ایشان مفید بوده و شخصیت آن حضرت را بهتر می‌شناساند و به آشنایی با سیره و اهداف ایشان کمک می‌کند اما به نظر می‌رسد که اگر به این پژوهش تنها با رویکرد شناخت شبهات دوران حضرت و پاسخ آنها نگریسته شود، از میزان بازدهی آن خواهد کاست.

^۱ . همان، خطبه ۱۷۳ «میان شما و اهل قبله در جنگ گشوده شد، و این علم را بر ندارد مگر آن که بینا و شکیباست، و داند که حق در کجاست»

^۲ . خامنه‌ای، سید علی، بازگشت به نهج البلاغه، با تلخیص ۲۶ و ۲۷

آنچه می تواند تکمیل کننده موضوع تحقیق حاضر باشد این است که اگر حضرت به شبهات عصر خویش عنایت کامل داشته و بهترین پاسخ ها را در آن دوران ارائه داده است، آیا برای شبهات این زمان نیز پاسخی ارائه فرموده است؟ با توجه به پیشرفت علوم مختلف و گسترش مکاتب گوناگون آیا باز هم سخنان و سیره حضرت جوابگوی نیاز های بشر امروز می باشد؟

شاید در پاسخ به این سوال به این جواب اجمالی بسنده شود که سخن حضرت به این دلیل که ریشه در علم الهی ایشان دارد، همچون قرآن کریم متعلق به زمان و مکان خاصی نیست و لذا نیاز های اعصار مختلف را پاسخگو می باشد.

همه افراد بشر در طول زمان از تعلیمات نهج البلاغه بهره مند می شوند چرا که آموزه های این کتاب از معدن وحی الهی صدور یافته و در مقام تزکیه و تعلیم، در راستای قرآن کریم، دستورالعملی جامع برای رسیدن به سعادت این جهانی و سیادت آن جهانی است؛ با این تفاوت که قرآن را حامل وحی الهی بر قلب پیامبر نازل کرده است و نهج البلاغه انشای باب مدینه علم پیامبر، سرور یکتاپرستان و پیشوای پروا پیشگان، علی **a** است.^۱

از طرف دیگر اظهار نظرهای عالمان و دانشمندان در مورد ویژگی های نهج البلاغه و بهره بردن آنان از علوم آن در تألیف کتب گوناگون و در موضوعات متنوع و ادامه این روند، نشان دهنده آن است که پایان ناپذیر بودن معارف نهج البلاغه و عدم تعلق آن به زمان و مکان خاص تنها یک ادعا نیست.

شاید در تمام دورانی که این کتاب تألیف شده و به وجود آمده مانند امروز مورد نیاز و متناسب با اوضاع زمان و مکان نبوده است. البته نهج البلاغه از جهات مختلف حائز اهمیت است. شاید بشود گفت که نهج البلاغه مجموعه ای است از عمده ترین مباحث و معارف اسلامی و همه آنچه برای یک انسان مسلمان و یک جامعه اسلامی لازم است در نهج البلاغه از آن سخنی و حرفی و اشاره ای یا بحثی و هدایتی هست.^۲

^۱ . رک: آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه ۱۱۱/۱۴

^۲ . خامنه ای، سید علی، بازگشت به نهج البلاغه ۲۵ و ۲۶

امام علی **a** خود در مورد پایان ناپذیر بودن معارف خویش و جوشندگی آن و نیز

نرسیدن احدی بدان مقام می فرماید: «بِنَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»^۱

در مورد امکان پاسخگویی در شرایط کنونی بر اساس آموزه‌های نهج البلاغه و دیگر سخنان حضرت امیر، پس از تأمل در مواردی که آن حضرت به پاسخ شبهات پرداخته‌اند، می توان شبهات عصر حاضر را از یک نظر به چند دسته تقسیم کرد:

دسته اول شبهاتی که هم‌اکنون مطرح است ولی عیناً تکرار شبهات عصر امیرالمومنین **a** می‌باشد و با دستیابی به رهنمودهای ایشان به شبهه ای که در زمان حضرت مطرح بوده است، پاسخ شبهه کنونی نیز حاصل می‌آید. مانند این نکته که برخی از مردم تصور می‌کردند که دینداری با بهره مند شدن از نعمات دنیوی سازگار نیست و برای رسیدن به آخرت، باید از دنیا و نعمات آن کناره‌گیری کرد. این شبهه در زمان حاضر نیز گریبانگیر گروهی از مردم می‌باشد. پاسخ به این شبهه در فصل سوم بیان گردید.^۲

دسته دوم مواردی است که در زمان حضرت علی **a** با ادبیات متناسب همان زمان بیان شده و در گذر زمان تنها شکل ارائه آن و کلمات مورد استفاده تغییر یافته است. مانند تفکر آنارشیسیم^۳ که بر طبق آن جامعه بدون وجود حاکم و حاکمیت می‌تواند اداره شود. این اندیشه دقیقاً همان است که خوارج ابتدا با مطرح نمودن شعار «لا حکم الا لله» به ترویج آن همت گماشتند.

همانگونه که ملاحظه می‌شود شبهه ی عدم وجود حاکمیت برای اداره جامعه در هر دو زمان وجود دارد و تنها در این عصر، نام آن مطابق با فرهنگ و ادبیات امروزی و با رنگ و لعاب ویژه ای که وسیله درهم آمیختن حق و باطل می‌باشد، ارائه شده است. امام به شبهه عصر خویش

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۳ «کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قلّه‌ام گریزان»

^۲ . نک: ص ۷۷-۹۰

^۳ . آنارشیسیم (anarchism) یا سروری ستیزی در اصطلاح جنبش و نظریه سیاسی است که عقیده دارد مرجعیت و قدرت سیاسی در هر شکل، نالازم و ناپسند است و لذا خواهان برافتادن هر گونه دولت و جایگزینی انجمن‌های آزاد و گروه‌های داوطلب به جای آن است. عبدالرسول مشکات، فرهنگ واژه‌ها ۱۵

این چنین پاسخ گفته است: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»^۱

دسته سوم شبهاتی که به ظاهر در زمان حاضر مطرح است ولی در زمان حضرت چندان رواج نداشته است. با این حال می توان پاسخ آن را از کلام حضرت استخراج نمود که پاسخگویی به این شبهات دشواری و حساسیت بیشتری دارد. مانند شبهات مربوط به "قبض و بسط تئوریک شریعت" یا حوزه مباحث انتظار از دین و یا دیدگاه‌های مربوط به "هرمونیک" و منشأ بشری دین که از مسائل نوظهور عصر حاضر به حساب می‌آیند و در زمان حضرت مسائلی از این دست به هیچ وجه مطرح نبوده است اما در نقد و باطل سازی تفکرات پیش گفته و پاسخ به آنها می توان به این کلام حضرت در مورد دین اسلام استناد نمود:

«أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَالَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَقَصَرَ الرَّسُولُ ص عَنْ تَبْلِيغِهِ وَ أَدَائِهِ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ فِيهِ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲

^۱. همان، خطبه ۴۰ «سخنی است حقّ که بدان باطلی را خواهند. آری حکم، جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست، حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه‌کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حقّ سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند با دشمنان پیکار کنند، و راهها را ایمن سازند، و به نیروی او حقّ ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رسانند، و از گزند تبه کار در امان ماند»

^۲. همان، خطبه ۱۸ «(این اختلاف برای چیست؟) خدا گفته است به خلاف یکدیگر روند و آنان فرمان خدا برده‌اند یا آنان را از مخالفت نهی فرموده و نافرمانی او کرده‌اند یا آنچه خدا فرستاد دینی است کاسته، و خدا در کامل ساختن آن از ایشان یاری خواسته یا آنان شریک اویند و حقّ دارند بگویند، و خدا باید خشنود باشد از راهی که آنان می‌پویند یا دینی که خدا فرستاده تمام بوده و پیامبر (ص) در رساندن آن کوتاهی نموده حالی که خدای سبحان گوید: «فرو نگذاشتیم در کتاب چیزی را» و گوید: «در آن بیان هر چیزی است»

در اینجا تنها برای نمونه و به اختصار قسمت هایی از خطبه‌های نخستین نهج البلاغه انتخاب شده است که ضمن آنها می توان به نقد و پاسخ برخی از شبهات عصر حاضر که در غالب مکاتب و تفکرات جدید رنگ حقیقت به خود گرفته‌اند، دست یافت^۱:

خطبه ۱: «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَفِكْرٍ يَنْصَرِفُ بِهَا وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا وَأَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ^۲» که در آن از امکان شناخت و رد نسبیّت سخن گفته است.

خطبه ۱: «فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا صَوَّبًا وَخَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمِهَا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بَعِيرٍ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا عِلْمٍ قَائِمٍ^۳» که به رد نظریه واگذار شدن امت به حال خویش و عدم دخالت پیامبر S در امر حکومت پس از وفات خود توجه می‌دهد.

خطبه ۲: «وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمُسْطُورِ وَالتُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ وَتَخْوِيفًا بِالْمَثَلَاتِ^۴» در نفی و پاسخ به تفکر دوگماتیسم^۵، در سراسر نهج البلاغه با اشاره

^۱ . این موضوعات به کمک پاورقی های استاد دشتی در ترجمه نهج البلاغه استخراج شده است.

^۲ . خطبه ۱: «پس از دم خود در آن دمید تا به صورت انسانی گردید: خداوند ذهنها، که آن ذهنها را به کار گیرد، و اندیشه‌ای که تصرف او را پذیرد. با دست و پایی در خدمت او و اعضایی در اختیار و قدرت او. بادانشی که بدان حق را از باطل جدا کردن داند»

^۳ . خطبه ۱: «پس بزرگوارانه او را دیدار ارزانی داشت و او میراثی که پیامبران می‌نهند برای شما گذاشت، چه آنان امت خویش را وانگذارند مگر با نشان دادن راهی روشن و نشانه‌ای معین»

^۴ . خطبه ۲: «و گواهی می‌دهم که محمد S بنده او و پیامبر اوست. او را بفرستاد با دینی آشکار، و نشانه‌هایی پدیدار، و قرآنی نبشته در علم پروردگار. که نوری است رخشان، و چراغی است فروزان، و دستورهایش روشن و عیان. تا گرد دودلی از دلها بزدايد، و با حجت و دليل ملزم فرمايد. نشانه‌هایش ببینند و بیش نستیزند، و بترسند و از گناه بپرهیزند»

^۵ . دوگماتیسم (dogmatism) یا معتقدات جزمی عبارت از معتقداتی است که بدون داشتن دلائل مثبت و پایه های منطقی بیان شده و مورد قبول و اعتقاد نیز قرار گرفته است. داکوبرت د. رونس، فرهنگ مکتب های فلسفی، ترجمه

به مواردی چون ماده حجه، دلیل و برهان این حقیقت را طرح می فرماید که انسان با دلیل و برهان باید چیزی را پذیرفته و یا انکار نماید.

خطبه ۳: «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَمْ يَحْضُرْ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَنْ هَدَى عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ»^۱ که سکولاریسم^۲ و تفکر جدایی دین از سیاست را نفی کرده و تفکر دینی در حکومت را تقویت می نماید.

خطبه ۱۶: «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَ آثَارُ التُّبُوَّةِ وَ مِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ هَلَكَ مَنْ ادَّعَى وَ خَابَ مَنْ افْتَرَى مَنْ أْبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ وَ لَا يَطْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ»^۳ که تفکر پلورالیسم^۴ (کثرت گرایی) را نفی می کند. بر اساس سخن حضرت نمی توان ادعا کرد که همه

^۱ . خطبه ۳. «به خدایی که دانه را کفید و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند، و یاران، حجت بر من تمام نمی نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می داشتم، و می دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی گذارم»

^۲ . سکولاریسم (secularism) عبارت از گرایشی است که طرفدار و مروج حذف یا بی اعتنایی و به حاشیه راندن دین در ساحت های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و ... است. عبدالرسول مشکات، فرهنگ واژه ها ۲۷۰

^۳ . خطبه ۱۶: «چپ و راست - کمینگاه - گمراهی است، و راه میانگین راه راست - الهی است - . کتاب خدا و آیین رسول آن را گواه است، و سنت را گذرگاه است، و بازگشت بدان جایگاه است. هر که دعوی کرد تباه گردید، و هر که دروغ بریافت زیان دید، و هر که به پیکار حق گرایید دست به خون خود آلودید، و در نادانی مرد این بس است که نداند چه کس است. بنیادی را که بر پرهیزگاری استوار است چیزی نلرزاند، و کشتزاری که آب تقوی خورد، تشنه نماند»

^۴ . پلورالیسم (pluralism) برگرفته از واژه "pluralis" و به مفهوم "گرایش به کثرت" است. پلورالیسم به حسب ساحت مورد نظر به انواع مختلف تقسیم می شود. پلورالیسم دینی یکی از پاسخ هایی است که در برابر پرسش از جرایب کثرت ادیان و پرسش های دیگری از این دست، داده شده است. بر اساس این تفکر همه ادیان، حق و پیروان آن، سعادت مند هستند به شرطی که به راستی و صداقت در مقابل آنچه از حقیقت نصیبشان شده،

بایبند باشند. عبدالرسول مشکات، فرهنگ واژه ها ۱۱۸، ۱۲۱ و ۱۲۶

راه‌ها و هر تفکری صحیح و یا حق است. به دنبال تفکرات و مذاهب انحرافی رفتن، به خود زیان رساندن و هلاک کردن خویش است اما هرآنچه که بر اساس تقوا باشد نتیجه می‌دهد و پایدار می‌ماند. لذا شناخت مسیر صحیح لازم است.

خطبه ۴۹: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشْهُونَ بِهِ وَالْجَاهِدُونَ لَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا» در نقد و پاسخ تفکر راسیونالیسم^۲ (اصالت عقل) فرموده حضرت بیان کننده این مطلب است که توانمندی عقل محدود است و نمی‌توان به اتکای آن به همه موضوعات دست یافت. اگرچه باید از عقل بهره مند شد اما نباید به آن اصالت داد و آن را مطلق فرض نمود.

همانگونه که بیان شد با توجه به این که موضوع پژوهش حاضر بررسی شبهات عصر حاضر نبوده است، در اینجا تنها برخی از شبهات کنونی و پاسخ آن در کلام مولا مطرح شد. روشن است با دقت و تتبع در کلام حضرت می‌توان به بسیاری از شبهات عصر حاضر دست یافت و بدون شک با توجه به علم وسیع امام پاسخ به شبهات از طریق چنین منبع اصیل و مورد اطمینانی در تبیین حقایق و درک پاسخ‌های مناسب به شبهات، تأثیر بسزایی خواهد داشت.

^۱ . خطبه ۴۹: «خردها را بر چگونگی صفات خود آگاه نساخته، و در شناخت خویش تا آنجا که باید- بر دیده آنها- پرده نینداخته. اوست که نشانه‌های هستی بر او گواه پیداست، و زبان دل منکر بدین حقیقت گویاست و منزه است خداوند از گفتار آنهایی که او را به خلق تشبیه می‌کنند، و کسانی که او را انکار می‌نمایند»

^۲ . راسیونالیسم (rationalism) از تعبیرات مشترکی است که بر معانی و مفاهیم گوناگون و در حوزه‌های مختلف استعمال می‌شود. راسیونالیسم به طور عمده در سه حوزه به کار می‌رود. راسیونالیسم یا عقل‌گرایی در حوزه کلام، در برابر ایمان‌گرایی قرار دارد و به معنای آن است که عقل بر ایمان مقدم داشته می‌شود و کلیه اصول و حقائق دینی بر مبنای عقل اثبات می‌پذیرد نه آن که بر ایمان استوار باشد. عبدالرسول مشکات، فرهنگ واژه‌ها

نتیجه گیری:

معارف علوی به دلیل عظمت و جامعیت گوینده آن و صدور در فضایی شبهه آلود، منبعی غنی و سرشار برای شناخت شبهه‌ها، خاستگاه آن‌ها و نیز شیوه مقابله با آن‌ها بوده و در پرتو این معارف می‌توان پاسخ بسیاری از شبهات اعتقادی و سیاسی- اجتماعی عصر حضرت علی **a** را پی گرفت. برای نمونه می‌توان شبهه مشارکت امام علی **a** در قتل عثمان که خود بهانه جنگ‌های جمل و صفین بود، شبهات پیرامون اصل امامت که با پی‌گیری آن، بسیاری از شبهات کنونی در ارتباط با امامت نیز پاسخ گفته می‌شود و شبهاتی که صحت بیعت امام را خدشه‌دار می‌کرد، را نام برد. همچنین کلام امیرالمومنین **a** به این دلیل که به زمانی خاص تعلق ندارد، ظرفیت بالایی برای پاسخگویی به شبهات عصر حاضر را داراست.

کتابنامه:

القرآن الکریم

آشوری، داریوش، **دانشنامه سیاسی**، تهران، انتشارات سهروردی، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش

آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن، **الذریعه الی تصانیف الشیعه**، بیروت، دار الاضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، **شرح نهج البلاغه**، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸

ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، **المصنف**، تصحیح مکتب الدراسات و البحوث فی دار الفکر، دار الفکر

ابن اعثم، احمد، **الفتوح**، تحقیق علی شیری، دار الاضواء للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۱ق

ابن اثیر، علی بن محمد، **اسد الغابه فی معرفه الصحابه**، تهران، انتشارات اسماعیلیان

الکامل فی التاریخ، بیروت، دار بیروت، ۱۳۸۵ ق

ابن اثیر، مبارک بن محمد، **النهایه فی غریب الحدیث و الاثر**، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطنحی، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۳۸۳ ق

ابن دمشقی، محمد بن احمد، **جواهر المطالب فی مناقب الامام علی a**، تحقیق محمودی، محمد باقر، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۶

ابن بابویه، محمد بن علی، **الخصال**، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، ۱۴۰۳ق

التوحید، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، بی تا

عیون اخبار الرضا، تحقیق شیخ حسین اعلمی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق

- ، **المقنع**، تحقیق و نشر: موسسه الامام الهادی، ۱۴۱۵ ق
- ، **من لا يحضره الفقيه**، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، چاپ دوم
- ، **الهدایه**، تحقیق و نشر: موسسه الامام الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق
- ابن حبان، محمد بن احمد، **صحیح ابن حبان**، تحقیق شعیب الارنؤوط، موسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق
- ابن حنبل، احمد بن محمد، **مسند احمد**، بیروت، دار صادر، بی تا
- ابن حیون، نعمان بن محمد، **دعائم الاسلام**، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، قاهره، دار المعارف، ۱۳۸۳ ق
- ابن سعد، محمد بن سعد، **الطبقات الکبری**، بیروت، دار صادر
- ابن شعبه، حسن بن علی، **تحف العقول عن آل الرسول**، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، موسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، **مناقب آل ابی طالب**، تصحیح لجنه من اساتذہ النجف الاشرف، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۶ ق
- ابن طاووس، علی بن موسی، **الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف**، قم، مطبعه النخيام، ۱۳۹۹ ق
- ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، **الاستیعاب فی معرفه الاصحاب**، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق
- ابن عساکر، علی بن حسن، **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفكر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ ق
- ابن فارس، احمد بن فارس، **معجم مقاییس اللغه**، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق

ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السياسه، تحقيق على شيرى، قم، انتشارات امير، ۱۴۱۳ق

ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق

اسكافى، محمد بن عبدالله، المعيار و الموازنه فى فضائل الامام اميرالمومنين **a**، تحقيق محمدباقر محمودى، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق

امين، محسن، اعيان الشيعه، تحقيق حسن امين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، بى تا

امينى، عبد الحسين، الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، بيروت، دار الكتب العربى، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ ش

بحرانى، ميثم بن على، شرح نهج البلاغه، دفتر نشر الكتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲

بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۰۱ ق

بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق محمد باقر محمودى، بيروت، موسسه الاعلمى للمطبوعات، ۱۳۹۴ق

بهشتى، احمد، اندیشه سياسى- تربيتى علوى در نامه هاى نهج البلاغه، قم، موسسه بوستان كتاب، ۱۳۸۶

تميمى آمدى، عبدالواحد، غرر الحكم و درر الكلم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى قم، ۱۳۶۶

ثقفى، ابراهيم بن محمد، الغارات، تحقيق سيد جلال الدين حسيني ارموى محدث، بى نا

جرجانى، على بن محمد، شرح المواقف، مصر، مطبعه السعاده، چاپ اول، ۱۳۲۵

جعفرى، محمد تقى، ترجمه و تفسير نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ اول، ۲۵۳۷

-----، حكمت اصول سياسى اسلام، تهران، بنياد نهج البلاغه، ۱۳۶۹

جعفریان، رسول، تاريخ سياسى اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، سازمان چاپ و انتشارات،

۱۳۷۴

-----، تاریخ و سیره سیاسی امیر مومنان علی بن ابی طالب، قم، دلیل ما، ۱۳۸۰

جوهری، احمد بن عبد العزیز، السقیفه و فدک، بیروت، شرکه الکتبی للطباعه و النشر، ۱۴۰۱ ق

حسن بن علی، تفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری، زیر نظر سید محمد باقر
نجل، قم، مدرسه الامام المهدی، ۱۴۰۹

حسین، طه، الفتنه الکبری، ترجمه سید جعفر شهیدی، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، بی تا

-----، علی و بنوه، مصر، دار المعارف، چاپ هفتم، ۱۹۶۹

حسینی خطیب، سید عبد الزهراء، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بیروت، دار الزهراء، چاپ چهارم، ۱۳۶۷

خامنه ای، سید علی، بازگشت به نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چاپ اول، ۱۳۷۲ش

خوئی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالزهراء للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۳۹۵ق

خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سید ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه
الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۵۸ش

دشتی، محمد، شناخت نهج البلاغه، دشتی، ۱۳۶۷

دشتی، محمد و محمدی، سید کاظم، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، موسسه تحقیقاتی
امیرالمومنین **a**، ۱۳۷۰

دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر، قاهره، دار احیاء الکتب العربی، چاپ اول،
۱۹۶۰

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر الکتب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق

رامین، علی و دیگران، دانشنامه دانش گستر، تهران، موسسه علمی-فرهنگی دانش گستر، ۱۳۸۹

رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی **a**، تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰

رنجبر، مقصود، اخلاق سیاسی از دیدگاه امام علی **a**، انقلاب اسلامی، شماره ۱۵، زمستان ۸۷

ری شهری، محمد، موسوعه الامام علی **a** ابن ابیطالب، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۱ ق

سبحانی، جعفر، الایمان و الکفر فی الکتاب و السنه، موسسه الامام الصادق، ۱۴۱۶ ق

-----، ابحاث فی الملل و النحل، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق

-----، فروغ ولایت، قم، موسسه امام صادق، ۱۳۷۴

سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری، قم، الهادی، ۱۴۱۵ ق

شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، تحقیق ماجد بن احمد عطیه، موسسه

البلاغ ۱۴۱۹

شری، محمد جواد، امام علی **a** برادر محمد رسول خدا، ترجمه محمد صالحی، تهران، توس، ۱۳۷۹

شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، موسسه دار الهجره

شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت، دار المعرفه

شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ اول،

۱۳۷۶

صدر، حسن، مرد نامتناهی علی بن ابی طالب، موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ هشتم، ۱۳۹۴ ق

طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، دار احیاء التراث العربی، چاپ

دوم

طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق سید محمد باقر خراسان، نجف، دار النعمان للطباعة و النشر،

۱۳۸۶

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق

- طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرين، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق
- طوسی، محمد بن حسن، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، قم، دار الثقافه للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۱۴ق
- ، تهذیب الاحکام، تحقیق سید حسن موسوی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش
- عسکری، مرتضی، احادیث ام المومنین عائشه، التوحید للنشر، چاپ پنجم، ۱۴۱۴ق
- عقادی، عباس محمود، عبقریه الامام علی **a**، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۳۸۶
- علامه حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعہ فی احکام الشریعہ، قم، تحقیق موسسه النشر الاسلامی، موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق
- علم الهدی، علی بن الحسین، الشافی فی الامامه، تحقیق سید عبدالزهرا حسینی، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق
- علی بن بابویه، فقه الرضا، تحقیق موسسه آل البيت لاحیاء التراث، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا، چاپ اول، ۱۴۰۶ق
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه
- غلامعلی، احمد، شناخت نامه نهج البلاغه، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۹
- فتح الله، احمد، معجم الفاظ الفقه الجعفری، مطابع المدوخل-الدمام، چاپ اول، ۱۴۱۵ق
- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، موسسه دار الهجره، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق

فولادگر، محمد، اصول اعتقادات در نهج البلاغه، اصفهان، بوستان فدک، ۱۳۸۶

قاضی زاده، کاظم، حکومت نامه امام علی **a**، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر

معارف، ۱۳۸۳

قاضی عیاض، عیاض بن موسی، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۸ق

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش

قرشی، باقر شریف، حیاة الامام حسین، نجف، مطبوعه الآداب، چاپ اول، ۱۳۹۴ق

کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، تحقیق حسن مصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ پنجم،

۱۳۶۳ش

لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق حسین حسینی بیرجندی، قم، دار

الحديث، چاپ اول، ۱۳۷۶

متقی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تحقیق شیخ بکری حیانی، تصحیح شیخ

صفوه سقا، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۹ق

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت، موسسه الوفاء، چاپ دوم،

۱۴۰۳ق

محمودی، محمد باقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، تصحیح عزیز آل طالب، تهران، سازمان چاپ

و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ش

مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره،

مکتبه التجاریه الکبری، ۱۳۸۴

مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دار الفکر، بی تا

مشکینی اردبیلی، علی، المواعظ العددیه، قم، العلمیه، ۱۳۸۵

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰

مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵

مظفر، محمد رضا، المنطق، بیروت، دار التعارف، چاپ سوم، ۱۳۸۸

مغنیه، محمد جواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ سوم، ۱۳۵۸

مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، تصحیح علی اکبر غفاری و سید محمود زرنندی، بیروت، دار المفید
للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق

الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تحقیق موسسه آل البيت ل تحقیق التراث،
بیروت، دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق

الكافئه فی ابطال توبه الخاطئه، تحقیق علی اکبر زمانی نژاد، بیروت، دار المفید
للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق

الامالی، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، بیروت، دار المفید للطباعة و
النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق

الجمال، قم، مکتبه الداوری

مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۵ش

نادم، محمد حسن، نهج البلاغه: نقدها و پاسخ ها، قم، ادیان، ۱۳۸۸

نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، تحقیق سید محمد کلانتر، نجف، دار النعمان للطباعة و النشر

نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، تحقیق عبدالغفار سلیمان البنداری و کسروی حسن، بیروت، دار
الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق

نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، الموسسه العربيه الحديثه للطبع و النشر
و التوزيع، چاپ دوم، ۱۳۸۲

نصیری، محمد، امام علی **a** و پرسش های فراروی، قم، موسسه فرهنگی سماء، ۱۳۸۱

نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق موسسه آل البيت لاحیاء التراث،
بیروت، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق

نووی، یحیی بن شرف، صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق

هیثمی، علی بن ابوبکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق

یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا



Ferdowsi University of Mashhad
Theology and islamic studies

**A review of doctrinal and socio-political doubts in
Imam Ali`s era and the way he addressed them in Nahj
Al-Balagh**

Supervisor

Hojat Al-islam Hasan Nagizadeh

Advisor

Dr Morteza Iravani Najafi

By:

Khadigeh Shishehchi

2014



بِسْمِ تَعَالَى

Graduate Studies Thesis\Dissertation Information
Ferdowsi University of Mashhad

Title of Thesis\Dissertation: A review of doctrinal and socio-political doubts in Imam Ali's era and the way he addressed them in Nahj Al-Balagah

Author: Khadige Shishehchi

Supervisor: Hojat Al-islam Hasan Nagizadeh

Advisor: Dr Morteza Irvani Najafi

Faculty: Theology and Islamic studies

Department: Quranic studies and Hadith

Specialization: Theology and Islamic studies

Approval Date: 1390/2/24

Defense Date: 1392/11/19

M.A.

Ph.D.

Number of Pages: 212

Abstract: One way to confront religious thoughts and beliefs is to raise doubts against them. This reveals why knowing such threatening doubts, the prevention of and responding to them, are so important. After the prophet death, diversity in beliefs and new doubts started to grow for some reasons like the derailing of the power. One of the priorities of Imam Ali was to clarify the doubts and tackle them and naturally he had this responsibility at that time. On the other hand, in our time, responding to these doubts is necessary too, which according to Hadisal-saqalain finding a good response demands referring to Quran and Ma'arefeahlal-bait as well as Ma'arefAlavi. The present research tries to first give a definition of doubt, and then to reveal its sources and also to examine the way Imam Ali addressed the doubts and to discuss some socio-political and doctrinal doubts of his era. The article also intends to approach appropriate response to these doubts by means of Imam Ali's sayings and then continues to state the advantages and abilities of Ma'arefAlavi when it comes to addressing the doubts and shows the efficiency of these solutions to respond to doubts in our time.

Signature of Supervisor:

Key Words:

Date:

1. Nahj Al-Balagah
2. Doubt
3. Alavi knowledge
4. Response to the doubts
5. Understanding of Hadith